

موقف و نقش زنان افغان

از اوایل قرن هجری تا کنون



مؤلف: محقق معصومه عصمتی

آکادمی علوم و فرهنگ افغانستان
مرکز علوم اجتماعی

کابل - ۱۳۶۵

به مناسبت دهه انکشاف
موقف زنان جهان

موقف و نقش زنان افغانستان

از داور قرن هشرده الرشید قرن نوزده

اکادمی علوم جمهوري دموکراتيک افغانستان

مرکز علوم اجتماعی

د پاپیمنت جاب موشنر

مؤلف: محقق معصومه عصمتی

مستتم: فهیمه ابدالی

کابل - ۱۳۶۵

فهرست

الف	صفحه	
		تس وموقف زنان در دوره سدوزائی ها
۱	صفحه	۱- احمد شاه بابا
۲۳	در	۲- زنان تیمور شاه
۲۷	در	۳- زنان شاه زمان
		القابیکه در دوره سدوزا ثیان به
۲۸	صفحه	زنان داده شده بود :
۳۵	در	چشن عروسی
		نقش وموقف زنان از سلطنت امیر
۴۶	در	حبیباله خان
۸۷	در	در باره موفقیت (۹۹) زن .
۹۱	در	زنان مبارز در قرن نژده .
۱۰۸		زنان بلوچ
۱۱۲	در	ماخذ ها
۱۲۵	در	اسماء الر جال واسماالاماکن



مقدمه

اجتماعات ویا بصورت کل جامعه انسانی مجموعه یی است مرکب از افراد ویا گروهای از افراد که در یک محدوده مستقل جغرافیایی زندگی می کنند و هر یک از افراد یا گروه دارای کار مشخص و موقعیت و موقف خاص در اجتماع خود می باشد. ارگانیزم اجتماعی مرکب از مردان و زنانی است که اجزای متعدد جامعه را می سازد و یکی مکمل دیگر است در استخوان بندی اجتماعی نمی توان یکی از این دو جنس را نادیده گرفت ویا پرو بلمهای یکی را بدون در نظر داشت جنس مقابل حل کرد و اراج گذاشت، زیرا وضع اجتماعی شخص به مراتب بیش از وضع سنی و جنسی او در نقش های اجتماعی که ایفا می کند و موجودیت او را در اجتماع و جامعه موثر می سازد و ارزیابی می گردد نه از لحاظ جنس یا سن ویا موقف موروثی فامیلی او. با در نظر داشت نکات فوق نمی توان موقف زنان را در یک دوره مشخص تاریخ جدا از جامعه آن وقت مطالعه کرد بلکه ابتدا به تحلیل جامعه پرداخت و از خلال آن زندگی زنان را

ارزیابی کرد و بعد زندگی زنان، طرز تشکل فامیل ها و نقش زنان را در تولید راجع می شود و موقف آنها را در دوره مشخص تاریخ تحقیق کرد و تسلسل آن را در دوره های مختلف ارزیابی نمود و سؤالاتی را که راجع به زندگی زنان در مراحل ابتدایی انسان های ابتدایی و موقف آنان در امروز مطرح می گردد جواب داد. آیا زنان در مراحل ابتدایی انسان های ابتدایی موقف امروزی را داشتند؟ آیا بنسب ن دیروز چون زنان امروز نگاه می کردند؟ چرا زنان خانه نشین شدند؟ و چرا چند زنی. Polygamy

رواج یافت؟ و چرا امروز چند زن گیری تدریجاً جای خود را بیک زنی خالی می کند؟ و تشکل فامیل های گسترده به فامیل های مستقل می گردد. همچنان هزاران چراهای دیگر.

درانسا نه‌ای ابتدایی که از مالکیت خصوصی اثری نبود، مردم زندگی خود را به شکار حیوانات بصورت دسته جمعی تامین میکردند از آینده‌تجویی نبود مال اندوزی و دزدی رانمی‌شناختند هر چه حاصل میکردند، در همان وقت مشترکاً می‌خوردند. در آغاز جوانی زناشویی میکردند به «چند زنی» تمایل نشان نمی‌دادند. فامیلهای کوچک در يك حلقه بزرگ اجتماع مشترک زندگی میکردند جنگ و جنجال کمتر اتفاق می‌افتاد زندگی آسوده و بی‌درد سر را پیش می‌بردند. ولی همینکه تغییری در زندگی و طرز معشیت آنان روی داد. از شکار حیوانات وحشی دست کشیدند به اهلی ساختن حیوانات پرداختند تعادل زندگی آنها نیز بهم خورد و جهت بازیابی تعادل دگرگونی همه روابط اجتماعی را پدیدار شده باین معنی که به اهلی ساختن حیوانات پرداختند و به غرض دوامداری خانه به دوش شدند از يك جای به جای دیگر انتقال کردند که در این نقل و انتقالات به کشفیات و اختراعاتی دست یافتند برای خود ابزارهای ساختند از فلزات استفاده کردند، زمین را شخم زدند و تخم پاشیدند و جهت سکونت خود تخته زمینی را احاطه کردند و مالکیت خصوصی مستقر گردید.

با استقرار مالکیت خصوصی و پیدایش افزار تولید بنیان جامعه دگرگون شد اداب اخلاق و رسوم اجتماعی جای خود را به اداب و رسوم جدید خالی کرد جامعه به طبقات جدا شده مال اندوزی و گسترش ساحه نفوذ و قدرت و فکر حاکمیت بر دیگران سبب شد تا استثمار فرد از فرد بوجود آید تقوای جامعه بدون طبقات جای خود را به اخلاق طبقاتی گذاشت دزدی ها، دشمنی ها و اختلافات و جنگها بر سر قدرت و دارایی آغاز گردید. استثمار فرد از فرد کار را بجائی کشانید که به استثمار يك قوم از قوم دیگر و حتی به استثمار ممالك و سرزمینهای دور دست منجر شد. در این نقل و انتقالات و تحول از يك دوره ابتدایی به جامعه قبیلوی در زندگی زنان نیز بی‌اثر نماندند زیرا هر تحول اجتماعی که به طرز زندگی انسانها اثر انداخت بالای زنان نیز بی‌اثر نماند مقتضیات زندگی اقتصادی یکی از عمده ترین علت‌العلل اشتراك زنان در تولید گردید ترویج فلاح و زراعت، رونق صنایع محلی دستی، تهیه خوراك و پوشاك در همه طبقات از جمله حوایج اولیه شمرده شد و احتیاج به تعداد کارگران احساس گردید، مردان به

دامپروری و تامین امنیت پرده ختنه زراعت و تربیت اطفال و تنظیم منزل به زنان واگذار گردیدند در نتیجه زنان آزادی خود را از دست دادند و اسیر مردان گردیدند و بخاطر کار و تولید و سهم عمده در اقتصاد بسا آزادی های خود را از دست دادند مردان به چند زنی رغبت پیدا کردند چند زنی کسب شدت نمود، ارزش زنان بخاطر کارهای تولیدی شان بالا گرفت باین معنی که مردان در بدل هر زنی که میگردفتند يك مقدار پول، جنس و یا حیوان به پدر دختر می دادند که نام آنها «ولور» یا «شیر بها» و یا طویانه در زبانهای خود مطابق این می گذاشتند. که در حقیقت دختر فروخته میشد و چون برده و اسیر با او رفتار میگردید. تا امروز هم در بسا نقاط دور دست افغانستان با وجود دفرامین صادر شده دولت ها این نوع مبادله صورت میگیرد، تا امروز هم ارزش زن را در اطاعت مطلق شوهر و سهم گرفتن او در کارهای تولیدی مربوط میدانند زنی را زیبا و مقبول شوهر میدانند که زیاد کار کند و دم نزند. نه بخاطر انسان بودن و داشتن حق انسانی او.

چند زن گیری Polygamy مسئله ی تازه نیست بلکه در جوامع مختلف و ادیان مختلف در هر عصر و زمان رواج یافته است و هر کس با اندازه توان و قدرت مالی و ضرورت اقتصادی خود از نگاه تولید زراعتی، فلاحتی و مالدار و صنایع محلی دستی زن میگردفت آنانیکه فقیر و نادار بودند جز يك زن نداشتند در عمر خود موفق يك بار ازدواج هم نمیشدند که این خود زاده خصلت طبقاتی جامعه بود و هست.

محترم استاد پوهاند عبدالحي حبیبي در این مورد در کتا با افغان - نستان بعد از اسلام در جایی چنین می نویسد که غرض ثبوت قول خود آنها نقل می کنم «در جامعه زردشتی» تعداد از دواج رواج داشت و هر کسی با اندازه توان مالی خود زن می گرفت و بنا بر این اشخاصی مستمند و نادار جز يك زن نداشتند و در صورتیکه كزك خودای «كده خدای» دارای چند زنی بودی وی حق داشت یکی را بحیث كزك یا نوک «کدبانو» برگزیند. که او را «زن پادشاهی» گفتندی و پاین از او زن خدمتکار بنام «زن چکار بها» بودی که هر یکی حقوق مختلف قانونی داشتی. و در قسم دوم عموماً زنان زرخیر و یا اسیران جنگی بودی که هر دو بر شوهر هر حق نفقه دایمی داشتند و ولی از اولاد زن خدمتکار فقط اولاد نرینه را حق شمول در خانه ان خو حاصل بود.

و تزویج محرمات که آنرا «اوستا» خوانند و دذا «گفتندی رواج بسیار نیک و وسیله رحمت و کفاره کبایر شده می شدی» (۱)

پس معلوم است که پیدایش ابزار کار و تولید وسیله ی عمده چندزنی گردید زنان آزادی های خود را از دست دادند، محکوم پنجه مردان گردیدند. ترکیب فامیلهای نیز از ترکیب فامیلهای کوچک به فامیلهای گسترده تحول یافت و خانواده ها بصورت واحدهای اقتصادی درآمد چنانچه لافوریه سالهای قبل مونو گامی (تعداد ازواج) و ما لکیت زمین را از مشخصات مدنیت شمرده است و آنها به حیث جنگ فقرا در مقابل اغنیا تعبیر کرده است از مطالعه کتب او به این حقیقت نیز می رسیم که در تمام جوامع ناقص و نارسیده که منافع متضاد طبقاتی آنرا از هم جدا کرده باشد خانوادگی انفرادی بحیث واحدهای اقتصادی در می آید (۲) مقتضیات اقتصاد ی سبب شده که اعضا خانواده مشترکاً به کار تولید «زراعتی، فلاحی، مالدار ی، بافندگی و صنایع محلی» بپردازند و خانواده ها باز یستن مشترک در یک خانه بصورت فامیلهای گسترده درآمدند.

در چنین خانواده ها همه اعضای فامیل که عبارت از پدر، مادر و خواهران برادران، کاکاها، ماما ها، خاله ها و عمه ها، فرزندان آنها بودند مشترک زندگی میکردند. مشترکاً کار میکردند و باید مشترکاً سود می بردند ذر حاً لیکه در موقع توزیع برعکس بوده هر که قدرت بیشتر داشت وقوی تر بود سود بیشتر می برد که اینهم یکی از مظاهر تضاد ها در زندگی طبقاتی است در جامعه نیز آنانیکه ابزار تولید را داشتند ولو که در تولید و کار سهم نمی گرفتند از حاصل کار دیگران بهره بیشتر می بردند. زنان که ضعیفتر بودند با تمام زحمت کشی و کار تولیدی هیچ بدست نمی آوردند اگر ارجی با او قایل بودند صرف بخاطر ارزش اقتصادی آنها بود که از نظر یک زن نمی توان این ارج و یا والائی را در جامعه واقعاً والائی خواند و خورسند شد بلکه به عبارت دیگر دوره اسارت زن نامید زنان را در بدل پول و جنس می خریدند و بکار های شاقه می گماشتند و نامش را تمدن و تحول در زندگی می نامیدند، که در مملکت ما هنوز هم به زن عین ارج گذاری را روا می پندارند. در ممالك صنعتی تکامل اقتصاد و پیدایش تکنولوژی و صنایع ماشینی جدید تغییرات فراوانی در ترکیب خانو ادها رخ داد. فامیلهای از شکل گسترده به خانواده های کوچک و مستقل مرکب از پدر و مادر و فرزندان تبدیل

گردید. ولی در جوامع انکشاف نیافته که از صنایع و تکنولوژی اثری نبود و نیست عدم خطوط مواصلاتی و وسایل ارتباطی که تماس مستقیم بین افراد و قبایل برقرار شده نمی تواند تجارت بحالت بدوی و مبادله جنس به جنس صورت می گیرد نمی توان تحول و تغییر سریع را انتظار برد. بلکه در طی سالها و قرنهای درچنین جوامع مثالهای زنده و برجسته سالیان گذشته را می توان طور نمونه مدار تحقیق قرار داد.

افغانستان یکی از همان اجتماعی است که تا هنوز هم قریه ها و دهکده ها به صورت واحدهای جداگانه نظام قبایلی و شبه فیودالی زیست میکنند تغییرات چندانی در طی چند قرن قبل و چند قرن بعد آن مشهود نیست و تا هنوز هم در بعضی قرأ و قصبات حتی بعضی ولا یات زنان چون مردان از محرومیت تضاد های طبقاتی رنج می برند. در تولید سهم فعال می گیرند ولی از ثمره آن بهره ناچیزی بدست می آرند که برای محققین امروز نمونه های از زندگی دیروز را عرصه میدارد.

تحقیق امروزه این جانب درباره نقش زنان از سلطنت احمدشاه درانی الی امیر حبیب الله خان نیز متکی به نمونه گیری از نقاط دور افتاده افغانستان و رجوع به کتب تاریخ و داستانهای منظوم و منثور و افسانه هائی است که از دستبرد حوادث ذرامان مانده و یا به طبع رسیده و یا بصورت طبع نشده به نزد اهل تحقیق و علم بوده است استفاده بعمل آمده است در این تحقیق متأسفانه از وسیله های مختلف از قبیل مصاحبه، پرسشنامه، نمونه گیری Sampling و اسناد خصوصی ابرارهای سنجش زندگی بین توده های مصاحبه ها و ملاقات های نیکه بین محقق و فرد و یا افراد مورد نظر صورت میگرفت میسر نبود زیرا موضوع طرف تحقیق سالها قبل اتفاق افتاد و جز از وسیله های مشاهده غیر مستقیم که آنهم مراجعه به کتب تاریخی کالا های کهن، افسانه ها، و امثال واثین های قومی و نامه ها است استفاده به عمل آمده است. لهذا نارسایی های دارد که نویسنده پوزش می خواهد و انتقاد اهل نظر را به دیده قدر می نگرد محقق در جریان تحقیق ناگزیر است به علت العلل دور و نزدیک و تسلسل علت ها عمیق گردد و جریان وقایع را در بین علت ها جستجو کند و موضوع تحقیق یا فرضیه را در چوکات اوضاع و احوال عمومی جامعه انداخته تسلسل علت ها را مطالعه و از لابلای آن موضوع را تحقیق نماید در غیر آن تحقیق سوسیو لوژیک بریک دوره مشخص

که سالها قبل اتفاق افتاده و اثری از آن فعلاً در دست نیست ناممکن جلوه می‌کند بنابرین قبل از همه به غرض تحقیق زندگی زنان در قرن ۱۸ و نزده باید اوضاع احوال محیطی را که زنان در طبقات علیا و طبقات پایین اجتماع افغانی در آن زندگی میکردند و نقش‌های عمده تولیدی اقتصادی و سیاسی-سی داشتند مطالعه کرد و از بین آن تصویر واقعی زنان طبقات علیا و سفلی جامعه را تحقیق کرد و نمونه‌های که در دست است فوتوکاپی نموده به غرض مطالعه بان افزود.

فرضیه کلی است که هر تحولی در اجتماع و یادریك جامعه رونما گردد در زندگی خانواده ها و زندگی زنان که ستون فقرات جامعه را تشکیل میدهد بی‌اثر نمی‌ماند و هر تحول در زندگی زن در تغییر اجتماعی نیز موثر است و لویلی خانواده را اصل و اساس تحولات اجتماعی می‌شمارد.

در طول سده هژده هم فورماسیون جامعه افغانی قبیلوی که در آن طبقه امرأ و مامورین، طبقه رسای قبایل و خوانین و سرداران محلی، طبقه روحانیون «ملاها، مشایخ و سادات» طبقه ی تجار بزرگ که بصورت کل قطب غنا و قدرت و نفوذ را تشکیل میدادند، شاهان و امیران، را انتخاب میکردند و در عزل و نصب اراکین دولت سهم فعال داشتند.

در بین این طبقات ممتاز ترین آنها بعد از خانواده شاهی و امرامو-رین عالی رتبه نظامی و ملکی بودند و بعد از آنها طبقه دوم را روحانیون و خوانین بزرگ محلی تشکیل و بصورت موازی پیش میرفتند تجار و ملاک طبقه سوم را می‌ساختند.

قطب مقابل «قطب فقر» را بزرگران بی‌زمین و کم‌زمین صنعتگران و کسبه کاران، تجار خورد کارگران «بیشتر مزدوران خانگی» مالداران و کوچی‌ها تشکیل میدادند که همیشه در تولید موثرترین طبقه را می‌ساختند ولی از مزد خود سود ناچیزی می‌بردند و همیشه تحت فشار و استثمار طبقات حاکم و استثمارگر قرار میگرفتند.

در بین همه طبقات و اصناف قشری که بیشتر از همه دارای امتیازات بوده روحانیون بودند که از طرف دولت معاش مستمري «۳» داشتند و هم‌در بین مردم احترام زیاد میشدند زمین‌های شان بطور رایگان بصورت دسته جمعی داوطلبانه شخم‌زده میشد جویها، کاریزهای که مربوط با آنها بود-ده‌پاک و حفر میکردید، این کارها را مردم صرف بخاطر عقیدتی که داشتند

انجام نمیدادند بلکه چون سفارشنامه آنها به نزد امرامو رین عالیرتبه و خوانین بزرگ قبایلی و خوانین محلی اعتبار زیادی داشت مردم آنقدر با- ایشان اظهار عقیدات و ارادت میزدند که بر علاوه انجام کارهای ضروری آنها، دختران خود را «نذرانه» به ایشان میدادند و بنام «نذرجد» (۴) دختران را به دروازه روحانیون بانفوذ می بردند.

این طبقه مولد و فقیر، از نگاه کار تولید و زحمتکش و قوای بشری در صف اول جامعه قرار داشتند ولی چون فاقد ابزار تولید بودند هیچ نوع امتیاز نداشتند و از بهره کار خود عشر و در جای های مختلف سهمیه معین میگردفتند و زندگی بخور و نمیر را پیش می بردند و همیشه تحت فشار و استثمار طبقات حاکم به عسرت و پریشانی بسر میبردند هر کس که در هر طبقه ای که قرار داشت برای کسب زندگی نسبی بهتر در تب و تلاش بودند که می توان از آن چنین نتیجه گیری کرد که جامعه افغانی در سده هژدهم و به ادامه آن در قرن نوزدهم همیشه در حالت جنبش و حرکت بوده و در دو طرف حاکم و محکوم صاحب امتیاز و بی امتیاز برای پیشبرد اهداف و منافع طبقاتی خود که یکی برای کسب قدرت و شهرت و صلاحیت بیشتر استثمار گرانه و دیگری بخاطر ازدیاد لقمه نانی بیشتر و زندگی نسبت به انسانی تر در تلاش بودند.

شاهان و همکارانش که در راس هرم قرار داشتند سخت تحت تاثیر و نفوذ طبقات بالایی جامعه بودند و بخاطر استحکام موقف خود و فامیل خود راهی جز راضی نگه داشتن طبقات بالایی نداشتند اگر چنین نمی گردند و حرکتی خلاف میل قطب غنا و قدرت به نفع توده ها انجام میدادند و فیصله بعمل می آوردند و لطمه بر خود سری های صاحبان نفوذ وارد میشد تحمل و برداشت آن بر قدرتمندان ناگوار آمده از هر قوم، ملیت منطقه زبان و مذهب که بودند دست و وحدت بهم داده وسیله ی اغتشاش و خانه جنگی نارامی های گوناگون را موجب می شدند و در دسری برای شاهان و امیران خلق میکردند، پس در چنین شرایطی هر کس کوشش داشت بوسیله ی از وسایل اعتماد طرف مقابل را بخود جلب کند با این معنی که سران قبایل و روحانیون بین خود و بین خود پادشاه و دیگر اراکین دولتی و پادشاه نیز با سران قبایل و روحانیون بانفوذ رابطه قایم میکردند و تلاش همه جا نبه به غرض تحکیم ارتباطات ذات-

البینی صورت می گرفت که شرح و تفصیل همه وسایل و طرق از حیطة تحقیق این رساله خارج است کوشش می شود ، که یکی از وسایلی را که عبادت از نقش زنان در تحکیم این ارتباطات و در امور سیاسی و اجتماعی داشته و سهمی را که در ساختمان اجتماعی و اقتصادی جامعه گرفته شرح و تفصیل گردد .

در حیات قبیلوی مقوله عام وجود دارد که هر که فرزند بیشتر دارد و هر قبيله که تعداد آن بیشتر است قوت مادی و معنوی بیشتر دارد بادر نظر داشت این مقوله گرچه عامیانه است ولی طرز تفکر و وقت را در باره ساختمان جامعه خوب واضع می سازد عملاً دیده میشود که در طبقات بالایی جامعه «قطب قدرت و غنا» کوشش بعمل می آمد تا غرض کسب قدرت بیشتر بر ، تعداد فرزندان خود تعداد فامیلهای خود و مردان و زنان قبایل خود بیافزاید پس به ازدواج های مکرر مبادرت می ورزیدند . دامنه گسترش این از دوا-جها منحصر در يك قبيله ازدواج بین القبیلوی نمانده بلکه خارج از قبيله خود با خارج از قبایل خود نیز خویشی میکردند و قبيله هارا با هم پیوند می-دادند حتی دختران و خواهران خود را به غرض رسیدن به قرب سلطان به پادشاه و شهزادگان و اراکین دولت به زنی می دادند و باین وسیله بر قدرت خود می افزودند .

پادشاه نیز که خود را محصور حلقه قدرت و تاثیر صاحبان نفوذ می دید ناگزیر به غرض استحکام خود و آرامش نسبی که از این ناحیه برایش میسر میکردید چنین ازدواجها را مجاز میدانست که این نوع ازدواجها را بیشتر می توان سیاسی خواند تا ازدواجها یتکه به اساس شرع شریف نبوی «ص» روی مصالح دین مقدس اسلام اجازه داده شده است زیرا دین اسلام برای زنان ارج زیادی قایل شده و حقوق مساوی و عدم تبعیض مادی و معنوی را بین زنان متعدد چهارگانه در يك خانه امر فرموده است . متأسفانه در ازدواج های که بنا بر ملحوظات سیاسی انجام پذیرفته این اصل مراعات نه گردید ، بلکه نه به تعداد معین شده محدود شده و نه از نگاه مساوات مقام مساوی بین زنان قایل شده بودند . بلکه تا چهارده زن نکاحی شمرده شده و تعداد نامحدود زنان بنام کنیزان «چاریه ها» و سورتی هادر حرامسر ا هاقید گرد-یده اند تعداد سورتی ها و چاریه ها کدام حد بندی خاصی نداشته بلکه بسته به تقاضای سیاسی پادشا هان ، امیران ، احکام و سران قبایل قومی و مذهبی بود

از نظر مساوات حقوقی نیز تفاوت چشمگیر بین زنان معتبر اصیل زادگان و زنان دیگری که از خانواده های نسبتاً کم قدرت بودند موجود بوده این امتیاز - ذات و تفاوت هابین فرزندان نیز مشهود بوده یعنی فرزندان که مادران شان از فامیل های اشرافی بودند مقام والا تر داشتند. در غیاب پدر به ولیعهدی انتخاب میشدند و همه امور سلطنتی، قبیله‌ای و روحانی را پیش می بردند. در حالیکه فرزندان زنان سورتی و کنیز از این امتیاز محروم بودند. مقصد از ولیعهدی تنها انتصاب شهزاده در مقام سلطنت نیست، بلکه مانند سلطنت که مورثی بوده مقام خانی و روحانیت نیز میراثی از پدر به پسر انتقال میکرد.

مقوله دیگری نیز زبانزد خاص عام است که ذکر آن بی مناسب نیست «در بین قبیله بی قوم و در بین قوم بی برادر و در بین برادران بی پسر نباشی» از این مقوله چنین بر می آید که همه طبقات حاکم و محکوم، استثمار گرو استثمار شونده هر دو در تلاش بقای خود بودند و به خاطر این اصل به زن گرفتن هامتوسل می شدند، که ذیلا علت العلل آن در طبقات بالایی و طبقات پایانی اجتماع مختصرا رایج میگردد

در طبقات بالایی ۱- کسب قربت شاه و قدرت ۲- موجودیت و تمرکز سر- مایه زیاد، املاک، و اراضی ۳- ترس از میراث شدن و ترس از تنهایی در کهولت و پیری.

از تذکرات بالا باید چنین نتیجه گیری کرد که در جامعه افغانی قرن هژده و نوزده زنان طبقات علیا منیحت بازیگران سیاسی و اجتماعی نقش فعال داشتند در حالیکه در طبقات پایانی جامعه زنان از نظر نقش عمده ای که در تولید داشتند و بخاطر مؤثر بودن خود در اقتصاد مملکت ارزیابی میگردیدند و حتی امروز هم زنان زحمتکش طبقات پایانی جامعه به خاطر سهم عمده در تولید و اقتصاد ارج گذاشته میشوند.

در سنت زن گرفتن هادر طبقات پائین جامعه بر علاوه سوال بقای نسل و بقای هستی مسئله تولید و اقتصاد ارزش بیشتر دارد مردان به جهت کمک در زحمتکشی احتیاج به کارگر در مزرعه و صنایع بافندگی محلی و کار در امور مختلف و شخصی منازل طبقات بالایی جامعه «اشرافیان» داشتن فرزندان زیاد جهت افزایش نان آوران در خانه، ترس از در ماندگی در کهولت و بالاخره بجا کردن تعهدات خوانین و سران قبایل رانزد شاهان و امیر-

ان باتقدیم کردن جوانان کمر بسته در خدمت عسکری در میدانهای جنگ که بصورت ملیشیا وایله جاری صورت می گرفت و چون سلسله مراتب خوانین محل و خوانین بزرگ هر که پسر بیشتر میداشت مقدار و اعتماد او و موقف او به نزد خانان محل بیشتر میبود، زنان متعدد می گرفتند.

داشتن دختران نیز آنقدر ها به نفرت دیده نمیشد زیرا که دختران را وسیله ی تحکیم دوستی و مودت و ارتباط بین خانواده و قبایل میدانستند روحانیون نیز به سلسله مراتب و حانیت طرف اعتماد شدید افراد جامعه بودند لهذا بسا اوقات به خاطر دریافت تکیه گاه دختران خود را نذرانه «نذر جد» به خانه روحانیون می بردند مرد روحانی اختیار مطلق داشت که خودش با او ازدواج کند و یا بهر کسی خواسته باشد او را بدهد.

تولد دختران را اگر چه مایه سرافکندگی میدانستند و هنوز هم در قرأ و قصبه حتی در شهرها درباره تولد دختران عینی عقیده موجود است مگر در موارد ذیل از دختران بحیث میانجی و وسیله تحکیم روابط استفاده میکردند و تا هنوز می کنند.

۱- اگر بین دو خانواده یا دو قبیله و یا دو قوم خصومتی ایجاد میگردد که خطر قتل و قتل و قتل از آن متصور بوده در آن صورت راه آشتی بین طرفین متخاصم دختر یا دخترانی را به از دواج پسری و یا پسران طرف مقابل می دادند که هنوز هم در قرأ و قصبه ما دوام دارد که بنام بد «۶» یاد میشود بر علاوه یک مقدار زیاد مواد غذایی آرد و برنج و چند راس گوسفند و گاو نیز طوری مهمانی ضمیمه تقدیم میشود. باید متذکر شد که در طبقات بالایی جامعه سلسله «بد دادن» دختران خان و صاحبان نفوذ به ندرت صورت می گرفت بلکه در بدل خصومت سران قبایل و اقوام دختران کنیز و یا دختران طبقات پایانی جامعه که مربوط به حیطة قدرت خان و یا مالک بوده در عوض دختر خان به «بد» داده میشود که یکی از عوامل بدبختی جامعه طبقاتی بود.

بدل «۷» مورد دومی که دختران را مورد استفاده قرار میدادند و بیشتر متوجه فقر و اقشار ناتوان جامعه میگردد هما نابدل کردن دختر بود باین معنی که پدری دختر خود را به پسری میداد و در مقابل دختر او را بخود و یا به پسر خود به زنی میگرفت. زیرا در غیر آن باید در مقابل زنیکه بخود و یا پسر خود

میکرفت یکمقدار پول به عنوان طویا. نه (۸) می پرداخت بهر صورت دختران قربانی آرزوهای مردان میکردیدند.

پس معلوم شد که رغبت به چندزنی بسته به قدرت مالی مردان بود و از ادوار مختلف در ادیان و مذاهب مختلف و جامعه های مختلف رواج داشته است، دین مقدس اسلام که آخرین و کاملترین ادیان است امتیازاتی را بزنان قایل شد، بزنان ارج انسانی گذاشت در تعداد زوجات قیوداتی به مردان وضع کرد که اگر بدان مراجعه گردد. خود سدی برای چهار زنی است از بی عدالتی های که در جامعه در حق زنان رومی داشتند جلوگیری بعمل آورد. حقوق برای زنان قایل گردید، ملکیت زنان را به بر سمیت شناخت زنده به گور کردن دختران را منسوخ قرارداد و عمل شنبیع خواند.

مثالهای زنده موجود است که قبل از اسلام در جامعه ما چند زنی رواج داشت زیرا تا اواخر قرن نوزده منطقه نورستان امروز که کافرستان یاد میشد چندزنی رواج داشت و تعداد زنان در خانه بسته به توان مالی نام و شهرت قبیلوی مردان بود اگر مرد یک قطعه زمین و چند راس محدود حیوان می داشت یک زن میگرفت و اگر چند قطعه زمین و مواشی زیادی می داشت به تناسب هر قطعه زمین یک زن میگرفت حاکمیت نیز به مردان تعلق داشت و چندزنی مایه مباحات و شهرت مردان بود

تحقیقی که در سال ۱۳۲۲ جناب محترم احمد علی معتمدی عضو اکادمی علوم افغانستان در ساحه نورستان انجام داده و رساله در این باره نوشته ثابت می سازد که چند زنی زاده وضع اقتصادی مردان است که نویسنده از ایشان صمیمانه متشکر است. که رساله خود را غرضی استفاده در اختیارم گذاشتند ایشان مدتی را در نورستان گذرانده با فامیل هاتماس گرفته و زندگی خانواده ها را طور نمونه انتخاب و بررسی کرده اند که من از جمله دو خانواده را به غرض ثبوت قول خود در اینجا نقل میکنم.

۱- «زره گزمر» متمولترین شخصی جمعیت کامدیش است که سه زن و شش اولاد دارد. دارایی وی چنین شمار گردید.

گوسفند و بز ۱۶۰۰ راس

گاؤ ۱۰۰ راس

زمین ۸ قطعه که تقریباً ۲۷ سیر غله در آن کشت میشود.

۲- جدعه خان ولد استان دیمو غریبترین شخص جمعیت کامره گام

است. که يك زن ويك دختر دارد. دارایی آن از این قرار است .
گوسفند ۱۳ راس

بز ۱۲ راس

گاو ۳ راس

زمین سه قطعه که دو قطعه آن نیم سیر ويك قطعه ديگران چهار (۹)
سیر تخم کشت میشود (۱۰)

مثالهای فوق الذکر تصریح کرد که تعداد زوجات در طبقات علیا
جامعه مربوط به سطح در آمد شهرت قبیلوی و قومی مردان بوده و هست.
خوانین پشتون ارباب "از بک"، میر هزاره که
در انوقت «سلطان» لقب داشت با بیگ و سردار اقوام تاجک
و بلوچ همه و همه در سطوح بالای جامعه با اندازه تمول و شهرت خود
زنان داشتند بعد ها در صفات بعدی خواهیم دید که تعداد زن های نکاح
شده از تعداد زنانیکه شرعا رواست نیز بالا رفته و تعداد سورتی
ها و کنیزان که حد بندی نداشت که طرز زندگی و سهم آنان در ساختمان
اجتماع افغانی قرن هژده و نوزده در موقع آن ذکر خواهد گردید .

در سطوح پایانی جامعه نیز زنان مربوط هر نژاد، ملیت و هر مذهب و
منطقه و زبان وجه مشترکی داشتند و در مزرعه کار می کردند، در تولید
سهم عمده می گرفتند، و در زراعت، مالداري، مرغداری تربیت اطفال انجام
امور منزل و با. فندگی محلی و بالاخره تلاش برای زندگی انسانی بهتر
میکوشیدند ولی از حاصل دسترنج خود بهره ناچیزی بدست می آوردند و
بحالت فلاکت باری حیات بسر می بردند مگر با وصف همه نسبت
بزنان طبقات علیا آزادی بیشتر داشتند روی خود را پنهان نمی کردند
در مجالس و جرگه های قومی اشتراك می ورزیدند که تا هنوز هم در قرا
و قصبات تفاوتها بین زندگی شهری و دهاتی موجود است. در صفحات
بعدی سعی خواهد شد که نقش فعال زنان هر دو طبقه اجتماع (قطب
فقرو غنا) را که در اعمار و تخریب جامعه افغانی در قرن ۱۸ و نوزده
بازی کرده اند تشریح نمایم .

در ختم این مثال نابجا نیست از استادان محترمی که مرا راهنمایی
نموده اند صمیمانه اظهار سپاسگزاری نمایم بالخصوص از استاد بزرگ

ودانشمند پوهاند عبدالحی حبیبی و محترم استاد ودانشمند پوهاند رشاد اظهار سپاس بی پایان می نمایم همچنان از محترم استاد حبیب الله رفیع که ارشیف شخصی خود را در اختیارم گذاشتند تا فوتو کاپی های لازم را بردارم بی نهایت ممنون و مشکورم ضمناً از همه خوانندگان محترم آرزو مندم نواقص و خلاها، که در جریان مطالعه بر می خورند مرا راهنمایی نمایند و اگر اسنادی نزد خود داشته باشند بطور امانت در اختیارم گذاشته بنده را سپاسگذار سازند زیرا که فکر میکنم که این کار کوچک آغازی به غرض تحقیق در زندگی زنان افغانستان است نه معلومات مکمل و کافی دریچه ی خوردی است که راه را برای جوانان پژو - هشگر موشکاف که علاقه به زندگی زنان و پیرایلم های آنان دارند باز میکند امید است مورد قبول واقع گردد

با احترام معصومه (عصمتی)

4
154

The Position and Role of Afghan Women in Afghan Society

**From the Late 18th to the
Late 19th century**

**Center of Social sciences DRA
Academy of sciences**

(by)

Muhaqiq Masooma Ismati

Kabul, 1365



فصل اول

نقش و موقف زنان در دوره سدوزایی ها

۱- احمد شاه بابا :

قبل از همه باید جامعه‌ی را که در زمان احمد شاه بابا زنان در آن زندگی میکردند معرفی نمود و بعد به تحقیق به زندگی زنان پرداخت. مرحوم غبار در کتاب خود وضع افغانستان را قبل از احمد شا بابا درانی چنین نقل می‌کند: بعد از مرگ نادر افشار در جمله ما، لك متصرفه او اغتشاش ملوك الطوا- یفی هاسر کشیده، فارسیها تاده سال دیگر نتوانستند به امنیت مملکت و- حدت اداره سیاسی موفق شوند و افغانستان را بیشتر از این خطر تهدید می نمود باین معنی که ملت افغانستان به علل مخالفت های عشیره وی متشتت و بواسطه تسلط حکام بیگانه مایوس و متنفر و از نظر اقتصادی فقیر بودند رّوسا و خوانین و روحانیون ملی اکثریت ملت را که مصروف دهقانی و مالداري و زندگی در شهر ها مشغول تجارت و صناعت دستی بودند به منافع کوچک و مادی خودشان راهنمایی میکردند در صفحات شمالی مملکت دسیسه سیاسی امرای جنیدی بخارا منبسط و در صفحات غرب حکام نادر شخصاً ادعای استقلال داشته و در صفحات شرق مجدداً احکام هندی بنای ضم شدن به هندوستان گذاشتند (۱۱)

به استناد نبشته مرحوم غبار باید پذیرفت که افغانستان در اواخر قرن

هژدهم یعنی مصادف به انتخاب احمدشاه درانی سیستم قبیلوی بعداعلی خود رسید بود و هریکی از سران قبایل و صاحبان نفوذ روحانی و ملاکین در داخل قدرت زیادی داشتند از سوی دیگر اوضاع عمومی جهان در اثر کسترش صنایع و انقلاب صنعتی به دوره جدیدی داخل میشد ممالکی چون فرانسه، روسیه تزاری و امپراطوری انگلیس بر سر تقسیم دنیا در رقابت بودند و هر کدام برای دریافت مواد اولیه صنایع و غذایی ماشین های صنعتی از یک طرف و دریافت بازار برای فروش مواد تولیدی خود از سوی دیگر راهی شرق که سرشار از مواد خام و فاقد صنایع بودند گردیدند اوضاع آشفته افغانستان در این گiron دارها بیک دست قوی و دماغ عالی نیاز داشت تا با عزم متینی و فکر روشن وراء یافتن به دل های مردمان این تشتت و پراگندگی را رفع و خطرات خارجی را از مملکت دفع و در داخل بتواند مجدداً وحدت ملی و سیاسی را تحکیم بخشد، و یک حکومت ملی و قوی را بنیانگذاری نموده از خود سری های صاحبان نفوذ به نحوی جلوگیری نماید که این کار جز از دست این مرد بزرگ «احمدشاه بابا» از دست کسی دیگر ساخته نبود سران قبایل هم که گرد هم نشستند تا مردی را باین مقام انتخاب نمایند جز احمدشاه به کس دیگر اعتماد نکردند.

احمدشاه بابا که نتوانست اعتماد سران قبایل و روحانیون و مردم را بخود جلب نماید حکومت مرکزی را تقویت کرد دولت مقتدری را به وجود آورد و بنیان افغانستان جدید را گذاشت به غرض رضایت خاطر خوانین و روسای قبایل شورای تشکیل کرد و سران قبایل و عشایر مختلف ساکن افغانستان را در آن سهیم ساخت و وقتاً فوقتاً مجالسی ترتیب و از ایشان در امور مملکت داری مشورتی میخواست. اصلاحات اداری و دولتی و اردوی منظم را تنظیم کرد قوانین قضایی و غیره را مرعی الاجرا قرار داد و تحولات عمده را به جهت استحکام یک دولت مقتدر مرکزی بوجود آورد.

در پهلوی سایر تحولات اجتماعی نظری بوضع و زندگی زنان نیز مبذول کرد. چون احمدشاه بابا همیشه در همه امور از نظر صائب مادر خود در مملکت داری استفاده میکرد مقام زن و مادر را خیلی گرامی میداشت، به همه زنان احترام میگذاشت در صفحات بعدی دیده میشود که احمدشاه بابا بزنان کاردان تاکدام حد حق دخالت در امور اداری راقایل است. اولین قدمیکه احمدشاه بابا درانی را در ارج گذاری از زنان مورد ستایش قرار میدهد و از اخلاق عالی او در ناموس داری حکایت می کند همانا نگهداری

حرم نادر شاه افشار و به سلامت رسا ندن ایشان بوطن مالوف شان ونجات دادن آنها را از دست مخالفان خود نادر افشار بود.

احمد شاه بابا به زنان کاردان حق دخالت در امور مملکتی را داد القابی تعیین کرد ومخصوصاً در امور مربوط بزنان و واریسی از حقوق زنان حق صد و ورفرامین را نیز تفویض کرد. به این منظور بزنانیکه موظف به کاری می ساخت مهری نیز برایشان نقر میکرد تا فرامین آنها اعتبار ووزن بیشتری کسب نماید که این سنت نیکو در دوره سلطنت پادشا هان وامیران خلف احمد شاه درانی وما بعد سدوزایی یعنی دوره محمد زایها نیز تکرار گردید وانتقال یافت که در بخش دوم با اسنادارایه خواهد شد.

تغییر وتحولی که در فورما سیون جامعه افغانی در زمان سلطنت احمد شاه درانی بوجود آمد وجامعه قبیلوی جای خود را به جامعه نیمه فیودالی تدریجاً خالی کرد در این تحول که گذار از یک دوره زندگی به دوره دیگر بوده بر علاوه تغییرات عمده که در جامعه رونما گردید. زندگی زنان نیز در این تغییرات همه جانبه بی تاثیر نمانده بایندایش وظهور اریستوگراسی و اشرافیت طبقات منظم متشکیل گردید زنان مربوط طبقات اشراف خانه نشین شدند از انظار پنهان گردیدند وهنگام برآمدن از خانه لباسیکه سرا پایشان را می پوشانید «چادری» بسر کردن و اسیر دیو ار های بلند و قلعه های مستحکم که بنام حر مسراها (۱۲) یاد میشد گردیدند که عین شیوه تا امر و زرد قرأ و قصبات افغانستان وجود دارد. یعنی زنان طبقات علیا (خانان و صاحبان نفوذ) در خانه تحت همان شرا. یط زندگی می کنند که در اواخر قرن هژده ونزده بسر می بردند. در حالیکه زنان ده نشین عادی وچادر نشین قبا یل کوچی ونیمه کوچی (پشتون) اقوام هزاره از بک تاجک وغیره که در قصبات وقریه ها زندگی می کنند در چار دیوار خانه محصور نیستند بلکه با پوشیدن چادر کلان که قسمت زیاد بدن شان را می پوشاند بامردان شانه به شانه در امور زراعتی، آبیاری چوپانی، وغیره امور تولیدی کار میکنند. زنان سال خورده ویا تجربه در جرگه ها اشتراک می کنند ونظر های شان در امور مختلف طرف تائید قرار می گیرد ومیگرفت. این زنان را که بنام های ادی (۱۳)، انا (۱۴)، آپه (۱۵)، ننه (۱۶) ومامه یاد میکردند از طرف همه اعضای خانواد حتی قبیله از طرف همه اعضای خانواده حتی قبیله ومحیط طرف احترام قرار میگرفتند و تا امروز هم قرار می گیرند. به مجردیکه مردان توتنه زمینی را احاطه کردندو زندگی نیمه کوچی و کوچی را ترک گفتند زنان خود بخود

خانه نشین می شو ندوچادری را منحيث يك نوع تجمل
تظاهر به تمدن میدانند بسر میگذارند و قیوداتی را که جبرآجامه ارستوکر-
اسی و اشرافی بر او تحمیل می کنند تا ناخو دآگاهی می پذیرند . درحالیکه
خواهران دیگر او که هنوز زندگی قبیلوی دارند تحت تاثیر چنین قیودات
نبوده در داخل و خارج خانه مستقیماً با مردان اشتراك مسا می می کنند و
میکردند .

داستانهای فولکلوریک و عامیانه که از آن زمانه ها به میراث مانده
میرساند که سترزن به عنوان روی پت کردن ارمغان اریستو کراسی و اشر-
افیت است و در نزد مردم یکنوع بدعت شمرده شده است .
طور مثال داستان ادم خان و درخانی که سالها قبل از قرن نژده اتفاق افتاده
می توان نقل کرد و غرض ثبوت ادعای خود شاهد آورد و قتیکه یوسفزا یها
قبیله پشتون از کوچی گری برآمدند و ساکن شدند زنان روی خود را پنهان
کردند و درخانه نشستند زمانیکه درخانی روی خورا پت کرد و خانه نشین
شد برآدم خان ناگوار آمد گفت :

دانه دودنه اولیت دی بلکی داستر بدعت دی
ستا په خوله زموږ خانه له حجابہ ووزی درخانه «۱۷»

مشخص شدن طبقات و بالخصوص يك طبقه علیا و اشرافی شرایط بخصو
صی را در حیات زنان و مردان جا معه اغنا نی تحمیل کرد در
پهلوی دیگری عوارض اجتماعی و تضاد های طبقاتی کونا
کون که مولود رشد نظام فیودالی و آن عبارت از خلای عریض و عمیق دیگر
نیز بود که بین قطب فقر و غنا ایجاد کردید که در اثر آن طرز معیشت ، کار
و فعالیت بین دو قطب تفاوت هارا سبب شد . استثمار فرد از فرد تقویت و شیوه
تولید و توزیع بشکل غیر عادلانه بروز نمود همچنان که مردان که افزار تو-
لید را در اختیار داشتند به انواع-استثمار پرداختند در زندگی زنان نیز
بی اثر نماند و اثر عمیق گذاشت زنان طبقات علیا که در تولید جزیی
ترین سهمی نداشتند زندگی خیلی مرفه در داخل حرم سراها داشتند و به
خورد و نوش و ساعت تیری میگذراندند .

کلمات حرم سرا و سراچه حتی امروز هم در بین مردم مروج و در فرهنگ
عامیانه افغانی به کرات ذکر گردیده و موجود است همچنان اصطلاحات
خواجه سرا یا (۱۸) خواجه سرای غلام بچه فراش و فراش باشی قلیان بر
دار (چلم برادر) دوا ساز ها .

چپان بردار ها چایدارها و چایدار باشی ها (۱۹)، لاله ها (۲۰) دایه ها (۲۱) صندوقداران (۲۲)، کنیزان (۲۳) و غلامان (۲۴) و قتل آقاشی ها و غیره تقریباً کلمات همردیف با حرم سرا ها بوده از اجزای داخل حرم سرا شمرده می شدند.

سرپرستی و اداره حرم سرا ها با تمام خدم و حشم آن بیکی از زنان معتبر تعلق می گرفت که بحیث رئیس و سرپرست مقرر می بود وظیفه او عبارت بود از سنجش مصارف آشپزخانه در یکسال، حواله معاشات اهل حرم، حواله لباس زمستانی و تابستانی و دیگر ضروریات زنان اهل حرم، منظور ری و تقرر مستخدمین، نوکران و غیره آماده گی برای عیدین و جنبش های تولدی و جشن های عروسی شهزادگان و غیره که از روی اسناد قلمی که از زمان امیر حبیب الله خان به قلم یکی از زنان او که علیا جناب لقب داشت و در پای اسناد گاهی همشیره محمد نادر خان و گاهی علیا جناب امضا نموده بدست آمده و در ختم این رساله فوتوکاپی آن تقدیم میگردد، نابجانیست اگر در همین جا از لطف و مرحمت استاد دانشمند و محترم حبیب الله رفیع که جوایز نمردانه این اسناد را از آرشیف شخصی خود برایم لطف نمودند صمیمانه تشکر نمایم.

از خلال مطالبیکه شعرا در مورد لباس زنان و بخششها و بذلهای شاهان گفته اند طور نمونه تقدیم میشود.

چه از سندنش و مخمل و پرنیان چه از اطلس سبز چون آسمان
سرفرش است برق و مخملی ز صندل بپا کرده صد صندلی «۲۵»
و ضمناً از روی سند قلمی محبوب سلطان زن امیر حبیب الله خان که در مورد حواله تکه برای لباس زنان اهل حرم رقم نموده است بر می آید که لباس زنان اغلباً از تکه های بخمل و طوار، اطلس چینایی که با زر دوزی شده تهیه میگردد و ید شال های کشمیری «۲۶» نیز از جمله اشیای نفیس و قیمتی بود که زنان معتبر بر سر می نمودند زرو زور و طلا و جواهرات خیلی زیاد رواج داشت که عبارت بودند از گشواره (۲۸) (زیر گوشی) بالا کو ش، میخک بینی و پیز وان «۲۹»، کره «۳۰» و بازو بند «۳۱» و پای زیب «۳۲» و گلو بند های مختلف که همه از طلا و نقره ساخته میشدند پاپوش معمولاً چرتی زری «پزار زری» بوده که زنان و مردان آنرا بپا میکردند

لباس زنان مرکب از پیراهن‌های دراز چرمه دوزی و وزری دوزی و تنبان‌های گیبی بود که همه زنان البته به تفاوت سلسله مراتب نسبی، زیبایی و مقبولیت صاحبان حرمسراها و طبق سنت منطقوی متنوع می‌بود پوشیدن عرقچین و کلاه‌های دراز نیز از جمله فیشن زنان محسوب می‌گردید زنان موی‌های خود را بعد از شستن باروغن زرد و ویا بادام چرب می‌کردند و می‌باقتند و یا جوتی می‌کردند و در خریطه ایکه گل دوزی شده بود می‌انداختند.

غذای شانرا بیشتر پلو، گوشت حلوایات، شیرینی هامیوه‌های گوناگون و اغذیه خیلی چرب قیماق چای، نان روغنی و غیره احتواء میکرد بهتر است غذای اهل دربار رادر پارچه شعریکه به مناسبت عروسی وزیر محمد اکبرخان سروده شده خواند که غرض معلومات در صفحات بعدی نقل و تقدیم خواهد شد.

زنان طبقات عالی و وقتاً و فوقتاً به غرض تفریح و میله و یا به غرض زیارت اماکن مقدسه به گشت و گذارهای می‌پرداختند در آنوقت با کسب اجازه از شوهران توسط چپان‌ها «۳۳» نترک‌جاوه‌ها «۳۴» و یا به سواری اسپان در حالیکه لباس پوشیده بتن می‌کردند به هوا خوری می‌پرداختند این رفت و آمدها اگر به خاطر زیارت اماکن مقدسه و گرم کردن لنگر زیارت می‌بود در حوالی زیارتگاه مراقبت جدی از طرف خواجه سرایان بعمل می‌آمد و اگر به غرض تفریح و هوا خوری می‌بود معمولاً باغ‌های کلان محدود بدیوارهای بلند انتخاب می‌گردید و به اصطلاح قروغ «۳۵» شده برگذار میشد در آنجا نیز امنیت و مصونیت جای از طرف خواجه سرایان و قلل اقا سی‌ها که بنام قابچی باشی یاد میشود انجام می‌پذیرفت.

در چنین تفریحات زنان با طیب خاطر مطابق دلخواه خود به آشپزی و به اصطلاح دیکچه پزایی «۳۶» می‌پرداختند، و با ساز و سرود ورقص و شادمانی روزی چند را سپری می‌کردند. در این نوع تفریحات همه زنان مربوط حرمسرا بشمول زنان معتبر «بی‌بی‌ها»، کنیزان، افسانه‌گویان، خیاطان، فالبینان سر باقان «۳۷» و غیره همه اشتراک می‌کردند. کنیزان خوش آواز آواز می‌خواندند و سرود می‌نواختند، رقص و پایکوبی گاز خوردن و آبیازی نیز شامل حال این تفریحات بود. مدت این نوع تفریح‌ها، گاهی تا دوسه هفته ادامه می‌یافت و زنان چندین حرمسرای که با هم قرابت و دوستی می‌داشتند یکجا به تفریح در یک جای معین می‌پرداختند و در بازگشت تعافی نیز با خود می‌آوردند.

خواندن و نوشتن و سواد آموزی نیز بزرگان معتبر اختصاص داشت زنان حق داشتند که کتب دینی را نزد استادان معتمد در بار بیا موزند، از تحریر و نوشتن احتراز میشد.

زیرا که آنرا نوعی خطر و وسیله ی ارتباط بین داخل و خارج حرا و سرمایه‌های پنداشتند با وجود آنهم شواهدی موجود است که در طول قرن نوزده «دوره سلطنت سدوزایها و محمدزایها» زنان شعرها گفته اند حتی دیوانها تدوین کرده اند که در یک رساله جداگانه معرفی خواهند شد. این بود معلوماتی درباره زندگی یک طبقه به خصوص زنان طبقات عالی افغانستان در اواخر قرن هجده و طول قرن نوزده که از نقطه نظر کیفیت و کمیت تغییرات چندانی نداشتند.

از آن جایگاه ثابت است اورگانیزم اجتماعی راتنها طبقات علیاشا هان و امرا نمی سازند طبق ضرب المثل عامیانه پشتو «چه خان یی په یاران یی» ستون اصلی این اورگانیزم را که حیثیت ستون فقرات را دارد طبقات و اقشار پائین اجتماع یعنی، کارگر، بزرگ، کسبه کار، اصناف کوچک، مزدوران و طبقات عامه که در این سیکلت دارد این طبقه از آن زندگی افسانوی که قبلاً ذکر شد محروم بودند همچون همه آنها اعم از هر دوزن قربانی انواع رسم و رواجها و عنعنات نادرست و اختلافات طبقاتی می شد ند زنان نیز از این امر استثناء نمانده بودند که از آنجمله از همه اولتر و مهمتر تعمیم بی سوادی شرط عمده و اساسی بود. با سواد شدن

زنان کار ننگین شمرده میشد ولی باین هم زنان در هر سطح از زندگی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی استعداد خود را تبارز داده اند که قسمت اعظم ادب عامیانه وطن ما از فرا ورده های مغزهای مبتکر همین زنان و مردان بی سواد طبقات پائین جامعه ماست که از آنجمله با افتخار می توان از لندی ها، دوییتی ها و داستان های فولکلور یک منظوم و منشور زبانهای پشتو و دری و غیره یاد کرد. قالین های زیبا، گلیم، کرک و بربک قناویز و کرباس و نمندو سوزن دوزی های نفیس که قلم عمده تولید و صادرات افغانستان را تشکیل می کرد حاصل دسترنج همین طبقه زنها بوده و است. بر علاوه تربیت اطفال و تنظیم منزل زراعت، هالده اری، مرغداری و خشک کردن و چیدن میوه و غیره نیز نتیجه کار خستگی ناپذیر زنان طبقات و اقشار ناتوان جامعه ما بوده و هنوز هست چون مردان در مزرعه کار می کنند در بار بند و حمل و انتقال شترها و مواشی سهم خیلی فعال می گیرند و فرسخها را پای پیاده می پیمایند

زنان این اکثریت اجتماع دیروز هم این کار را میکردند و امروز هم میکنند بنابراین من حیث عضو فعال اجتماع شناخته شده در خانه محصور دیوارهای بلند نیستند. لباس این زنان زحمتکش خیلی ساده و از تکه های ارزان قیمت که بیشتر این تکه ها را خودشان در کارگاه های محلی خانواده گی «کرباس» می بافند ساخته میشد با اینهمه آنانیکه ذوق لطیف داشتند و به هنر خیاطی و سوزن دوزی مهارت داشتند، لباس خود را نفیس تر و زیبا تر می دوختند.

و تا هنوز هم در قرا و قصبات ماعین شیوه رواج دارد. غذایی این طبقه مردم را موادی احتوا میکرد که باز حمت خودشان در قریه و محله شان پیدا میشد و بیشتر آن از محصولات زراعتی و حیوانی که بزحمت خود زنان تهیه میکرد دید که از آن جمله قروت شیشه در روغن (۳۸) غلو ترش (۳۹) آش و در جای که برنج کاسته میشد شله و دوغ و کمی گوشت و میوه که در منطقه یافت میشد می توان نام برد مرغ و تخم مرغ بوره و چای شیرین به غرض پذیرایی از مهمانان بکار میرفت. باید تذکر داد که بهترین مواد اولیه غذایی را غرض پیدا کردن پول به شهر ها و منازل صاحبان نفوذ می بردند و خودشان از مواد مرجعه دوم و سوم استفاده میکردند امروز هم عین عمل را انجام میدهند.

تفریح و کشت و گذار زنان طبقات پائین جامعه را کار در خانه زحمتکشی در مزرعه، باغبانی خوشه چینی «۴۰» مزدوری در خانه خوانین و صاحبان نفوذ محلی، تربیت اطفال، دوختن لباس فامیل، تهیه غذا و آوردن آب از گودر «۴۱» گذراب بوده که این کار تا امروز در قرا و قصبات ادامه دارد. طور نمونه نمونه لندی چند را که در مورد آوردن آب از گودر سروده شده تقدیم میکنم.

که دیدن کپی گودر ته راشه زه به منگی په لپه ورو، ورو دکومه
گودر ته تخم راپسی راشه یوه شیبه به دی په شه زړه و وینه
دماز دیگر ابو له راشه دماز دیگر په ابو کیږی زید نو نه
درمورد زیارت گویند :

پورته زیارته رارمیرمه دسوات له سحره په عرضی راغلی یمه
په پیر بابا به ورغوی پریم که می قبول کا دالندی سوالونه

راخه چه پیر بابا ته لاپشو سوال به په دواړو سره کړو چی قبول شینه

زیارت رفتن نیز از جمله تفریحات برای زنان بود زیرا که در غیر آن زنان نسبت مصروفیت زیادتر موفق به برآمدن از خانه میشدند بنابراین روزهای چارشنبه را که معمولاً بنام روز زیارت یاد میکردند، از شوهران اجازه حاصل و به زیارت می رفتند که امروز هم ادامه دارد و زنان در روزهای چارشنبه به زیارت میروند و اشعاری نیز درین باره موجود است که طور نمونه در بالا نقل شد. با ارایه مختصر مقدمه در تصویر عمومی زنان آنوقت بر میگردد به معرفی و تشریح موقعیت یک عده زنانیکه در تاریخ از آنها ذکری رفته زیرا در طول تاریخ هر حادثه قرن هژدهم و مخصوصاً قرن ۱۹ جامعه ما همچنان که اسمای رجال بزرگ را با کارنامه های شان ضبط نموده اسمای یک عده زنان بزرگ و قهرمان که در پهلوی مردان تبارز کرده اند نیز ثبت نموده که ابتدا «در فصل اول» زنان دوره سدوزایها و در فصل دوم زنان دوره محمد زایها را معرفی خواهم کرد و در اخیر زنان مبارز را که بر ضد استعمار سنگربندی نموده اند تشریح خواهم کرد.

در دوره سدوزایها مخصوصاً در زمان احمدشاه بابا زنان در امور مملکتی و مخصوصاً امور مربوط بزنان دخالت مستقیم داشتند و جهت برسمیت شناخته شدن فرامین آنها مهرها تقرر شده بود در این مختصر ابتدا آن عده زنان دربار را معرفی میکنم و تا حد امکان و تا جاییکه ماخذ دردست است فرامین صادر شده که از دستبر دواذ در امان مانده فوتوکاپی و یا نقل نموده ضمیمه میکنم. بعداً به معرفی آن عده زنان خواهیم پرداخت که کار نامه های شان و امراً را وادار به احترام بانها ساخته اند.

در ختم باید متذکر شد که اینها بزنانی از اهل حرم نقر میگردد که مربوط به فامیل های اشراف و اشراف زاده گان می بود و نه بزنان سورتی «۴۲» و کنیز.

الف : زنانیکه در امور مملکتی دخالت داشتند :

۱- زرغونه انا :-

یکی از زنانیکه در تاریخ او را بنام انا یاد میکنند زرغونه اناست.

زرغونه انا زن مدبر و بزرگ افغان به فرزند خود (احمدشاه بابا درانی)

درس شجاعت داده به عدل و انصاف مردانگی و عدالت گستری، تشویق اش نموده و نه تنها در طفولیت او را به شجاعت و دلاوری رهنمود گردید بلکه زمانیکه براریکه سلطنت نشسته بودند نیز در امور مختلف او را مشوره‌های نیکو میداد و از اعمالیکه احمدشاه بابا را در انظار جبون و ضعیف می نمود جلوگیری میکرد. اگر باور ندارید «داستان اعمار شهر قند هار و حفر نمودن خندق (۴۳) دورادور شهر را در سال ۱۱۶۹ هـ بیا دارید.» مشاورین، مصاحبین و اهل خبره در جلسه خود فیصله کردن که بخاطر استحکام بیشتر شهر و به غرض دفاع از مهاجمین و دشمنان به دورا دور ان خندقی عریض و عمیق حفر نمایند و آنرا پر آب سازند و در عقب آن شهر ساخته شود. باشندیدن این خبر زرغونه افغان پسرش پیغام فرستاد و فیصله مجلس را تقبیح کرده گفت «مردان نباید خود را در چار دیوار خانه محصور نمایند و از عقب خندق و دیوار با دشمن مقابله کنند، بلکه مردان را باید که رویا روی با دشمن دست و پنجه نرم کنند. کندن خندق کار علاقه نیست و ترانشاید که من حیث شهنشاه افغان در عقب خندق خود را محصور سازی» همان بود که احمد شاه بابا مشوره عاقلانه و مفید را در رابر مشوره دیگران مرجع دانست و از کندن خندق منصرف شد.

زرغونه انا مادر احمدشاه بابا به قوم الکوزی بود از خانواده و غامیل و تاریخ تولد و وفات او معلوماتی در دست نیست ولی معلوم است که در زمان حیات احمدشاه بابا وفات نموده است و تاریخ ساختن شهر کندهار هم در (۱۱۶۹ هـ) اتفاق افتاده است لهذا میتوان گفت این زن با همت افغان در بین سالیان (۱۱۶۹ هـ و ۱۱۸۶ هـ) وفات نموده و در کنار دریای ارغنداب در قریه کهک دفن شده و مزارش هنوز در آنجا باقی است. گویند در سال ۱۱۷۲ هـ اوازه از طرف معاندین پخش شد که گویا احمد شاه بابا در جنگ شکست خورده مردم کندهار از این خبر نهایت اندوه گین شدند زرغونه انا باشندیدن خبر گفت (کامیابی و ناکامی بدست خدا است و تقدیر را نمی توان تغییر داد مگر (احمد) را که من میشناسم خود را می کشد ولی شکست را نمی پذیرد و مغلوب نمی گردد) بهتر است برای اثبات قول خود پارچه نظمی را که استاد محترم پوهاند عبدالشکور رشاد در مورد درایت شجاعت و دانایی این زن بزرگ پشتون انشاد فرمودند ذیلا نقل کنم.

می گویند وقتی که احمدشاه بابا در مزار شیر سرخ از طرف جرکه

ملی به پادشاهی انتخاب گردید. زنان نزد مادرش آمدند و مبارك گفتند و از انتخاب پسرش بحیث پادشاه اظهار مسرت و خور سندی کردند و انتخاب را بجا و نیکو خواندند، زرغونه انادر جواب گفت: (از حسن نظر و مهربانی شما نسبت به پسر من ممنون و مشکورم و برای من همین افتخار کافی است که به فرزند من خوشبین و از انتخاب او مسرور هستید. ولی من وقتی افتخار خواهم کرد که فرزندم در راه اعتلای وطن و مردم خدمت صادقانه نماید اقوام از هم پاشیده را بسوی وحدت واقعی و علم و دانش و فرهنگ سوق دهد و افتخارات ابدی را برای وطن، قوم، مردم خود کمایی کند اینست نمونه گفتار او که استاد محترم رشاد به شعر سروده اند:

دزرغونه انا وینا

سترگی واپولی دوی تــــه	پنبنتنی انا په مینــــه
افرین ددوی و خوی تــــه	خوله موسکی شوه زړه یی ووی
چی خوشحال یاست زما زوی ته	ویل: فخر می دابس دی
تل به گوری پلوروی تــــه	زما که زوی دی ستاسی ورور دی
چی وماتی یی زوی راکــــه	زه له خدای شخه راضی ایم
داولس ته یی دوا کــــه	داسی زوی چی ودردنــــو
مامم دی غوشت دی دپاره	خدای دی وکی چی دواشی
خان کپری جار پر دغه رــــه	چی خدمت دقام وطن کــــری
ولس ژغوری لــــه نا تاره	دنیکونو نوم ژوندی کــــری
له «خیبره» تر «خساره»	دپنبنتون جنهای کپری پورته
چی یاشلی اولس غونه کــــری	زه به هاله دی زوی بولم
هری لوری و ته پنبند کــــری	دزمری زلمو پوځونــــه
کی یی زړه په دشمن سوړ کــــی	دشید وحق به ور بل کــــم
ترپنبو لاندی لکه پرور کــــی	دخواړه هیواد رقیب یــــی
بیر ته سر دو پاره جوړ کــــی	دپلرووران شوی کور یــــی
دوطن په تر مور کــــی	خوار غریب یی دوطن خپــــل
بدناوړه عادتــــو نه	دتیر له منځه وړک کــــری
پوه یی کپری له شه ژوندونه	سمه لار باندی رهــــی شی
ومور ژوغوری نه خواریــــه	ستاسی هم پالنه و کــــری
شی منځ شت له ناپوهیــــه	وپوهنی ته مو منځ شــــی

هم هر پلار به خبروی تل
چی دلور غوشی ونه خوری
هر میره پوه کری په دی چی
که میرمن په کور کی نه وی
زرغونی انا کړه ختمه
دیره ښه او قیمتۍ ده
پښتنو له می روزلی
باوری یم دی به ساتی
اوس په گورم چی دی لوړ کا
دهیواد غروونه رغونه
اگر احمدشاه بابا «لقب» بابا را ازطرف ملت کمایی کرد بی جهت نیست
زیرا در دامان مادری تربیت یافته که اگر در عمق ابیات فوق عمیق گردیم
درمی یابیم که زرغونه انادرهمانوقت بدبختی ها و نارسائی های جامعه
افغانی را در مجموع و بدبختی زنان را بصورت اخص درک کرده حتی دراین
باره نیز نصایح سودمندی ارشادفرموده است و به تأسی از این
ارشادات نیکو است که احمدشاه بابا بزبان ارج و احترام زیادی میگذاشت
و در امور دولتی به آنها حق دخالت داده بود .

۲- مادر تیمور شاه :

پس از زرغونه انا زنیکه در امور سلطنتی و مملکت داری مستقیماً زمام
امور را به کف گرفت و در غیاب احمدشاه بابا در هرات حکومت راند .
زوجه اول احمد شاه درانی و مادر تیمور شاه بود که در دوره اول
پادشاهی پسر خود به قرار روایات مختلف که همه متفق القولند برول
بس عمده را بازی نموده و به حیث سرپرست همه مشاورین و اهل قلم
و شمشیر دودمان سدوزائی که از کلیه امور عسکری و اداری هرات واری
می نمودند بود .

زمانیکه احمد شاه بابای درانی مصروف نظم و نسق کابل و دیگر
صفحات شمال مملکت بود شاه رخ این نادر افشار به پاس لطفیکه احمدشاه
بابا با خانواده اش کرده بود برای مادر و دیگر اعضای فامیل تیمور شاه
که تا آنوقت در مشهد بودند زمینه رفتن به هرات را مساعد ساخت حین
وصول به هرات در اثر تلاش و اداره و نفوذ سیاسی مادر تیمور شاه و فیصله

دیگر اعضای خاندان سلطنتی تیمورشاه يك ساله به زمامداری هرات انتخاب گردید. و نقاره سلطنت در سال (۱۱۶۰ هـ) بنام تیمور میرزا پسر احمدشاه بابا زده شده و برمسکو کات علیشاه افشار ایرانی که در قلعه هرات ضرب زده شده بود ضبط گردید و مژده فتح و پیروزی به احمدشاه بابا رسانیده شد. با استماع این خبر احمدشاه بابا پسر خورده سال خود را بحیث حکمران هرات مقرر کرد. ولی الویت و اهمیت بیشتر را در امور سیاسی سلطنت به مادر تیمور شاه مفوض ساخت و مهراتی طبق هدایت احمدشاه بابا درانی برایش نقر گردید.

قبه توع از هوا بگذشت از گردون ماه بر سر قصر نگینه مادر تیمور شاه (۴۵) این زن که به صفت مشاور و متصدی امور دولتی از همه امور عسکری، ملکی و اداری هرات واری می کرد بر فراز قصر خود بیزق می افراشت و در وقت سواری اسب و سفر همان جاه و جلال و کوبه سلطنتی را داشت که شهنشاه ابدالی در حضور سفر میداشت و با عدل و داد و شیوه خاص اداری در پهنای سلطنت شهنشاه ابدالی حکومت میراند.

احمدشاه بابا مرد متدین بود. از چهار زن بیشتر به عقد نکاح خود نیاورد ولی کوشش کرد که با سران قبایل و بزرگان قوم های معروف خویشی نماید و از این طریق وسیله همکاری خویشاوندان را جلب نماید. بنابراین برای خود و پسران خود از اقوام و مذاهب مختلف زن گرفت و توانست باین وسیله آرامش نسبی را برقرار سازد. ولی پس از وفات ایشان که پای قدرت و اقتدار در میان آمد مشاجرات و مشکلاتی را بار آورد که البته در جایش نقل خواهد گردید. پس از مادر تیمور شاه زنان دیگر احمدشاه بابا قرار ذیل معرفی میگردند.

طوری که اشاره شد احمد شاه بابا بر علاوه مقام سلطنت شخصی متصوف و متشرع هم بود لهذا طبق احکام شریعت اسلامی بایش از چهار زن ازدواج نکرده در تاریخ نیز غیر از همین چهار زنیکه قید شده ذکر دیگری بعمل نیامده است:

۱- اولین زوجه احمد شاه بابا درانی مادر تیمور شاه درانی است که ذکر احوال و کار روایی های او در صفحات قبل مطالعه شد.

۲- زن دوم احمد شاه بابا مادرشهبزاده سلیمان است که دختر وزیر اعظم شاه ولی خان بامیزائی بود .

۳- زن دیگر او که به مناسبت شهرت خانوادگی او بهتر شناخته میشود او همان «رضیه بیگم» دختر محمدشاه گورگانی شهنشاه هندوستان است. زمانی که احمدشاه بابا دهلی را فتح کرد نظر به سلوک نیکی که با مردم و پادشاه گورگانی نموده بود و هم به غرض دوام و استحکام دوستی بین احمدشاه درانی و گورگانیان «رضیه بیگم» دختر محمدشاه گورگانی را بنابر خواهش برادر و مادر دختر (صاحبه محل) به عقد نکاح خود آورد و عروسی شان در دهلی برگزار شد بعدا صاحبه محل با دختر یکجا به کندهار آمدند .

(۴- زن چهارم احمدشاه بابا دختر کاکای نصیر خان بلوچ است. وقتی که معاملات بلوچستان و بغاوت نصیرخان بلوچ طبق ارزوی احمد شاه درانی انجام شد و معاهده بین طرفین امضا گردید به غرض تحکیم بیشتر دوستی با دختر کاکای میر نصیر خان ازدواج کرد و نصیر خان را کمافی السابق بحیث حکمران بلوچ مقرر کرد و از این ناحیه بکلی مطمئن گردید .

زنان تیمور شاه :

تیمور شاه چارده زن داشت که به قبایل مختلف پشتون افشار، هندی و کشمیری منسوب بودند .

۱- دختر سردار نواب خان قوم سِدو زائی والده شهبزاده همایون .

۲- دختر عبدالحبیب خان بارکزائی

از خاندان پاینده خان والده شهبزاده سلطان محمود وحاجی فیروز الدین و سلطان شاه است که از کار روایهای او در صفحات بعدی نقل خواهد شد .

۳- گوهر نسا دختر سلطان عزیزالدین محمد عالمگیر ثانی والده شهبزاده هاشم شاهنور و شاهپور بود .

یاد داشت مولف در باره عنعنه ملی افغانیان در باره چادر یا پرونی ویا تیکری .

در قبایل پشتون و دیگر عشایر و قبایل مختلف افغان مسله چادر خیلی ها پرارزش است و در موارد مختلف و منظور های مختلف از آن کار گرفته میشود که ذیلا شرح میگردد :

۱- دختری که ازدواج میکند و بخانه شوهر میرود مدتی بعد از مراسم

عروسی دختر به عنوان (پایوازی) از طرف پدر و یا برادر بزرگ بخانه پدری خود دعوت میشود. پس از گذشتن چند روزی حین مراجعت بخانه شوهر هر کسی طبق توان مالی به دختر خود چیزی بنام هدیه می دهد که نام این هدیه را «چادر» میگویند. پادشاهان و امیران و خوانین و توانگران بر علاوه لباس و زر و زیور، کنیز و غلام، کاریز، زمین، خانه و پول نقد و یا جایداد میدادند چنانچه می توان الحاق منطقه سرهند و سند رادر قلمرو احمد شاه درانی مثال داد.

در خانواده های فقیر و نادار که توان مالی نداشته باشند، يك دست مكمّل لباس بامقداری نقل و شیرینی و اگر توان انرا هم نداشته باشند چادری از تکه هایی مروجی بامقداری میوه خشك و چند دانه تخم جوشانده و كلچه خانگی مراسم را بجا می آوردند.

۲- هرگاه بین دو خانواده و یا دو قریه مشکلات و مخاصمات بوجود آید و جرگه آنها اصلاح کرده نتواند، زنی از دو گوشه چادر گرفته به شكل ننوات داخل جرگه میشود و گوشه چادر خود را هموار میکند جرگه انگاه به احترام چادر زن از هر نوع دشمنی که باشد دست میکشد و جرگه به صلح می انجامد.

۳- در میدا نهای جنگ مخصوصا جنگهای میهنی و ضد استعماری به غرض تحريك جنگ اوران و یا به غرض متحد ساختن و تحريك مردم بر علیه دشمن نیز از چادر استفاده میکنند. باین معنی که اگر جوانان و مردان در میدان جنگ غفلت نمایند و از خود سستی نشان دهند زنی چادری را به رسم طعنه «پیغور» می فرستند این حرکت بر جنگا و ران شدیداً اثر میکند، متحد میگردند تا پای جان می جنگند یا دشمن را نابود میکنند و یا خود نابود میشوند. مثالهای زیاد از این قبیل موجود است که از انجمله از چادر گشتاندن (مادر مددخان) نام برد که ذکر احوالش را در سلسله زنان محمد زایاها خواهید خواند.

۴- مورد دیگر گره زدن به چادر زن است. اگر خصومتی در يك قبیله و یا يك خانواده پیدا گردد و شخصی و یا اشخاص آنها حل نکنند بنا برین یکی از زنانیکه به مدعی علیه نزدیک باشد بخانه یکی از صاحب نفوذ انیکه از عهد شده حل مشکل برآمده بتوا نند میرود و گوشه چادر زن او را گره می زند و مشکل خود را در میان میگذارد و

استعانت می طلبید خان مجبور است به احترام چادر زن خود به هر صورت و شکلی که بتواند مسئله را حل کند حتی اگر زن مدعی علیه بخانه مدعی خود هم برود و چادر زن او را گره زند، مرد به احترام چادر زن خود از دشمنی دست میکشد و موضوع حل میگردد.

۵- اگر چادر زنی را کسی پاره کند اهانت بزرگی است که به چادر شده و کلانترین جنگ و جنجال از این ناحیه برمیخیزد زیرا میگویند چادرش را دریده و او را سرلج ساخته بعضاً این حادثه منجر به قتل و قتال هم میگردد.

گوهر نسأ مدت شانزده سال در کندهار و هرات و هفده سال به دارالسلطنت کابل با تیمورشاه درانی زندگی کرد و فرزندانی بدینا آورد در زمان حیات تیمورشاه در سال ۱۲۰۲ هـ پدرود حیات گفت و بنا برین وصیت خودش در جوار قبر ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و جدا مجدا و بذاك سپرده شد و این عبارت بر لوح مزار او نبشته شده که هنوز هم بنظر میخورد.

«هذا مرقد شریف منور مغفرت ماب خدیجه الزمان و خلداشیان نواب گوهر نسأ بنت فردوسی ارامگاه عالمگیر ثانی پادشاه غازی به تاریخ بیست و هفت شهر شعبان المعظم از دارالفنا به دارالبقا رحلت نموده (۱۲۰۲ هـ)»

پس از این وصلت بخاطر حق خسربودن عالمگیر ثانی دوباره به دهلی مقرر گردید مردمان این خطه که به شاهان گذشته خود اعتقاد باطنی داشتند خیلی مسرور گشتند و شاعران اشعاری سرودند که اینك رباعی را که میر محمد اولاد ذکا (برادر زاده میر غلام علی ازاد بلگرامی) شاعر وقت در تاریخ جلوس او نوشته نقل میگردد.

بر سریر سلطنت سلطان عزیزالدین نشست .
کار های دین و دولت جمله خاطر خواه شد
سال تاریخ جلوس او ذکا تحریر کرد (۴۷)
پادشاه هند عالمگیر عالیجاه شد (۱۱۶۷ هـ) (ق)

نابجا نیست اگر در همین جاذگر گردد که زمانی که پادشاه گور گانی (مغل اعظم) دختر خود محمدی بیگم گوهرنساء را در سال ۱۷۵۷ ب زنی تیمور شاه داد، بر علاوه استحکام دوستی و تحکیم نفوذ احمد شاه درانی در دهلی منطقه سر هند نیز در قلمرو احمدشاهی اضافه گردید. این منطقه را

عالمیگر ثانی به عنوان چادر تیکری به دختر خود داد . (۴۵)
همچنان منطقه سند نیز پس از ازدواج احمد شاه بابا با (راضیه بیگم) دختر محمد شاه کور گانی به عنوان چادر به زن احمد شاه بابا تفویض شد (۴۶) که شرح چادر در عنعنه افغانی در پاورقی صفحه قبل مطالعه گردد .

۳- فاطمه بیگم :

از جمله زنان نامدار دیگریکه دردوره سد وزایها تاریخ از او ذکری نموده و دو فرمانی نیز بدست آمده فاطمه بیگم مادر زمانشاه خانم تیمور شاه درانی است که دختر یکی از رجال بزرگ و شخصیت‌های برجسته قوم یوسفزائی مقیم پشاور بود متا سفانه درباره خانواده و سال ازدواج او معلوماتی در دست نیست ولی از فخوا معلوم است که باید دختر یکی از شخصیت‌های معروف و معتبر قوم باشد فاطمه اولین زنی بوده که از او دو فرمانی که در دو مورد مختلف صدور یافته و بدست آمده و بدون کم و کاست نقل گردیده تقدیم میشود با توجه به فرمان ثابت میگردد که واریسی به امور مربوط به زنان به ملکه های معتبر تعلق میگرفت . (۴۸)
این زن با کفایت و درایت بخاطر ملکه بودن و یا مادر زمانشاه بودن احترام نمیشد بلکه نسبت کفایت و استعداد یکه داشت چون يك تن از بزرگترین افراد خاندان سلطنتی حق دخالت در امور مملکتی را کسب کرده بود لهذا اراکین دولت حین صدور گناه و مغضوب شدن از طرف شاه دست بدامن عطوفت او زده و از این زن مهربان طلب استشفاع میکردند .
از انجمله یکی هم میر محمد علی موسوی است که به قول مؤلف درة الزمان پدر و برادران و برادرزاده موسوی است که به قول مؤلف های موسوی بشمول خودش هم بحیث منشی باشی در تشکیل دیوان سلطنتی کار های عمده بدست داشتند بالاخره در اثر تبلیغات سؤمعاندین پاشاه فریب خورده بر علیه سلطنت دست به توطئه زدند و لی بزودی بخطایی خود پی بردند و به غرض نجات از غضب شاه نزد فاطمه بیگم التجا بردند و طلب استشفاع کردند که فرمانی ذیل بدین مناسبت صادر گردید :

سپهر رشك برداز بلندی جا هم کنیز فاطمه و مادر زمانشا هم (۴۹)
جناب معلى القاب ستوده اداب عالیجاه رفیع جایگاه ، حشمت و شوکت دستگاه عطوفت و مکرمت انتباه حضرت امیر الامرا العظام اسوة لکبرا الفخام

عمده الا عاظم والاعیان، رکن رکن سلطنت القاهرة مقرب الخاقان معزز بارگاه سلطان ثریا مکان سردار نامدار و الاتبار علم خان درانی فوفلزائی سرکیل الدوله سرکار اشرف اعظم خاقانی که عزمو فوره شاهانه الطاف موقوره خسروانه سرافراز بین الامثال و ممتاز بین الاقران گردیده بدانند ان برادر گرامی والا مقامی ام از عناد باطنی رحمت الله خان اطلاع کامل حاصل دارند که از مدت دو سال محمد علی منشی باشی سرکار دوات مدار که از اخلاص کشیان دیرینه و چاکران پیشینه دولت قوی شوکت خاقانی میباشد به بهانه اورا از درباریدن نام و از شغل دفتر داری اش زاویه کزین کرانه نامیدی گردانیده است. درینولا و نظر به عذر والاحاح زیاد محمد علی مذکور که بخاک بوسی استان حرم سرا چند بار سرعذر فرود آورده و در طلب عفو و شفاعت از حضور عالیله ما التجاه کرده است درینوقت عذر اورا مقرون به انجام دانسته ام و باید از حضور هر نور عاطفت دستور حضرت جمجه به وسیله شما رکن اعظم سرپر سلطنت نیز طلب عفو او پذیرفته اید. مگر از آنکه ذات کثیر البرکات حضرت سلطان زمان شاه جمجه دارا دربان مدظله در امور کلیه دولت آن برادرم رامختار کل گردانیده و شما همیشه در صحبت خانه خسروی حاضر و ناظر امور میباشد. طرفداری شما درین باره زیاده مقبول خاطر جمجه و مطلوب طبیعت صاحب بارگاه است چون شما شخص عالم و حسن عقیدت هستید و خبث طینت رحمت الله خان وزیر با شیوه حسد کارانه امین الملك مرزا شریف خوب میدانید و باید که خاطر احدی از خدمتگاران دربار حضرت فیض مدارا را اشفته و ناامید نگردانیده و خود دانا هستید و احوال ملک و اسرار جمعیت و وضع یک نام امید را خوب می دانید زیاده برخوردار باشید و ایام بکام باشد (۵۰) مورخه شهر ذی قعدة الحرام ۱۲۱۱ هـ

دومین فرمانیکه از همین زن باقیمانده و متن آن این ادعا را ثابت میسازد که ملکه های معتبر و مدبر موظف بودند از احوال زنان و مشکلات آنها و ارسی نمایند. درین فرمان فاطمه بیگم به عریضه ی والده دوست محمد خان و مرتضی خان که از مشکلات مالی و اقتصادی خود شکایت کرده اند غور نموده و دستور میدهد که معاش مستمری به این دوزن داده شود حتی مقدار آنرا نیز معین کرده است اصل فرمان نقلا تقدیم میشود :

«جناب مستطاب عالیجاه رفیع جایگاه حشمت و شوکت دستگاه فخامت و

مناعت اكتفا سلاله الخی‌القحام ونقاوة الشرفا العظام حضرت امیرالا
 مرا اكرام ورسوم الكبرا العلام زبدة الامايل والا قران عمدة الاعظام والا
 عيان ركن ركين سلطنت القاهرة مقرب الخاقان بن الخاقان سردار علم
 خان درانی، ایوب‌زائی فوفلزائی وکیل‌الدوله دام پرست تمام اختیارات
 صدور دیوان اعلی و دیوان اشرف‌عالیه رسانیده شد. رسالت شهنشاهی
 گردیده بدانند که درین ایام میمنت اقتران از عرایضی عدیده والده دوست
 محمد خان بامیزای ووالده وعیال مرتضی خان که بخاك پای مابه عرض
 اشرف عالیّه رسانیده شده مدرك ومفهوم گردید که موجب مستمره ایشان
 کماگان به دستور ایام خاقان علین‌اشیان حضرت شاهنشاه در دوران واپس
 برای هر يك اعطا شود. الحاج عاجزه‌هارا از روی مراحم وافرّه به مقصد
 خیر خواهی وخیراندیشی و وفا شعاری که نسبت سرکار فلك اقتدار داشته
 همواره به سلام فایزه وادعیه خالصه وسجیه رضیه ثابت قدم وصادق‌سخن
 بوده پیوسته در مجالس حضرت نواب عالیّه مامشرف شده‌اند بنآبه عزامداد
 و اعانت برایشان که موجبان رضامندی وخوشنودی خاطر نواب مستطاب مارا
 حاصل کرده انداز رهگذار کمال مراحم واشفاق عالیّه چنان مرحمت شد که
 عرض واستدعای ایشانرا مقرون به انجام دانسته سال پنجاه تومان روپیه
 (۵۱) پخته رایج الوقت برای بازیافت وجوه مقررّه آنها طلب‌رقم های علیحده
 به دستور ایام خاقان وشهنشاه ثریامکآن واز جناب شرافت ماب وعظمت
 انتساب شما بنمائیم. برطبق ارقام خجسته اعلام ظل سبغانی خلیفته‌الر
 حمانی پادشاه خدیو بارگاه از دار الشرف دیوان همایون اعلی و صدور
 دیوان مبارک رسالت پناه حاصل بدارند لهذا از ذات بلند صفحات ارفع افخم
 وکالت! نتسابی اعلی منزلت اجل اشرف مستند عاجنان است که اگر لازم و
 صواب دانند به حصول ارقام قضائظام متعدده از خوان نعمت پادشاه
 النجم سپاه لازال برهانه محترمات موصوفات را سرا فراز نمایند وبرای
 حیات بودنی ایشان در دفاتر شاهی حکم برقراری دهند خالی از اجر
 جمیل نخواهد بود تا برحسب استمرار این نعمت بخشیده را باز یافت نموده
 وبه دعای صبح گاهی عمر واقبال پادشاه ذیجاء را از حضرت سلطان
 بی زوال مسلت نمایند. باقی ایام به کام باد (فی شهر رجب المرجب ۱۲۰۸ هـ)

سپهر رشك برد از بلندی جاهم

کنیز فاطمه ومادر زمانشا هم (۵۲)

در مورد احترام و مقام کاردانی و روایت میکنند که فاطمه بیگم در بین اراکین دولت نیز طرف احترام و اعتماد قرار داشت پس از مرگ تیمور شاه همه ازواج و اهل حرم اوسمه دست اندر کار شدند تا فرزند سکه خود را به پادشاهی بگمارند. ولی چون فاطمه بیگم خودش از یکطرف و فرزندش زمانشاه از سوی دیگر صاحب لیاقت و درایت بودند. توانست سر فراز خان (سردار پاینده خان) را که از جمله مقتدر ترین خوانین و مرد با نفوذ ترین در بین عمه سرداران بود طرفدار پسر خود ساخته و به کمک او (پاینده خان) زمانشاه براریکه سلطنت سدوزائی نشست در زمان سلطنت پسر دوش وفات کرد در جلال آباد دفن شد. زنان دیگر یکه در دوره سدوزایان صاحب اختیار نامه و مراتب و القاب رسمی بودند ولی از کارروایهای شان چیزی در دست نیست، صرف با معرفی مهرهای شان طوراتی معرفی میگردند. البته سوانح آنهابنا بر آنیکه مدارک در دست است در جماعه معرفی زنان احمدشاه بابا و تیمورشاه و زمانشاه و غیره تذکر خواهد رفت.

۱- از عروج دولت تیمورشاه بحروبر

شاه بیگم کرد زیور حلقه شمس و قمر (۴۲)

۲- مهر انگشتر گوهرنساء بیگم دختر سلطان عزیز الدین گورگانی (عالمگیر ثانی) زوجه تیمور شاه

تا جهان است و بقای دولت ارضی و سما

درو گوهر باد یارب بر سر گوهر نساء

۳- زوجه دیگر تیمور شاه که اسمش بی بی حوا بود مهرش باین بیت مزین بود.

صبح و شام اردغلامان بر در دولت سرا / توسن بخت کمند خاصه بی بی حوا
الهی تو صبح و مسابه فریادم برس / که بی بی حوا ندارد جز تو فریاد رس

۴- مهر خاتم زن تیمورشاه (دختر یزدان بخش).

یافته اوج شرف از نادار صاحبقران

دختر یزدان بخش این شاه رخ در جهان (۴۰)

یکی دیگر از زنانیکه مربوط بخاندان شاهی تیمورشاه بود و ریاست نسوان را در آن عصر به عهده داشت ولی نامش معلوم نیست در در سجع مهر او چنین نوشته بودند.

شکر الله کز ازل شد دستگیرم چاریار / چار فرزندم بنام چاریار آمد به بار
دختران تیمورشاه که تعداد شان به سیزده نفر میرسید نیز دارای مهر

نقش و موقف زنان در دوره سدوزائی

و اختیار نامه بودند قراریکه و کیلی فوفلزائی در کتاب خود (تیمور شاه درانی) نگاشته که تیمور شاه درانی امر فرمودند که (مهر محراب دار) مانند شهزاده گان ذکور به جهت ترویج احکام مطاعه برای دخترانش بسازند و در پنجه اقتداران قهرمان دختران افغان بسپارند (۵۴) از سطور فوق بر می آید که در دربار سدوزایها به دختران چون پسران مقامی قایل بودند بنابر حواله (تاریخ تیمور شاهی) اسمای دختران تیمور شاه که دارای مهر و سجع بودند قرار ذیل نقل میگردد.

دختر بزرگ و حسین تیمور شاه (مهر و ماه) نام داشت و فص خاتم او چنین بوده .

می در خشید روز و شب از بخت تیمور پادشاه

تاج الماس و مرصع برجین مهر و ماه (۵۵)

دختر دیگر اش گیتی فروز نام داشت:

کوکب گیتی فروز از لطف حق گردد عیان

از زمین قصر شاهی تا به هفتم اسمان (۵۶)

گوهر تاج نیز از جمله دختران تیمور شاه بوده :

گوهر تاج بلندم گر ببینند از فلک

هفت پروین پر فشانند بر سرم خیل ملک (۵۷)

بتاسی از نظر احمد شاه بابا و تیمور شاه درانی ، سلاطین ما بعد سدوزائی حتی در سلاله محمد زایی که به تعقیب سدوزایها روی کار آمدند نیز از عین روش پیروی گردیده و موقف و موقعیت زنان دربار را محترم شمرده و برای این منظور به زنان و دختران خود مهر نقر مینمودند چنانچه :

۱- به مهر خاتم زوجه محمود شاه و مادر کامران بیت ذیل حک شده بود.

تا بیا است شاهی چرخ فلک و خورشید و ماه

کامران و مادرش از لطف حق داری نگاه (۵۸)

فص خاتم و فابیگم زن شاه شجاع:

از شرف همسری شه شجاع نامدار

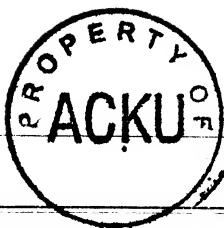
تاج اقبال و فاشد بر کلام اشکار (۵۹)

دختر شجاع الملك که نامش معلوم نیست مگر مهر داشته .
 بنده‌ی پروردگار و امت پیغمبرم دختر شاه شجاع و مالک تاج و زرم (۶۰)
 ۵- یکی از زنان تیمور شاه دختر شهزاده یزدان بخش (بن‌شا هرخ بن
 رضا قلی مرزا ابن نادر شاه افشار)
 والده شهزاده یزدان بخش که در سال ۱۲۰۱ هـ ق بر عقد نکاح تیمور
 شاه در آمد .

قرار نبشته و کیلی فوفلزائی سیاست تیمور شاه این بود که زوال
 سلطنت شاهرخ باعث رشد ترقی دور قیپ زندیه و قاجاریه میگردد و
 اسباب ناراحتی مردم کشور ایرا ن را به بار می آورد . شاهرخ شاه
 در مشهد که عواقب حال خاندان خود را به حال زوال پیشبینی میکرد نظر
 به مراحم تیمور شاه که هر دو مخالفت او را مقهور و معاتب گردانید
 و هم از خطایای پسرش نادر گذشت و خودش را باز به سلطنت مشهد
 رسانید ، در این بار باز لازم شمرد تا یکی از شاهدخت های افشاری را
 به عقد از دواج تیمور شاه در آورد و باین حسن اراده صبیبه رضیه
 شاهزاده یزدان بخش پسر خود را که پدرش ۱۹ سال در قندهار بقید
 نظر احمد شاه درانی بود به عقد از دواج پادشاه افغان آمد طفلی که از
 این وصلت بدنیا آمد به یاد گار فتح آخرین مشهد و نام پدر عروس ،
 تیمور شاه اسم پسر خود را شاهزاده یزدان بخش گذاشت (۶۱)

۶- خدیجه سلطان ، دختر عباسقلی خان بیات نیشاپوری (امیر الاُمرای ان
 ولایت) که تفصیل از دواج انها قراراتی ذکر میگردد .

عباس قلی خان قرابیات که از بزرگ زادگان قوم قرابیات و از
 قبایل چغتایی بود و در تاریخ دربسا جا ها او را امیرالا مرا خراسان
 خطاب کرده اند وقتی تاب مقاومت را در برابر امپرا طوری وقدرت
 احمد شاه درانی در خود ندید . از طریق مصالحه پیش آمد دختر خود
 خدیجه سلطان را به غرض اشتی به فرزند احمد شاه (تیمور شاه)
 به زنی داد و چون عباس قلی خان از چند پشت امیر زاده قوم قرابیات
 بود پیشنهاد او پذیرفته گردید و خدیجه سلطان در قطار ملکه های
 حرم تیمور شاه در آمد و به همین مناسبت خویشی او دوباره به زمام
 داری امور حکومت نیشاپور مقرر گردید و برای آن عده مردم که
 (قرابیات) نمی خواستند با طاعت والیان محل تن در دهند و یا در مشهد



نقش وموقف زنان در دوره سدوزائی ها

زندگی کنند به امر احمدشاه درانی در حوالی هرات که تحت نفوذ تیمور شاه که داماد شان بود جای سکونت تهیه دیده شد و آنها در آنجا منتقل گردیدند پس از مرگ عباس قلی خان پسرش جعفر خان که خسربه تیمور شاه بود . بامر تیمور شاه والی نیشاپور انتخاب گردید که البته این هردو مقرری را نتیجه پیوند و وصلت خانوادگی دانست (۶۲)

۷- زوجه هفتم تیمور شاه دخترشاه پسند خان اسحق زایی وخواهر مددخان اسحق زائی والده شهزاده عباس وشهزاده کهندل است . که البته در جایش اثر این ازدواج رادر بغاوت عبدالخالق خان علیه تیمور شاه خواهیم خواند . (۶۳)

۸- فاطمه بیگم دختری از قوم یوسف زائی والده شهزاده زمان و شاه شجاع بود که ذکر احوالش درجمله زنان نامور سدوزائی ها قبلا تذکر داده شد . (۶۴)

۹- دختر سردار قوم نور زائی(خواهر سردار احمد خان پتان خیل) والده شهزاده احمد وشهزاده محمدسلطان (۶۵)

۱۰- دختر بهرام خان فیروزکوهی سردار آن طایفه (۶۶)

۱۱- دختر میرزا شربت علی خان از خوانین مردم چنداول کابل والده شهزاده سلطان علی .

۱۲- دختر سردار گلستان خان اچکزائی مادر شهزاده اشرف ،شهزاده مظفر وشهزاده جهان والا (۶۷)

۱۳- مادر بیوه ازاد خان صوبه دار کشمیر که بعد از قتل ازادخان پسرش بخواهش خودش به نکاح تیمورشاه در آمد (۶۸)

زن دیگر تیمور شاه دختر عاقبت محمود خان کشمیری است در مورد این زن مؤلف کتاب تاریخ احمدشاهی وکیلی نوافلزائی می نویسد که دختر عاقبت محمود خان را تیمورشاه به زنی گرفت در حالیکه محترم استاد پوهاند عبد المشکور (رشاد) این مسئله را قابل تامل میداند . هرگاه خوانندگان محترم در مورد اسنادی داشته باشند واریه نمایند و به بر نویسنده منت میگذارند ،

۳- زنان شاه زمان :

قراریکه از مطالعه تاریخ بر می آید زمانشاه از دواج های متعدد نکرده است در تاریخ جز از دوزن او که یکی دختر عبدا لرجم (هوتک) و دیگری دختر نور محمد خان بابر ی از دیگر زنان نامی برده نشده معلوم

نیست که زمانشاه از ازدواج های متعدد (تیمور شاه) و موجودیت برادر اندران زیاد و مشکلاتی که از این ناحیه برایش خلق شده بود انتباه گرفته و به زنان زیاد رغبت نشان نداده یا ازدواج کرده در تاریخ مذکور نیست بهر صورت تاریخ از دو زن چهار پسر و دو دختر او یاد میکند که پسرانش عبارتند از :

شهزاده قیصر ملقب به سلطان منصور که در تاریخ از کاروایی او ذکری بعمل آمده است .

شهزاده حیدر ملقب به سلطان ناصر

شهزاده محمد یونس

شهزاده عبدالرزاق .

از زمانشاه دو دختر بدون اسم معرفی شده اند که یکی از آنها را بنا بر مصلحت و فیصله مادر زمانشاه و مادر شاه محمود به غرض تحکیم دوستی بین دو برادر اندری (زمانشاه و محمود) با کامران پسر شاه محمود ازدواج کرد .

قرار روایات مختلف دختر دوم او را امیر حیدر پادشاه بخارا به پسر خود خواست ولی زمانشاه انکار ورزید . جز همین قدر دیگر معلومات بدست نیست .

زوجه اول زمان شاه دختر نور محمد خان (بابری) بود پدرش در سال ۱۱۹۸ هـ ق به قرار اثبات مهرش در دیوان اعلی به صفت نویسنده پذیرفته شد و چند وقت بعد که دختر زیبای او به عقد نکاح شاه زمان پسر تیمور شاه آمد رتبه مهمتی محکمه مالیات و لقب امین الملك را حاصل کرد . نور محمد خان بابری در او آخر سال ۱۲۱۳ ق در اثر حرکتی که خلاف سلطنت از او بوقوع پیوست به امر زمانشاه اعدام شد (۶۹)

پدر زن دومی زمانشاه عبدالرحیم هوتک بود که پس از عقد نکاح دختر خود با زمان شاه اراضی زیاد پشاور و نواحی زیاد اراضی دریای اتک که در قدیم از خالصه جات نواب های کورگانی بود برایش داده شد و سالانه مبلغ زیادی را از این ناحیه بدست می آورد گر چه رویه او با مردم ظالمانه و خشونت آمیز بود و مردم او را دوست نداشتند ولی بخاطریکه خسر پادشاه بود همه جبراً با او احترام می گذاشتند در زمان شاه شجاع که برادر سکه شاه زمان بود نیز به عین وظیفه ادامه میداد . (۷۰)

نقش وموقف زنان در دوره سدوزائی ها :

۴- زنان شاه شجاع الملك (شاه شجاع)
یکی از معتبرترین زنان شاه شجاع الملك (رقیه بیگم) دختر حاجی رحمت الله خان فوفلزائی بود که در قریه اب چکان (لوچکان) کوهدامن مدفن پدری خود مدفون است و ایات ذیل بر لوح مزار او خوانده میشود .

داد از جفای گردش گردون بی‌مدار
با هیچکس مدار ندارد و فـای او
روی خوشی در آئینه او کسی ندید
برعکس مطلب است همه مقتضای او

بی‌بی رقیه فاطمه عصر آنکه بود
حاجی رحمت الله خان پدر از برای او
جدش وزیر شاه ولیخان نامدار
هست آنکه جمله خلق جهان دردعای او
مریم صفت خدیجه شمایل صدیقه خوی

نعمت رسول و حمد الهی ثنای او
ان بی بی عقیقه برون رفت از جهان
یارب قبول کن زکرم التجای او
پای عمل نهاد میان هاتقی زغیب
گفتا که در بهشت برین باد جای او

این زن را در تاریخ بنام (وفا بیگم) نیز یاد کرده اند بنابر همین وصلت بود که شاه زمان در وقت پادشاهی خود با وجود مخالفت سرداران و سران قبایل پدر او را لقب وفادار خان دادوبه حیث وزیر مقرر کرد زیرا که دختر وفادار خان زن برادر سکه او بود (۷۱)

زن دوم شاه شجاع دختر امیر بخارا (امیر حیدر) بود هنگامیکه شاه شجاع در دوران اولین سلطنت خود برای سرکوبی امیر بخارا عزم سفر کرد و امیر بخارا متیقین شد که تاب مقابله را ندارد از در صلح و آشتی پیش آمد قاصدی بحضور پادشاه فرستاد و برای استحکام دوستی و رابطه خویشاوندی دختر خود را مطابق سنن و عنعنات ملی به شاه شجاع به زنی داد شاه شجاع این پیشنهاد را پذیرفت دوستی دوباره برقرار شد و بخاطر همین پیوند دوستی بود که امیر حیدر دوباره بحیث امیر بخارا مقرر شد و آرامش نسبی نیز از این ناحیه برای شاه شجاع حاصل

گردید . (۷۲)

زن دیگر یکه نظر به حواله منابع مختلف تاریخ به شاه شجاع نسبت داده شده ولی اسمی برده نشده است .
 وقتا که شاه شجاع متوجه شد که اله دست انگلیس شده و اختیاری ندارد از کرده پیشمان شده و بامجاهدین ملی پیوست و به قاسی از روش و صلت‌های سیاسی که در طول قرن نزده کار گرفته شده به حواله منابع مختلف که در پاورقی معرفی میشود چنین تذکر رفته است .
 در هفت دسمبر شاه شجاع پس از اضمای معاهده فرستادن پیغام کمک به انگلیس از کابل به جلال آباد قرار بود که با نماینده انگریز به سوی هند برود . در عین حال متوجه نیت استعمار گرانه انگریز گردید لهذا از رفتن به هند سرباز زد و با سران ملی تماس گرفت و بخاطر یکه بتواند اعتماد آنها را حاصل کند و هم سران ملی نسبت به او اطمینان داشته باشند . سران ملی حاضر شدند با دختران شاه شجاع ازدواج کنند و هم دختری را که اسمش معلوم نیست بزنی شاه شجاع دادند و با ینوسیله و بخاطر همین پیوند های خویشی اطمینانی حاصل شد و سران ملی با شاه شجاع پیوستند .

این حالت را داکتر اسد الله حبیب از صفحه ۱۹ - ۲۰ جنگنامه نقل نموده و پارچه شعری را که شاه شجاع به سران ملی می فرستد موقف و موقعیت خود را چنین تشریح مینماید این پارچه شعر به تقریبی سروده شده است که انگریزان از شاه شجاع می خواهند که همه سران ملی را در پایتخت دعوت نماید و در دعوت همه آنها را اعدام کند . شاه شجاع ضمن پیام رسمی که به سران ملی کوهستان فرستاد و امدادگی شان را بدر بار خواست بیتی چند را نیز انشاد کرد و ضمیمه فرستاد .
 تو دانی که در کف مرا کام نیست

از این یاد شاهی بجز نام نیست
 اگر نامداران در این بارگاه
 بیایند خور سند و دل نیکخواه
 بگیرند این قوم نا پاک دین
 سراسریلان را هم از روی کین
 نیایند زین پس در این بارگاه

اگرچند من خوانم ای نیکخواه
کنند هر یکی چاره کار خویش
بکوشند در فکر تیمار خویش (۷۳)
انگريزان باين نيت شاه شجاع پي برده و براو بي اعتماد گرديدند
چنانچه خانم سيل يك زن انگليس در اين باره چنين مي نويسد : (شاه
شجاع نه اينكه رفتن به هند راهمراه انگريز نمي خواهد بلكه طبقات
مردم را نيز بر عليه انگليس تحريك مي كند (۷۴)
سطور بالا ميرساند كه زنان در تحكيم مؤدت و دوستي و كسب اعتبار
بين دواضلع متخاصم وسيله ي تفاهم را ايجاد نمود و موثر شناخته شده
است .

يكي از زنان كه وسيله تحكيم مؤدت و دوستي بين شاه شجاع و قوم
بلوچ گرديده ، دختر مصطفى خان برادرزاده محمود خان بلوچ است . مصطفى
خان دختر خود را به زني به پسر شاه شجاع (شهزاده تيمور) داد و
همينكه شاه شجاع به قصد سندانز قندهار حركت كرد به كندا ب
رسيد محمود خان بلوچ نيز باشه هزار عسكر به اردوي او پيوست موفقيت
از ان شاه شجاع گرديد (۷۵) .

ب: القابیکه در دوهسد و زائیان بزنان داده شده بود:

احمد شاه بابا به ارجی که به زنان قایل بود نه تنها دخالت ایشانرا در امور مملکتی جایز می پنداشت القابی نیز به زنان منظور فرمود گرچه دادن القاب برای مردان و زنان در دوره های مختلف نیز مرسوم بود چنانچه در دوره ال تیمور وال ناصر القابی نظیر انا بیگم بیگمان و بعضا هم لقب اقا نیز به زنان داده میشد چون امیر بیگم ، شاه بیگم ، وزیر بیگم و اقا جان و غیره در عصر احمد شاه و دودمان او القابیکه از کلمات و اصطلاحات باستانی کندهار و دیگر نقاط افغانستان که کاملاً به اصول و عنعنات مطابقت داشت برسمیت شناخته شده برای زنان معتبر خاندان شاهی و اهل دربار شاه ککو ، شاه بیو ، شاه بی بی ، شاه ادی ، لویه ادی ، خوری ، بی بی خوری ، اده کو ، بی بی کو ، بی بی ، بی بی کلان ، و امثال هم مروج بود بر علاوه القاب دیگر از قبیل علیا حضرت ، علیجاه ، ملکه ، شاه بیگم ، امیر بیگم ، وزیر بیگم شاه خانم ، شازاده خانم ، امیر بی بی ، اقاب بی بی ، سردار بی بی نیز تئید گردیده است . فرامین عنوانی زنان محترم در بار اشراف با جملاتی شروع می گردید . عفت ماب ،

نقش و موقف زنان در دوره سدوزائی ها :

مصمت ماب . قمر نقاب ، خورشید مصمت ماب . قمر نقاب ، خورشید
احتجاب ، عالیہ صفات ، عالیہ صفات گوہر اراء ، جوہر اراء ، زینت اراء ،
گوہر نسأ ، جوہر نسأ ، زرین تاج ، فرخ تاج ، مہر جہان ، نور جہان ، فاطمہ
الزمان ، مزیحہ الزمان ، خدیجۃ الزمان ، جمیلۃ الزمان . بہ غرض روشن
شدن مطلب فرمانی ذیل را نقل میکنم. کہ در ان زمان شاہ فرمانی راجع
بہ مالیات زمین مادر خود فاطمہ بیگم صادر نموده است .

اعوذ بالله تعالیٰ حکم همایون شد : نواب ثریا جناب خورشید
احتجاج، تقدس نقاب، رابعه اطوار، بیگم بیگمان، بانوی بانوان، اشرف
زنان زمان صفوه نسأ در آن قدمه مطهرات جهان، اسوه مقدسات ملکه

ملکی خضایل ، مالکہ عالیہ قدسی شمایل ، مہبط انوار رحمت یزدانی
مورد انظار مغفرت ربانی ، بلقیس دوم و مریم ثانی ، مہدعلیا ممتاز الزمان
حرم محترم تیمور شاہ ثانی علیاحضرت فلک رفعت فاطمہ بیگم پردہ
گزین مقام عظمت واحترام صدرنشین مشکوٰی ابہت واحتشام زبدہ
مخدرات معالیہ مقام ، سرغنہ ازواج ، محترمات قدسی منشیان ، والاہ ماجدہ
شریفہ شہنشاہ خدیو زمان با کرام وافرہ عمر واقبال واعزاز فاخرہ
دولت واجلال بحق عایشہ الکبر اوفاطمہ الزہرا مستدام وبا دوام بودہ
ومراتب تعظیم وتکریم زبدہ افاق راز وفور عواطف شرایف پذیرند و
بنابر عرض والتماس عاجزات خادما ت بارگاہ آن صدر نشین حجاب وپردہ
نشین شرافت کہ طلب رقم مجدد ندودہ بودند ، تا خاطر خطیر ہمایون
از جمیع امور کار خانہ دولت بہ حرمت سپہر مکرمت والدہ والامنزلت

بآنطرف متوجه شده موازی یکصد و هشتاد جریب زمین شامل درختان
مثمر و غیر مثمر که بدو نهز جاریاب حوزه واقع ان از جوی شاهی
و جوی ده افغان معلوم می باشد و چند باغستان در دامنه کوه شمالی
اراضی بلوک دارالسلطنه کابل واقع از زمان میمنت اقتران شاه بابا
ثریا مکان بان سرخیل بانوان حرم عفت توام سلطان جنت اشیان رقم
بخشش عنایت داشته بدستور ماکان سپرد کار کنان دیوان اعلی فرموده
بروفق رقم اشرف تاکید اکید نمودیم که جمیع محصولات از سر درختی
وزراعتی آنرا از جمع وقید خالصه جات سلطانی و دفاتر حساب رعیتی
وضع وسوا وبه صرف خادمان و خادما ت ملکه محترما ت ملائک صفات
درانیه محسوب و محرا دارند و از مداخله در امور اب وزمین مغروبه

و متروکه و باغ و نهر از هر طرف قدغن بلیغ داشته به ناظر و سرپرست و زارع و زارعان و میراب به هیچ باب دخل و تعلق نداشته بهیچوجه مزاحم و متعرض نباشند و می باید مراد صاحب دولت جمیع کار کنان دیوان اعلی و ناظران تحت علیا جاهان نثار خان کابلی به قرار حکم اشرف والا رفتار و کردار نموده مستوفیان عظام کرام سر و اخیر رقم قضائیم هذا را در دفاتر حدود ثبت و حسب مقرر معمول دارند و رقم مجدد هر ساله نخواهند فی هذا شهر رمضان ۱۲۱۰ هـ .

احمد شاه بابا به زنان منجیث عاملان صلح، دوستی و همبستگی نظر میکرد و آنانرا مظهر اتفاق و همبستگی و قوم دو قبیله و بالاخره خانواده می شمرد، از یثرو شهنشاه افغان برای تأمین همین مقصد با دختران و خواهران سران مختلف قبایل خویشیها کرد هم خودش و هم برای پسران خود ز خوانین و اشراف زادگان و سرداران اقوام مختلف حتی مذاهب اسلامی ساکن داخل سرحدات افغانی و خارج از مرز ازدواج کرد، ووزرا و اراکین عمده دولتی را نیز به چنین عمل تشویق نمود که در صفحات بعدی معرفی خواهند شد و نقشی که این زنان خودشان و یا خویشاوندان شان به نفع مملکت یا ضرر آن انجام داده اند به ترتیب تاجائیکه امکانات در دست است تفصیل داده خواهند شد. باید متذکر شد که این وصلت ها و پیوندها تاوقتی که احمد شاه درانی زنده بود در تأمین امنیت مملکت و تحکیم دوستی و مؤدت بین قبایل و اقوام خیل ها مؤثر واقع شد ولی پس از وفات احمد شاه بابا تأثیر خود را از دست داد، که البته جریان وقایع در صفحات بعدی (درجایش) ثبت خواهند شد.

برعلاوه زنان حرم و دربار که در امور دولتی حق دخالت ردا داشتند احمدشاه بابا زنان دیگر را که از خود شجاعت و لیاقت ابراز کرده اند نیز احترام نموده مورد نوازش قرار داده است که از آنجمله می توان (زن میرمنو) را یاد کرد و ارج گذاری از شهامت میرمن عینو را شاهد قول خود آورد.

میرمن عینو: زنیکه مثل احسانات وطن پرستی و شهامت افغانی بود و در زمان احمد شاه بابا زندگی میکرد، میرمن عینو بود. سال تولد و مرگ او معلوم نیست. نه شاعر بود و نه نویسنده بلکه از سواد نیز بهره نداشت، از خلال زندگی او معلوم است که مربوط به طبقه

از طبقات اجتماعی بود که بادر بارودر باریان ارتباطی نداشت. این زن خانم مرد سربازی بود که شوهرش بادیگر سربازان در کاب اعلیحضرت احمد شاه درانی در سفر هند همسفر بود، پس از فتح و پیروزی در راه بازگشت احمدشاه بابا امر توقف داد و فرمود که فردا باجاه و جلال و کوبه خاصی سلطنتی وارد شهر کندهار میگرد و لشکریان هم استراحت نمایند. شوهر عینو تاب فراق رابیش ازین نیاورده منتظر فردانشد و به خانه آمد. خانم باشهامت او که چنین او را یکه و تنها دید، وارخطا پرسید چه شد که تو آمدی؟ احمدشاه غازی چه شد؟ زود باش بگو در جنگ فتح نصیب شد یا نه؟ عسکر جوان با او اطمینان داد که فتح نصیب احمد شاه غازی گردید و جریان معطل شدن شاه و لشکر و زود آمدن خود را بیان کرد.

میرمن عینو که خون پنبستنوا سی در عروق و شراین او جوش میزد، فریاد برآورد و گفت: «دیگر مردان به زنان خود عشق نمی ورزیدند آنها ارزوندا شتند که زودتر بخانه بیایند، تو که هستی که از احمد شاه غازی هم اولتر بخانه برگردی» ای بی ننگ زود باش و بر گردی، فردا با پادشاه محبوب و لشکریان او یکجا بیا، تا من چون زنان دیگر بخوشی از تو استقبال کنم، زود باش برو، ورنه زنان قریه اگر ترا ببینند، پرسشها خواهند کرد و مرا طعنه خواهند داد. دیدن من نیز بر تو حرام باد». مرد جوان که به گناه خود مقرر و جز اطاعت چاره نداشت نادم و سرافکنده برگشت و بالشکر پیوست. احمد شاه درانی از جریان واقف گردید، او را نزد خود خواست و جریان و واقعه را جویا گشت. جوان آنچه شنیده بود بیان کرد. احمد شاه بابا را شجاعت زن افغان خوش آمد و یک کاریز را که تا امروز بنام کاریز عینو در مشرق شهر کندهار یاد می شود باو بخشیده درختم قسمتی از پارچه شعریکه بناغلی امین الله زمریالی باین مناسبت سروده و حکایت را تمثیل نموده است نقل میکنم:

بیا یی و کره دا مقــــــــــــــــال
که می شه درته اکرام دی
ستا دزره خنکه ارام دی
ته را غلی یی په غلا!

بنخی واوریده دا حال
زما دیدن پر تا حرام دی
تا پری ایببی ننگ و نام دی
احمد شاه پروت پرسارا

خنکه گوری به عسکر ته ؟ بیا به خه وایی افسر ته ؟
چی زه چیریومه تللی؟ بیا په خه یمه راغلی؟
میره ورك وی تل له كوره هم په ننگوی ټینگ هرگوره
كاشکی زه مه وای ژوندی چی داحال نه لیدی
سترگی نه لرم په کلی هم پیغور دی و گسری.

۲- مغلانی بیگم نیز از جمله زنانی است که بنابر لیاقت و استعداد خود به حکمرانی لاهور مقرر گردید. در سال (۱۷۵۳ ع) میرمنو معین الملك کشته شد. احمدشاه بابا پسرش میرمون را بحیث حکمران لاهور مقرر فرمود. چون میرمون هنوز بسن بلوغ نرسیده طفل بود احمد شاه بابا فرمانی صادر کرد که مغلانی بیگم مادر میرمون تا وقتی که پسرش بسن بلوغ برسد کارهای حکومت لاهور را چون حکمران حقیقی پیش ببرد. بعد هادر اثر اختلاف بین امرا و مغلانی بیگم خواجه عبدالله خان بن نواب عبدالصمد خان بیگم مذکور راجحوس ساخت. احمدشاه بابا شورش را رفع کرد و شهزاده تیهور را بحکومت لاهور تاسند و تنته مقرر فرمود (۷۶)

در زمان احمد شاه بابا بر علاوه شخصیه های در بار که جایگیری ها و وصله ها میگرفتند و برای يك عده اشراف و اریستو کرات ها قطعه زمینی، ولایتی و غیره بطور بخشش داده می شد بزنان نیز این حق را قایل گردیده بود و بادر نظر داشت خدمت و صداقت آنان و یا شوهران شان بانها نیز جاگیر می بخشید چنانچه در صفحه قبل داستان بخشیدن کاریزی به عینومطالع گردید بر علاوه میرمنو عینو به مغلانی بیگم نیز جایگیری در لاهور به عوض خدمات شوهرش بخشید (۷۷)

پس از معرفی زنان و ملکه های معتبر در باره سدوزائیان نابجانیست اگر از یکی از زنان که در حرمسرا زندگی میکرد، از امتیازات زنان معتبر محروم بود سواد نداشت و لیس صاحب استعداد بود و ادعای قبلی مرا ثابت می کند که زنان در هر طبقه و قشر اجتماعی که مربوط هستند و بودند از استعداد خدا داد سرشار بوده اند. این زن که زینب نام داشت دختر عوض قوم فیروزکوهی (داده باشی) حرمسرا بود. این زن را که به لهجه عامیانه شاعره محسوب میکردند به طریق

ناز شهزاده یونس چنین سروده بود که بخاطر این سرود خود مورد نوازش زمان شاه قرار گرفت و به گرفتن دو قطعه نکین ثمین از جواهر خانه خاصه سر فراز شده که ذیلانقل میگردد :

تخت شاهی جای تو	بلاحصار فدای تو
خیاطای شاه بابا (۷۸)	میدوزه قباى تو
نور چشم پاد و شا	تاج سر مردما
در کرى کفش تو	میخ شوه نال طلا
چوب دست آبنوش	زینت دستای تو
حکم کنی همچو شاه	برسر ایل والوس
یونس دور زممان	یوسف ثانی توئی
لایق تاج و نکین	شاه درانی توئی
لائیق هنگ و سپا	تاج سردایه ها
فخر غلامان شاه	زینب و نشانی توئی (۷۹)

احمدشاه بابا در عین حالیکه میخواست نفوذ خوانین را کم کند و آنها را به حکومت مرکزی تابع نماید لهذا نه تنها خود به از دواجهای سیاسی پرداخت بلکه در بعضی جاهاوزیر و دیگر اراکین دولتی را نیز تشویق می نمود تا از سر خیلان زن بگیرند و یا ینوسیله سرخیلان را با دوام دوستی و خویشی به خود نزدیک نماید چنا نچه از دواج (بلقیس بیگم) دختر وزیر شاه ولیخان با میزائی با شهزاده سلیمان و از دواج خود وزیر شاه ولیخان با صاحب بیگم (دختر نواب سردارخان) را میتوان طور مثال ذکر کرد :

بگمخان: که بنام شاه ولی خانزائی فوفلزائی و مرد با نفوذ و مدبر و مقتدر قوم خود بود . احمد شاه دختر او را که بلقیس نام داشت به زنی شهزاده سلیمان عزشرف بخشید و خود شاه ولیخان را که در ایت کافی داشت بحیث وزیر که به اصطلاح امروز حیثیت صدراعظم را داشت مقرر نمود .

بقول مورخ و کبلی فوفلزائی (به احمدشاه بابا اطلاع رسید که یک تن از سرداران متوطن علاقه کهدامن که اصلا از مردم بخارا بوده و در محل (اوچکان) (بلوچکان) (۸۰) که نقطه حاصل خیز و سیراب و دارای باغهای

پر میوه میبشد بود و باش دارد و بالای تپه بلند که بنام (شالدوزی) مشهور است قلعه عریض و متین بنیاد کرده چون قلعه او در معبر سمت چاریکار قرار داشت و شخصدارایی و ندول از قبیل پول، طلا و نقره و غیره فراوان دارد خطری از این ناحیه برای امپراتوری موجود است (۸۱) احمدشاه بابا به وزیرشاه ولیخان امر فرمود تا با دختر حسین و عقیف نواب سردار خان ازدواج نماید پس از این وصلت نسبت به رویه محترمانه که سردار خان با وزیر شاه ولیخان نمود احمد شاه بابا به او لقب رسنم خان داد و متعاقب آن مطابق همین سیاست سردار زمان خان برادر سردار نواب خان با دختر میرسیف الدین مشهور به ایشان صاحب استائف ازدواج کرد.

از ثمره ازدواج وزیر شاه ولیخان دختری بنام (صالحه) بدنیا آمد ابتدا در قندهار می زیست و قتی که وزیر شاه ولیخان کشته شد و تیمور شاه به کابل آمد بی بی صالحه نیز به کابل آمد و در قریه لوچکان کوهدامن با دختر خود (صالحه بیگم) که زن رحمت الله خان بن دریاخان فوفلزائی بود زندگی میکرد و در همانجا وفات یافت و در همان محل دفن گردید چنانچه از لوح مزارش پیدا است بر علاوه که زنان در امور سلطنتی و درباری سهم داشتند در یکی از دفاتر عمده که احمد شاه بابا تنظیم نموده و بوسیله آن از مخفی ترین امور مربوطه به اشخاص رسمی و حاکمات مردم آگاهی حاصل میگردد همانا دفتر اخبار و هر کاره باشی که به اصلاح امور و دفتر ضبط احوالات و جاسوسی است بود قرار نوشته محترم مرحوم غبار شعبه جاسوسی او شامل مستخدمین مردانه و زنانه اما متقی و پارسا بود و انتظام این دایره کمک زیادی در پیشرفت امور دولت می نمود پس معلوم است که احمد شاه بابا در تنظیم و اداره و بنیان گزاری يك افغانستان قوی تنها از مردان کار نکرده بلکه به زنان نیز در هر ساحه سهمی داده است (۸۲)

جشن عروسی

در عصر امپراتوری تورانی (۱۱۶۰ هـ ق - ۱۲۶۰ هـ ق) مراسم تجلیل خاطره های آزادی و آغاز کشور ستانی بیادگار فتح و پیروزی طایفه باعزم افغان بر پا میگردد و چون شخص شخیص احمد شاه بابا نازی نورالله مضجعه مرد درویش صفت و روحانی بود در بساط بارگاه شمیریاری ساز و طرب رانمی پسندید چنانچه در حیات یکبار بطور امتحان روحانیون بدربار ساز خواسته بود. وان عمل چون شکل امتحان داشت بار دیگر تکرار نشد و در محافل محافل بزرگ سلطنتی هرگز ساز و سازنده نخواست. اما در مراسم تجلیل سلطانی بنام شاد یانه فتح معمول بود.

در عصر سلطنت تیمور شاه زمان شاه بنام جشن سلطانی مراسم بزرگ رسماً اعلام گردید اما جشن سلطانی ولادت و ختنه سوری و عروسی شهزاده گان و جشن فتوحات در هر نقطه ای که تصادف میگردد برپا میداشتند و همچنان در دوران سانی وقت معین نین نداشت. یعنی تدبیری سنجیده بودند که جشن سلطانی برای مسرت افراد و ملت شهنشاه که از فتح يك شهر موقع مسرت در افتخار دست دهد بیادگار امر ضروری است مگر بلا سبب نباشد و باید در هر موقع که برای

یکی از کامیابی های بسیار بزرگ مراسم جشن سلطانی بعمل آید . در عصر زمانشاه جشن جلوس و جشن فتح لاهور و جشن فتح هرات از نامی ترین جشن های سلطانی آن عصر است که جشن های عروسی و ولادت شهزادگان و ختنه سوری راتحت الشعاع میگیرد . در جشن های سلطانی عادت داشتند که مانند جشن های امروزی اشخاص مستحق رتبه را در جشن سلطانی خلعت های زر دوزی می پوشانیدند یعنی کسا نیرا که در فتوحات مصدر خدمات میشدند در جشن سلطانی بآنچه مستحق بودند نایل میگشتند و القابیکه ذات شهنشاه لازم میدادست علی قدر مراتب بر امرا و کار پردازان سلطنت اعطا میکرد و شهزاده گان را بیکی از ولایات فرمان برقراری می بخشید و قللرا قاسی و یساوا و کیکراق ها و غلامان خاصه و پیش خدمتان خاصه و خواجه سرا یان را به لباس های زرین و سیم دوزی که تماما از مخمل های بسیار زیبا میبود ملبس می ساختند و دیوار های قصور و بازارها و کوچه ها را بطروف نفیس و اینه های بلورین و تکه های اقمشه و مخمل های گوناگون و اقسام قالین می ارا ستند و برای افروختن چراغان شب برای هر کوچه و محله چندین خروار تیل امر مصرف میدادند و تمام ساکنین شهر و خوانین را با انواع پوشا که و خورا که سرافراز می ساختند شهزادگان بالباس های زرین برپشت فیل نشسته از میان اردوگاه و پیشگاه صفوف پیشکاران خاصه میگذشتند و يك يك شمعدان طلا در دست غلامان زرین پوشان خاصه در هنگام شب داده میشد تا در جلو شهزاده گان در دو پهلوی میرفتند و اسپان را با زین و یراق طلا و نقره می آراستند و چون در مضامین تاریخ استناد صحیح در کار است و يك شمه ای که از اوضاع سلطنتی و ایام سرور آن عصر برین گفته شباهت میرساند اقوال میرزا عشرت است که در جشن عروسی شهزاده هایون انشا کرده است و از برای تجسم تجلیل عروسی عصر در انیان ، برخی ابیات مطلوب درج تاریخ میشود :

شه بافروشان تیمور ثانی	کزوزیبینده شد گیتی ستانی
خدایو کامگار دانش آموز	جهان بان شهریار تخت افروز
ز بهر نوجوان فرزند دل بند	هایون کامگار بغت پیوندد

ولی ازدو ده امثال واقران
 دلی سامان این جمعی کزین کرد
 کمر بستند چون نی بهرائین
 به ائین بستنش گشتند چالاک
 درو دیوار آن دادند ائین
 که عکسش کرد عالم راطلاکار
 رخ شب داد رنگ چهره روز
 چو بلبل ناله ها کردند آهنگ
 الم پرداز سامان دم ورود (۸۶)
 که غم از پرده دل سر بدر کرد
 که بط در عالم آب از اثر سوخت
 که عشاق از نوایش گشت مسرور
 به ساغر ریختند صهای گلفام
 پیاله گرد لب چون جان چمیدی
 بهردم ساغر آسارفت از دست
 که چون کبک دری گردند رفتار
 که آتش در درونها جا گرفتند
 به مردم از جنون صدره کشودند
 نمودند اندر آن ایوان منزل
 که گیرد طاهر تصویر پر داز
 هزاران ناله از بلبل کشیده
 به مجنون راه صحرایی کشیده
 هزاران کوهکن در خون نشانده
 که خورشید از خجالت گشته پنهان
 که میزد طعنه برماکول رضوان
 که بود از یک دیگر بسیار بهتر
 مزعفر با کباب ونان تفتان
 مر با ها تمام سیب مشکان
 مهیا بود اندر جشن شاهسی
 که چون خورشید بودی عالم افروز

پری پیکر نگاری گشت خواهان
 چو این معنی بخاطر دلنشین کرد
 ارادت پیشه گان دولت ودین
 عماراتی که میزد سر بر افلاک
 ز زر بفت خطا که مخمل چین
 دگر زائین های مهر کردار
 زر وزیب دگر شد جلوه افروز
 منی هازاوانی وچنگ (۸۵)
 بزرگ و کوچک از آوازه رود
 به قانون مغنی ناله سر کرد
 چنان بربط (۷۶) زنانش آتش افروخت
 سرائید از ته دل ناله تنبور (۸۸)
 پریش ساقیان سیم اندام
 صراحی دمبدم کردن کشیدی
 چو چشم خویش ساقه گشت سرمست
 دگر خنیا گران زهره کردار
 به نوعی دست خود بالا گرفتند
 دگر چون جلوه گر قامت نمودند
 چه نقاشی که نقاشان کامل
 عجب نبود زلک چهره پرداز
 گر تمثال باغ گل کشیده
 اگر تصویر لیلی را نموده
 اگر بر نقش شیرین کلک رانده
 چه گوید خامه در وصف چراغان
 چه گویم من از نعمت های الوان
 زحلوای رنگا رنگ دیگر
 دگر از بره ها و مرغ بریان
 دگر از نقل و شربت های الوان
 زجنس خوردنی هر چیز خواهی
 زبان قاصر زخلعت های زرد وز

موقف و نقش زنان در مسیر تاریخ

خوانین جمله پوشیدند خلعت خوانین چون نجوم و شاه چون خور سران لشکری از دولت شاه دگر آرایشی را جلوه دادند تعالی الله زرین تخت عروسی جواهر های آن از بسکه تابید امید انست از در گاه بار به رنگ چرخ دار و بر سر پا دگر آثار این جشن طرب خیز مبارک دارد از الطاف و احسان ولی تاریخ این جشن همایون بیک مصرع جوابم کرد ارشاد	در آرایش و آوردند قامت مشعشع کلهم از گوهر و در زخمت های رنگا رنگ دلخواه در عیش و طرب برخورد کشادند که در تاریک ماه ابنوشی شکست انداخت در بازار خورشید که این شان و شکوه شهر یاری خلل هرگز نگیرد اندران جا که فرحت زو کند هر لحظه انگیز دگر میمون کند بوجه شایان مدد جستم ز عقل و دانش افزون رهانید از غم با خاطر شاد (۹۰)
---	--

صفحات قبلی شاهد انست که احمدشاه بابا بمنظور استحکام مودت و دوستی و تاعمین وحدت بین مقام سلطنت و خوانین و صا حبان نفوذ روحانی و غیره يك سلسله خویشاوندی ها و پیوند هارا بوجود آورد و تجدید دوستی ها صورت گرفت و ارادش نسبی در مملک برقرار گردید و لی پس از وفات احمدشاه بابای درانی این تابلیت مسکن تاثیر خود را باخت و شیرازه سلطنت از هم پاشید و شاهزاده به تحریک اقوام مادری خود و به خاطر کسب قدرت قبیله های منسوب به خود را جمع کرده در هر کنج و کنار بنای بغاوت را گذاشتند، چنانچه اعدام وزیر شاه و لیخان پادشاه شدن شهزاده سلیمان و بعدا به سلطنت رسیدن تیمورشاه عنوان اولین جرعه های رادارد که در خرمن همبستگی و وحدت امپراطوری احمد شاه بابا در گرفت حوادث بعدی یعنی بغاوت عبدالخالق خان و محمد اکبر خان سدوزائی نتیجه اتفاق يك عده خوانین ناراض از تیمورشاه به خاطر اعدام وزیر شاه و لیخان بوجود آمد.

پس از مرگ تیمورشاه مسایل خیلی حاد و پیچیده ای بوجود آمد که سبب سقوط امپرا طوری احمدشاه گردید و از یک طرف موجو دیت زنان متعدد تیمورشاه و فرزندان ۲۳ گانه او که از مادران مختلف بوجود آمده بودند از سوی دیگر چون تیمورشاه وفات کرد، و ولیعهدی بجای خود انتخاب نکرده بود و در زمان حیات خود نیز فرزندان خود را در نقاط مختلف بحیث

نقش و موقف زنان در دوره سدوزائی ها :

والی و حکمران مقرر نموده بود. در زمان مرگش همه در کابل نبودند در این گیرودار هر مادرر گوشش میکرد فرزند خود را به پادشاهی بقبولاند. حرمسرای شاه مرکز فعالیت و تشبثات و فعالیت‌های سیاسی گردیده بود تا بالاخره به تلاش (فاطمه بیگم) مادر زمانشاه و کفایت خود او (زمان میرزا) پادشاهی انتخاب گردید و برادرانیکه در کابل بودند همه بندی و تحت نظارت گرفته شدند پس از برگزینش زمانشاه بمقام سلطنت بین شهزاده-گان اختلافات پیدا شد.

چنانچه شهزاده همایون و شهزاده محمود از تبعیت به شاه سر باز زدند که در صفحات قبلی ذکر شد.

زمانشاه میخواست اصلاحاتی در داخل مملکت بیاورد و دست متنفذین را از سر مردم عام کوتاه سازد، و با تشکیل حکومت مقتدری چون جد خود احمدشاه در برابر قوای استعماری سه گانه غربی (انگلیس، روسیه و فرانسه) سندی، محکمی ایجاد نماید و در داخل نیز متنفذین را در چوکات حکومت بر تبه های عالی مقرر سازد و از کارهای شان و ارسى و باز پرسى به عمل آید و جلو خود سرى های بیجا گرفته شود تعلیم عام گردد و علم و فرهنگ تقویت شود تجارت رونق پذیرد این اصلاحات که لطمه عبه نفوذ خوانین سرداران و روحانیون می زد و ایشان را تحت کنترل می آورد، برای آنها قابل پذیرش نبود، دست به توطئه زدند بفکر برانداختن شاه زمان و آوردن شجاع الملك که از نظر سن خوردتر بود افتادند، و در نتیجه توطئه کشف و دسیسه کننده گان به شمول سردار پاینده خان که حامی او بود و در آخر مخالف شد اعدام گردیدند. وزیر فتح خان به ایران فرار کرد و با محمود پیو-ست در خارج مملکت که سه قوه استعماری وقت منتظر چنین فرصتی نشست بودند دست به فعالیت زدند که از انجمله انگلیس که عمیقاً در کلتور عرف و عادات افغانان وارد بود و عمیقاً مطالعه داشت از این فرصت طلایی بوجه نیکو استفاده برد، باشاه ایران (قاجار) طوری پیمان بست که هر وقت زمانشاه بخواهد بسوی هند متوجه گردد او ناارامی های را در غرب (هرات) ایجاد نماید تا مانع پیشرفت زمانشاه که خارجش قوه های استعماری بود گردد، شاه قاجار و حکومت انگلیس از این اندر بازی ها استفاده کردند و از تاکتیک دیرینه و شمشیر زنک زده خود که (تفاق انداز و حکومت کن) کار بگیرند بهتر است از زبان خود

يك انگلیس که مالکم نام داشت و نامه به حکومت انگلیس در سال (۱۸۰۱) نوشته مطالعه کنید :

غرور و نخوت و کینه در افغانستان بیشتر از هر مملکت دیگر آسیائی است کپتان انگلیسی در نتیجه فعالیت دامنہ دار خود رگ اصلی سرداران و فرزندان تیمورشاه را در یافته بود و آنقدر آتش نفاق را بین سران و وابستگان مادری آن ها دامن زده بود که با اطمینان خاطر به حکومت خود نوشت چنانکه از اوضاع جاریہ بر می آید برای امسال (۱۸۰۱) ع و حتی برای سال آینده خطری از ناحیہ افغانستان متوجہ هندوستان نخواهد بود. زیرا محمود از خراسان حرکت کرده و یقین است قندهار و نواحی آنرا اشغال کرده است. رؤسای ناراضی مخصوصاً وزیر فتح خان به او پیوست و مشغول تجمع قواء برای جنگ و سال آینده می باشند زمانشاه در زمستان قادر به حملہ نیست زیرا کہ راه ها مسدود است تا انوقت شاه ایران وعده داده کہ به خراسان حملہ کند پس زمان شاه انقدر مصروف خواهد بود کہ مجال حملہ رانخواهد اشته (۹۲)

فیودالان و مقتدرترین هم باوجود یکہ اوضاع عمومی جهانی مخصوصاً پیشروی استعمار انگلیس و زد و بندہایکہ بین سه امپراطوری بزرگ جهانی موجود بود خوب میدا نستندولی خودخواهی ها و جاه طلبی ها و منافع شخصی آنها را بیچاره ساخته بود بجای انکہ یک دولت مرکزی و مقتدر را برای مقابله با موانع حمایت میکردند برخلاف در تضیی ساختن زمانشاه کوشش کردند و زمینه را برای مخالفین مهیا ساختند و از نقطہ خیلی ضعیف اندر بازی ها استفاده کردند و مملکت را به بدبختی و فلاکت مواجہ ساختند مدتی طرف یک برادر را گرفتند و چندی برادر دیگر را یاری کردند تا بالاخرہ محمود توانست کہ به کمک وزیر فتح خان کہ بامادرش قرابت قومی داشت و یک عده خوانین مقتدر را کہ موقف های اجتماعی خود را در خطر میدیدند ، باو پیوستند زمانشاه را محبوس و کور کردند و خود استفاده ها بردند ، وزیر فتح خان بحیث وزیر اعظم مقرر شد برادران هژده گانہ خود را در ولایات مختلف مقرر کرد و بخاطر از پا در آوردن عطا محمد خان والی کشمیر بارنجیت سنگ داخل مذاکرہ شدہ و برای اولین بار باب مذاکرہ را درباره سر نوشت افغانستان با اجنبی باز کرد (۹۳)

نقش و موقف زنان در دوره سدوزائی ها :

همچنان در موقع حمله قاجار که به تحريك روسيه تزاری واقع شد برادران محمد زایی به عوض آنکه دولت مرکزی را حمایت کنند چهار هزار عسکر بسر کردگی شهزاده عمر جان پسر سردار کهندل خان به کمک حکومت قاجار به هرات فرستادند. محمود مرد عیاش بود مردم از عیاشی او ظلم حکام و والیان خود به ستوه آمده بودند برادر سکه (علاتی) زمانشاه و برادر اندر محمود که در آنوقت والی پشاور بود به غرض انتقام برادر برادر عسکر تهیه دید و سرداران و خوانین که تحقیر شده بودند به دور او جمع شدند و شاه شجاع پادشاه شاه محمود بندی شد .

بخش سوم

در این بخش مبحث طرف تحقق، نویسنده کوشش میکند نقش زنان فوق الذکر و غیره را که در موارد مختلف و مواقع مختلف، کرونولوژیک وار بنویسد و نقل نماید و اثرات آنرا از نگاه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه امروز تحقیق و به غرض معلومات مزید خواهند گان محترم تقدیم می دارد.

در زمان سلطنت احمد شاه درانی و تا وقتی که خودش حیات داشت این نوع خویشی ها و نسبت های قومی موثر واقع شده بود و امنیت در سراسر مملکت تامین گردیده بود ولی بعد از وفات احمد شاه بابا که پای اقتدار و قدرت در میان آمد هر یک از خوانین و سرداران و اهل نفوذ تلاش میکردند تا خواهر زاده خود را و داماد خود را تقویت نماید تا براریکه سلطنت بنشینند و شهزاده گان هم بخاطر دعوا بر تاج و تخت به قبایلی تکیه میکردند که به قوم مادری ایشان مربوط بود که از نظر تاریخ پادشاه شدن شهزاده سلیمان را اولین مثال قبول کرد. به عبارت دیگر اولین جرقه بی اتفاقی در تاریخ قرن نوزده در افغانستان دانست.

۱- احمد شاه بابا در زمان حیات خود تیمورشاه را بحیث ولیعهد انتخاب نموده بود مگر وقتی که مریض شد و غرض استراحت به کوه توبه رفت. تیمورشاه درانی در هرات حکومت میراند با یک عده از خوانین به عیادت پدر جانب کندها را حرکت کرد. وزیر شاه و لیخان که داماد خود

(شهزاده سلیمان) را میخواست و ارث سلطنت معرفی نماید لهذا به تیمور شاه امر باز گشت به هرات را داد و خودش بایک عده خوالین در تماس شد ضمناً بلقیس بیگم زن شهزاده سلیمان با استتار شوهر و پدر خود در بالین احمد شاه بابا نشست و به مجرد فوت او خاصه ترین نوکر خود را فرستاد به سلیمان خبر دهد تا منحیث پادشاه خود را اعلان نماید ولی تیمور شاه بزود ترین فرصت بسوی کندهار آمد و در نتیجه شهزاده سلیمان عذر خواه شد و بعیث کرده چنان وزیر شاه ولیخان با سپرانش به خیمه تیمور شاه به مقصد شفاعت خواهی آمدند ولی تیمور شاه که سخت بر اشفته شده بود همه کارهای او را نادیده گرفت و او را با سپرانش اعدام کرد این عمل سبب اختلافات عمیق بین فوغلزائی ها و بی اعتمادی دیگر سرداران گردید .

۲- در حادثه دومی که پای زنان باعث نجات تیمور شاه گردید واقعه بغاوت عبدالخالق خان در قند هاراست عبدالخالق خان که بنام کاکای تیمور شاه خود را وارث تاج و تخت می دانست در قندهار یک عده سر-داران درانی مخصوصاً انانیکه بخاطر اعدام وزیر شاه ولیخان از تیمور شاه از رده شده بودند دور خود جمع کرده خود را بنام پادشاه در کندهار اعلان کرد و با لشکر زیادی رهسپار دیار کابل شده حین رسیدن به نزدیک کابل سردار پاینده خان بارکزائی که مقتدر ترین سردار بود و مدد خان اسحق زائی بخاطری از لشکر عبدالخالق بریدند و باعث شکست او (عبدالخالق) و غلبه تیمور شاه شدند که خواهران شاه درسلک زنان تیمور شاه (داماد آنها) و در حرم سرای اوزندگی میکردند .

به ارتباط همین حادثه سردار دلاور خان خسرو به (برادر زن) دیگر تیمور شاه نیز که تا نزدیک کابل عبدالخالق خان را همراهی میکرد به لشکر تیمور شاه پیوست و درجه و اعتبار بیشتری از شوهر خواهر خود کسب کرد و عبدالخالق خان را به شکست مواجه ساخت ، عبدالخالق خان دستگیر و از نور بصر محروم و در زندان افکنده شد .

۳- در توطئه دیگری که بر علیه تیمور شاه درانی از طرف محمد اکبر خان سدوزائی ابن سردار محمد خان ابن شاه عبدالله خان ابدالی که خود را وارث و مؤسس دولت ابدالی میدانست چیده شده بود و چند تن از مخالفین تیمور شاه را به عنوان انتقام خواهی کوری چشم و بندی گری

عبدالخالق خان گرد خود جمع کرد ولی بزودی دسیسه کشف گردید تیمورشاه او را دستگیر کرد میخواست اعدامش نموده بجای اعمالش برساند. ولی چون پای زوجه اش نواب شریف النساء بیگم عمه سکه سردار محمد اکبر خان سدوزائی والده محمد علم خان ایشک اقا سی در بین بود به جهت این پیوند ها صرف نظر کرد ولی از نعمت بینایی محرومش ساخت و با کاکایش عبدالخالق خان یکجا او را زندانی نمود.

۴- جنگ باکند اپوریان که در تاریخ بنام جنگ کنداپور یاد میشود. نیز یکی از جنگهای است که بخاطریک زن بوقوع پیوست. والی گندا پوریان در زمان احمد شاه بابا ی درانی عسب خان و در عهد تیمورشاه اعظم خانرا خواهری بود پس حسین که بی بی سند و نام داشت، سردار محمد کریم خان پسر سردار جهان فوغلزائی تقاضای ازدواج با او کرد اعظم خان را این تقاضا خوش نیامد از اطاعت سرباز زد، شب هنگام با تمام قوم خود به کوه رفتند و جنگ سختی بین اشکر تیمور شاه درانی و گندا پوریان در گرفت که سبب اصلی آن جز تقاضای کریم خان بخاطر ازدواج با بی بی سند و چیزی دیگری نبود (۹۴)

۵- در زمان تیمور شاه درانی وشاهان ما بعد و ما قبل آن زنان حرم دارای قدرت و نفوذ زیاد بودند.

قسمکه در صفحات قبل اشاره شد مردم برای اجرای کار های مهم خود دست به دامن اهل حرم زدند و ازانها استمداد میکردند و اهل حرم بصورت علنی و خفی در امور سلطنتی دست می زدند حتی به کمک همین زنان، خوانین توطئه های می چیدند، انتریک های در داخل حرم سرا رخ میداد که حیات پادشاه و فرزندان او را در خطر میانداخت چنانچه بقولی مرگ ناگهانی تیمورشاه هم یکی از همین دسایس است که توسط زن خود او زهر خورانیده شد و گشته شده (۹۵)

وقایع زمان زمانشاه :

در زمان زمانشاه بر علاوه نقش مادرش که حتی در انتخاب خود زمانشاه را می توان نتیجه مساعی او دانست بعضی زنان دیگر نقش های را ایفا کرده اند که از انجمله :

۱- وقتیکه زمانشاه از طرف خوانین و سرداران به پادشا هی انتخاب گردید بنابه دستور و مصلحت سردار پاینده خان همه برادران

نقش و موقف زنان در دوره سدوزائی ها :

اندري اورا كه در كابل بودند در محبس بالا حصار بندي شدند محمود و همايون كه در انوقت يكي در هرات و ديگر در كندهار بودند بنای بغاوت را گذاشتند ابتدا همايون و به تعقيب آن محمود در هرات از تابعيت زمانشاه سرباز زد ابتدا همايون سر كوب شد و زمانشاه عزم ديار هرات كرد محمود شكست خورد و يا صد نفر از طر فداران خود داخل شهر فراه گرديد زمانشاه مستقيماً به هرات داخل شد و براي شكست دادن محمود به فكر تعقيب او بود كه مادر محمود دختر عبدالحيب خان باركزائي نواسه حاجي جمال خان به خيمه زمانشاه به غرض شفاعت پسر خود آمد و به زمانشاه گفت (پسر من خيال سلطنت ندارد اگر هرات را برايش بدهي ممنون راضي خواهد بود.)

زمانشاه با احترام مادر اندر خود محمود را عفو كرد دوباره بحيث حكام هرات مقرر نمود كه اين بخشش را مي توان اولين خطايي سياسي زمانشاه دانست زيرا اگر محمود را بجاي ديگري مي گماشت و در نزديك خود كنترول خود مي داشت وقايع بعدي رخ نمي داد.

۲- حادثه دوميكه در عهد زمانشاه رخ داد سهم بارز (لويه ادي) زن سردار پاينده خان مادر وزير فتح خان بود كه ذكر آن در صفحه معرفي (لويه ادي) مي آيد لهدا از تكرار آن صرف نظر گرديد.

۳- زمانيكه زمانشاه امارگي گرفت كه براي سر كوبي نوابان و حكام كه از تخت انقياد حكومت افغاني سرباز مي زدند به هند برود شاه محمود در كندهار بنای شورش را گذاشت شاه زمان از رفتن پشاور منصرف شد و براي مقابله با محمود آماده شد. محمود به كمك وزير فتح خان از ايران بطرف كندهار حركت كرد در راه (بهرام خان) والي سيستان دختر خود را به پسر محمود شهزاده كامران داد و محمود را با دادن كمك نظامي تقويت كرد در نتيجه شاه زمان شكست خورد و عقب نشيني كرد، و منجر به كور شدن و بندي شدن او گرديد، و شاه محمود بحيث پادشاه شناخته شد ولي در عين حال برادر عيني زمانشاه (شاه شجاع الملك آرام نه نشست و بفكر انتقام برادر خود از محمود افتاد كه البته تاريخ وقايع را در صفحات قبلي در جايش درج نموده ام ضرورت به تذكّر در اين جانيست.

فصل سوم

نقش و موقف زنان از سلطنت امیر دوست محمد خان الی امیر حبیب الله خان

در جریان سلطنت محمد زائیان در قرن نژده تفاوت چندانی در زندگی زنان رخ نداد از نگاه اجتماعی همان موقف را داشتند که در دوره سدو- زائیان به ملاحظه میرسید ، زنان طبقات علیای جامعه در داخل حرا - مسراها حیات بسر میبردند ، در ترتیب و نوعیت لباس و طرز دوخت و غیره آرایش و پیرایش و استفاده از زیورات قیمتی تفاوتی با دوره سلف خود نداشتند . در خلال حواله جاتیکه به قلم نورالحریم و علیاجناب (ملکه های امیر حبیب الله خان) بدست آمده ، معلوم میگردد که لباسهای زنان معمولا از تکه های اطلس ، طوار ، بخل و کمخاب و غیره تکه های زری و زربفت می بود . غذای شان معمولا اغذیه عنعنوی افغانی که شامل انواع و اقسام پلوهها ، گوشت مرغ و کباب و اغذیه شیرین چون حلویات و غیره بوده که در دوره سدو زائیان نیز معمول و مروج بود .

بهتر است پارچه نظمی را که (حمید کشمیری) به مناسبت عروسی وزیر اکبر خان در (اکبر نامه) سروده نقل کرد که غرض مقایسه با عروسی همایون پسر تیمور شاه که در صفحات قبل ذکر گردیده سند و مدرک خوبی است . در مقایسه این دو پارچه منظوم کمتر می توان اختلافی و یا امتیازی را در یافت که تفاوت چشمگیر بین دو دوره سلطنتی در قرن نژده باشد .

نقش و موقف زنان از سلطنت امیر دوست محمد . . .

البته در خلال اشعار این دوشاعری توان به عمیق جلال و عظمت در بارهای سلطنتی ، عرف و عادات ، لباس و غذا ، موسیقی و همه انواع رسم و رواج زندگی درباری داخل شد.

غرض تشریح بیشتر و واضح تر این فصل را نیز در چند بخش اتی تقسیم میکنم .
بخش اول :

در بخش اول ، زنان و ملکه های معتبر یکه از زمان امیر دوست محمد خان الی امیر حبیب الله خان فعال و مشهور بوده اند و تاریخ اسما و کار نامه هایشان را ضبط و ثبت نموده ، و در بخش دوم که پای استعمار انگریز به مملکت ما دراز می شود و مبارزه بر علیه استعمار و راندن انگریز گرم میشود ، زنان یکه مستقیمادر مبارزات ازادیخواهی و استقلال طلبی و ضد استعماری اشتراك کرده اند معرفی میگرددند .

از جمله زنان فعال یکه حتی در دوره سدوزا ئیها نیز مصدر کارهای مفید گردیده است می توان (لویه ادی) را نام برد همچنان مادر مدد خان ، عایشه سلطان (مادر ولیعهد) میرمن خجو (مادر وزیر اکبر خان) صابو جان (دختر امیر شیرعلی خان) بی بی حلیمه (بو بو جان) زن امیر عبدا لر حمن خان و بالاخره سراج الخواتین (علیا حضرت مادر غازی امان الله) و نورال حرم (محبوب سلطان مادر سردار اسدالله سراج) زنان امیر حبیب الله خان را نام برد در خلال تحقیق به اسمای زنان دیگر نیز بر میخوریم که مربوط خانواده سلطنتی نبودند ولی مصدر کارهای شده اند که قابل تذکر و یاد آوری هستند که از جمله درین دوره بی بی کرمی کشمیری و دختر خان دایزنگی را می توان یاد آور شد .

چون امیر دوست محمد خان مؤسس و بانی سلسله سلطنتی محمد زائیهاست بهتر است قبل از همه نسبت نامه او و برادرانش معرفی گردد و بعد دیده شود که سردار پاینده خان به غرض تحکیم روابط حسنه و دوستانه با کدام اقوام و قبایل از دواج نموده است و بخاطر تحکیم قدرت قبیلوی خود دامنه ی فامیل خود را تا کدام حد گسترش داده است .
زنان و پسران سردار پاینده خان :

۱- لویه ادی به قوم بارگزائی (۹۶) (به لهجه کندهار ، ادی) که قلعه لوادی در ناوه بارگزائی هلمند بدو منسوبست .

مادر وزیر فتح خان که در تاریخ قرن نوزدهم سهم فعال و بارز داشت .
 تیمور قلی خان که در سیاست هیچ نقشی نداشت .

۲- نواب اسد خان

نواب صمد خان

نواب طره بازخان

پسران مادری بودند که به قوم بارکزائی بود . (۹۷)

۳- محمد عظیم خان مشهور به سردار کلان از مادر نصرت خیل
 بدنیا آمد (۹۸)

۴- نواب محمد خان

از مادر یکه از کوهستان پروان بود بدنیا آمد (۹۹)

۵- پردل خان ، شیردل خان کهندل خان ، رحمدل خان و مهر دل خان که
 به نام سرداران کندهاری یاد میشدند .

مادر شان به قوم غلجائی و خواهر ملامومن حکمران شکارپور بود (۱۰۰)

۶- عظامحمد خان

یارمحمد خان

سلطان محمد خان

سیعد محمد خان

پیر محمد خان

که به نام سرداران پشاور ی یاد می شدند مادر شان مربوط به قوم
 بزرگ و با نفوذ الکوزائی بود (۱۰۱)

۷- دوست محمد که بعدا بنام امیرکبیر معروف گشت سه خواهرش

از مادر یکه به جوان شیر سپاه منصور منسوب بود به دنیا آمدند

(۱۰۲)

۸- جمعه خان

فرزند مادر تاجک بود .

۹- اسلام خان

از طرف مادر منسوب به کافر سیاه پوش بود
 از مطالعه تعداد زنان سردار پاینده خان در تاریخ ملقب به (سر-
 فراز خان) است بخوبی معلوم میگردد که در زن گرفتن ها جنبه سیاسی
 بیشتر مدنظر بود زیرا نه تنها تعداد آنها قابل توجه است بلکه ملاحظات

قوم، قبیله حتی دین و مذهب نیز که در جامعه انوقت خیلی ها مهم بود در نظر گرفته نشده است، یقیناً کنیزان و سورتی ها نیز موجود بودند که اسما و تعداد آنان توضیح نگردیده است.

امیر دوست محمد خان ازین حدودود هم پا فراتر گذاشته، دارای چهارده زن منکوحه و یک تعداد کنیزان که به قول مؤلف کتاب (افغانستان در قرن نژده) ده کنیز داشت. امیر دوست محمد خان پنجاه و دو اولاد داشت که از آن جمله ۲۹ فرزند او پسر و مابقی همه دختر بودند که قرائاتی اولاد و مادران شان معرفی میگردند.

۱- محمد افضل خان

محمد اعظم خان

مادر شان دختر ملا صادق علی نبگینی بود (۱۰۴)

۲- محمد اکرم خان

پسر دختر باقی خان پروانی از کوهستان بود.

۳- سردار محمد عظیم خان

صالح محمد خان

پسران زن بیوه سردار سلطان احمد خان بودند.

۴- شیر محمد خان

نیک محمد خان

از مادر باجوری بدنیا آمدند.

۵- محمد هاشم خان

از یک مادر دیگر از قوم باجوری بود.

۶- محمد شعیب خان

از مادر یکه به قوم صاشی بود بدنیا آمد.

۷- محمد رحیم خان

به مادری منسوب بود که به قوم (توری) بود.

۸- فیض محمد خان

ولی محمد خان

حوا

هاجره

از بطن مادر یکه منسوب به قوم (توری) بود بدنیا آمدند.
این زن نواسه جهانگیر خان بود.

- ۹- محمد عظیم خان
- پسر دختر ناظر مهر علی خان بود .
- ۱۰- محمد صادق خان
- سرو جهان
- از مادر سیاه پوش کافری بدنیا آمدند .
- ۱۱- محمد اکبر خان
- غلام حیدر خان
- شیر علی خان
- محمد امین خان
- محمد شریف خان
- نواب بیگم (خانم سردار سلطان احمد خان)
- فرزندان میرمن خجو دختر حاجی رحمت الله خان
- فوفلزائی بودند (۱۰۵) .
- ۱۲- محمد یوسف خان
- فرزند دختر عزیز خان (جبار خیل) بود
- ۱۳- امه المعطفی
- بی بی زمرد
- حبیب الله خان
- مملکت
- محمد زمان خان
- احمد خان ی
- محمد عمر خان
- مادر شاه دختر شهزاده عباس سدوزائی بود .
- ۱۴- سیف اله خان
- از مادر هزاره به دنیا آمد .
- ۱۵- محمد قاسم خان
- وفابیگم
- شاه جهان
- نور جهان
- محمد اسلم خان
- محمد حسن خان
- از بیوه شاه محمود سدوزائی بدنیا آمدند که اسمش بی بی گوهر بود .

۱۶- اغایکم

فاطمه بیگم

مادر شان دختر تاج محمد خان ، نواسه وزیر غلام محمد خان و کواسه وزیر شاه ولیخان که وزیر عصر احمد شاه بود .

۱۷- شمس جهان

از يك مادر پشتون بدنیا آمد ، این دختر امیر دوست محمد خان مادر ملکه معتبر امیر عبدالرحمن خان (بو بو جان) بود .

۱۸- ملك جهان

از يك کنیز سورتی بدنیا آمد.

فرزندان دختر اغا محمد خان

۱۹- عایشه

قزلباش بودند .

بی بی سایره

دختر ناظر خیرالله خان تاجر،

بلقیس

پشاورى مادر شان بود

۲۰- درجان

شرف سلطان

صاحب سلطان

اسمای زنان منکوحه امیر دوست محمد خان تاجائیکه از کتاب مومن لال (زندگی) امیر دوست محمد خان و (افغانستان در قرن نوزده) تألیف رشتیا بدست آمد ذکر گردید که غرض توضیح مطلب نویسنده کوشش نموده مختصراً خانواده ها و قبیلله های آنانرا نیز در پاورقی شرح نموده است ، تا مطلب اساسی که ایجابات سیاسی که از این زن گرفتن ها متصور بود معلوم گردد .

طبق مقتضیات اقتصادی و اداب و رسوم زمان شاهان و امیران و خوانین روحانیون و ملاکین و همه متنفذین ! (هرکس به اندازه توان مالی و به قدر شهرت و نفوذ خانواده گى خود بر علاوه زنان منکوحه يك تعداد زنان دیگر را نیز به نامهای سورتی و کنیز در حرمسرا ها نگه میداشتند که تعداد شان محدود بود . چنانچه بروایات مختلف میگویند در حرامسرای خلیفه عباسی تا دوهزار کنیز شمرده شده اند .

امیر دوست محمد خان يك تعداد زنان نکاح شده دیگر داشت که اسمای شان معلوم نیست و قرار بیان موهن لال که مولف (افغانستان در قرن نوزده) نیز از ان نقل قول نموده می نویسد که زنان امیر که اولاد

نداشتند و یا اولاد شان در گمنامی مرده اند عبارتند از دختر ملا رشید کندهاری ، دختر خواجه خانجی کوهستانی ، دختر خان کلات ، بی بی کرمی (کشمیری) بیوه امین الملك و دختر خان مراد خان که در دوره دوم سلطنت خود با او نکاح کرد . در وقت وفات امیر هژده نفر از زنان او زنده بودند .

قبل از اینکه به رویداد ها و وقایع تاریخی که در نتیجه این ازدواج ها و نفوذ و قدرت ملکه های معتبر توضیحات ارائه گردد . زنان معنیریکه درین دوره از امیر دوست محمد خان تا امیر حبیب الله نقش داشته اند معرفی میگردند .

۱- لویه ادی :

لوادی دختر (کلاخان بارکزائی و خواهر منصور خان و مادر وزیرفتح خان بود . این زن بر علاوه تربیت فرزندان شجاع و دلاور زن مدبر و سیاسی بود . در سخاوت و دستگیری از ناتوانان شهرت داشت مردم بسا وعقیدت خاص داشتند و محبوب القلوب مسکان بود . لهذا مردم همچنانکه به احمد شاه درانی لقب (بابا) و به زرغونه و نازو لقب (انا) داده بودند باین زن مدبر نیز لقب (لویه ادی) داده شده بود . از شجاعت این زن مؤلف کتاب پبشتنی میرمنی چنین حکایت می کند که خلاصه ترجمه ان اینست . زما نیکه وزیر فتح خان بدست محمود کشته شد و قطعه قطعه گردید ، این خبر را به مادرش آوردند ، قبل از همه پرسید : (فتح را که زجر و شکنجه میکردند اخ و اف کرد یا خیر ؟ تغییر حالتی از خود نشان داد یا نه ؟)

قاصد در جواب گفت (نه) :

لویه ادی که متیقن شد فرزند! نش تادم مرگ شجاعت را از کف نداد و گفت : (شیر خود را به او بخشیدم) (۱۰۶) .
گر چه ظاهرا این جمله کوتاه است ولی از نظر معنی انتهای علوهمت و شهامت او را افاده می کند ، این جمله کوتاه با شعر شاعر نامور و بلند پایه ادب پشتو که در رثای فرزندش سروده همسری میکند . او در مرگ فرزندش (نظام) گفت :

کشکی خوان دپنستانه په ننگ کی مروای

نه چه کور لره روان شوله تلکتکه

(خوشحال ختک)

نقش و موقف زنان از سلطنت امیر دوست محمد . . .

خوشحال به مرگ عادی فرزند جوان خود افسوس میخورد و میگوید (ای کاش در میدان مبارزه به خاطر ننگ و ناموس پشتونها می مرد و از بستر به کور نمی رفت) .

اگر شعر خوشحال خټک را نمونه ننگ و شجاعت و پشتولی قبول کنیم، جمله کوتاه لویه ادی را نیز باید سببول همت عالی و احساسات عمیق و وطنپرستی دانست و اعتراف باید کرد که لقب (لویه ادی) بحق باو داده شده است .

از کار روایتهای سیاسی او نه تنها او را مؤسس و بنیاد گذار سلاله محمدزائی دانست بلکه مشاور بسیار خوبی برای شوهر خود و مربی آگاه به فرزندان خود در امور مملکتی بود.

در تاریخ ذکر است زمانیکه همایون پسر تیدور شاه يك عده خوانین و سرداران ناراضی را با خود همدست ساخت و بر علیه شاه زمان بغاوت کرد (قیصر) پسر خورد سال زمان شاه را که والی قندهار بود زخمی ساخت و در محبس انداخت تا وقتیکه سردار پاینده خان با عسکر بسوی قندهار برسد لویه ادی که از ماجرا اطلاع یافت بسرکردگی يك عده خوانین داخل شهر قندهار شد ، مرتضی خان داماد خود را که خیال فتنه انگیزی و چور و چپاول داشت زخمی کرد و قیصر را از بندرها کرد و برمسند حکومت قندهار نشانید (۱۰۷)

در مورد محبوبیت لویه ادی در بین عوام ، استاد بینوا می نویسد : زمانیکه وزیر فتح خان در حالت تبعید بسر می برد ، روزی مخفیانه وارد کابل شد و به دکان نانوائی ایستاد تا نانی بخرد ، دید که نانوا پس از هر نان ، نان سوم را یکطرف میگذارد و میگوید : این نان از (ادی) بالاخره فتح خان پرسید . این ادی کیست ؟ که بعد از هر دو نان یکی را بنام او میگذاری ؟ نانوا در جواب گفت : این ادی (لوادی) مادر وزیر فتح خان است ، مقصد ازین تذکر معیار محبوبیت و شهرت نیکوی این زن شجاع را می توان تخمین کرد . متأسفانه سوانح مکمل و از کار نامه های او پیش از این معلوماتی در دست نیست . ولی به نامش در زمینداور و سادات بعضی اماکن منسوب است که طور مثال از (دادی واله) (دادی کلا) و غیره رامی توان یاد کرد .

از کار نامه های لوادی در قندهار مشهور است : هنگامیکه سردار پاینده

خانرا شاه زمان بکشت، فرزندان او بهر طرف روی پوش شدند و روز عید در قلعه ادی ناوه بارکزائی هلمند فراهم آمدند تا با هم مشوره نمایند. لوادی در یک طرف کلان کچری قروت پخت و بین پسران خود نهاد تا بخورند، و گفت: پسرانم از کشتن پدر پندگیرید، برخیزید شما بیش از ۲۵ تن جوان کاری و با نام و نشانید، تمام افغانستان بزرگ شاهنشاهی احمد شاهی در دست شماست پس از این لوادی از میان حصه روغن ظرف کچری قروت با انگشت خط کشید و گفت: این قندهار و حصه پنج برادری که مادر ایشان غلجائی است. خطر دیگر کشید و گفت این ولایت پشاور حصه برادرانیکه از بطن یک مادر الکوزائی اند، به همین صورت کشمیر را بسردار دوست محمد خان معین نمود.

برادران بارکزائی از اینجا در تمام افغانستان بپرا گندند، و در راس همه برادران وزیر فتح خان بود که سلطنت سدوزائی را منقلب نموده و از هرات تا کشمیر بدست گرفتند. مطابق این دستور لوادی بود که امارت افغانستان در دست پسران سردار پاینده خان افتاد و رسم کچری قروت یختن در روز عید یکی از عنعنات این خاندان بود که امروز

هم این رسم در بین خانواده های محمدزائی معمول است (۱۰۸)

۲- مادر امیر دوست محمد خان زینب بنت موسی خان نیز از جمله ملکه های معتبر سردار پاینده خان بود، به قوم منسوب به سپاه منصور که یکی از شعب فارسی زبانان کابل است بود و در بسا سفر های سر - فراز خان همراهی میکرد.

پس از اعدام سرفراز خان یک عده پسران نش زندانی وعده دیگر فرار کردند و خاندان دچار عسرت و پریشانی شد، مادر دوست محمد خان با پسر دیگر و سه دختر در خانه «محمد» نام در معروف زندگی می کردند. عبدالهجید خان پسر کاکای دوست محمد خان به تاسی از رسم و رواج افغانی با وجود مخالفت مادر دوست محمد خان با او ازدواج کرد. همچنان عبدالرحیم خان طبق رسوم و آداب قومی خواهر دوست محمد خانرا به زنی گرفت. این هر دو حادثه خوشبختی خانوادگی را جریحه دار ساخت و عواقب آن خوشایند نبود (۱۰۹)

این زن دارای چار دختر نیز بود که در تاریخ از آنها ذکر احوال و سهم آنها در اوضاع سیاسی آنوقت نابجا نیست.

۱- بزرگترین خواهر امیر دوست محمد خان با شجاع الملك (شاه شجاع) در زمان سلطنت او از دواج کرد. موهن لال در کتاب خود چنین می نویسد: زمانیکه شاه شجاع وزیر فتح خان را شکست داد و خود براریکه سلطنت تکیه زد، وزیر فتح خان به کندهار فرار کرد، نواب اسدخان مجبوس بود، به شفاعت مختارالدوله از بند رها شد، شاه او را بنواخت و چون مهمان دولتی از او استقبال کرد در مقابل نواب مذکور کوشش کرد، تا وحدتی بین دو قوم بزرگ ابدالی که عبارت از سدوزائیا و بارکزائیا بودند قایم کند. لهندائیکی از خواهران دوست محمد خان را به زنی شاه شجاع داد و به توسط این پیوند دوستی، اعتماد بین این دو خانواده ظاهرا برقرار گردید نواب اسد خان، دوست محمد خان و گل محمد خان برادر مختارالدوله از طرف شاه به کندهار فرستاده شدند تا با وزیر فتح خان مفاهمه و مذاکره نمایند و اعتماد و همکاری او را با شاه جلب نمایند. از ثمره این پیوند سه دختر و یک پسر به نام شهزاده اکبر بدنیا آمد (۱۱۰)

۲- خواهر دومی دوست محمد خان مجبور ساخته شد با عبدالامین قابچی باشی ازدواج نماید، این در موقعی صورت گرفت که وفادار خان اعدام شده بود و خانواده متلاشی و در بدبختی بسر می بردند، مدتی مادر دوست محمد خان و فرزندانش در خانه داماد خود (قابچی باشی) زندگی میکردند. قابچی باشی از او دارای هفت فرزند شد که از انجمله عبدالرشید رامی توان نام برد (۱۱۱)

۳- مادر مددخان :

خواهر سومی امیر دوست محمد خان دختر سردار پاینده خان است که در تاریخ مخصوصا در مبارزات ازادیخواهانه ملی و ضد استعماری نام او به قلم جلی و درشت ثبت گردید. با عبدالرسول خان ازدواج کرد، دارای چهار پسر شد، شوهرش در جوانی وفات کرد. این زن عالی همت و شجاع بر علیه استعمار انگریز فعالانه افغانها را بر علیه دشمن تحریک میکرد. قرار نبسته موهن لال زمانیکه امیر دوست محمد خان در کابل شکست خورد و جانب بامیان عقب نشینی کرد و فامیلش طور زندانی به هندوستان فرستاده شدند، این زن مبارز مخفیانه به کوهستان رفت، شب و روز پای پیاده در قرا و قصابات می گشت و خوانین و صا -

حاجان نفوذ را بر علیه قوای فرنگی تحریک و به همکاری با امیر دوست محمد خان تشویق میگردد. قلعه بابیه قشقار که از جمله مستحکمترین قلعه ها بحساب میرفت و در اختیار میردرویش خان قرار داشت به اثر تلاشهای خستگی ناپذیر همین زن شجاع و مبارز بحیث مستحکمترین سد بر علیه دولت انگلیس در آمد. همچنان ملک سیف الدین خان (کوهدره نی) که شخص خیلی متنفذ بود نیز به اثر مساعی مادر مددخان در قطار دشمنان انگریز قرار گرفت (۱۱۲).

به غرض ارایه معلومات مزید داستانی را که استاد محترم پوهاند عبدالحی حبیبی درباره این زن شجاع و مبارز افغان نوشته نقل نموده و به خوانندگان محترم عرضه میدارم

«میرمن افغان که قران را دربغل، قریه به قریه میگشت و مردم را به جهاد میخواند سالهای ۱۸۳۹ - ۱۸۴۲ از مشکلترین و سیاه ترین ایام زندگانی ملت افغان است، که اشکر مجهز و توانای (اندوس) از لود هیانه هند انگلیسی حرکت کرده و از راه سند به افغانستان تاخت، قندهار و غزنه و کابل را بدست آورد.

امیر دوست محمد خان پایتخت خود کابل را گذاشت و بدر بار بخارا پناه برد چون کار دفاع مملکت بشانه خود مردم تکیه کرده بنا برین مردم افغانستان ناموران ایشان میکوشیدند که سرنوشت خود را در افق غبار آلود و مجهولی بدست خود تعیین نمایند.

درین هنگامه و گیرودار مدعی که دوسه سال طول کشید، مردم افغان نستان به پیکارهای عینی دست زدند، و روز روشن را بر لشکریان متجاوز سیاه ساختند.

هنگامیکه امیر دوست محمد خان از قید پادشاه بخارا رهائی یافته و واپس به صفحات شمالی کشور قدم فرا نهاد، زن پخته سال و متین که بین مردم به مادر مدد خان شهرت داشت و خواهر امیر بود در روستا های سمت شمالی کابل از فرزه کوه دامن گرفته تا غوربند و نجراب و کباب و پروان قریه بقریه میگشت.

این بانوی به منش مصحفی دربغل داشت، و بهر روستا که میرسید، مردم آنرا فراهم آورده و سخنان حمیت انگیز میزد، و مطابق رسم افغانی (قران و پلو یعنی گوشه چادر را پیش شان میکشید)، و تا وقتی که مردم به وی وعده جهاد و دفاع ملی را نمیدادند، از آن جابر نمی خواست،

نقش وموقف زنان از سلطنت امیر دوست محمد . . .

ونان آنها را نمیخورد ،اب ان دیه را نمی نوشید .
این میرمن افغان ، بانوی وزریده وسخنور متنغذی بود ،ودر هر جا مطابق رواج ان مردم حرف می زد ،وی از دیهی به دیهی پیاده میرفت ، وهنگامیکه در بین دیه میرسید اذان میداد ،ومردم را به دور خویش فرا خوانده ،سختان دل انگیزی میزد ،وجوانان وپیران را به معایب تسلط فرنگی ومظالم لشکریان اجانب ملتفت می کرد ومانند خطیب جادو زبان ، عرق حدیث مردم را بحرکت می آورد.

جاسو سان فرنگی این بانوی وطنخواه مجاهد را تعقیب میکردند ، ولی وی در دیهی پیش از یکشب نمی پائید ،وتا مردم ملقفت میشدند ، از دیه دیگر سرمی کشید ولی درهر دیه هنگامه برپا میکرد ومیرفت ، وجوانان مسلح را به قیام وجهاد بافرنگی برمی انگيخت ،و درین راه انقدر مهارت یافته بود که در مدت چند ماه ، تمام اهالی سمت شمالی کابل را بقیام مسلح وا داشت .

دوائر انتلینجس فرنگی ،ازین بانوی فعال وگردنده ،محرك سخت در هراس بودند ،جواسیس فرنگی مانندموهن لال وعناصر اجنبی پرست ، حرکات اورا بادقت تعقیب می کردند.

گویند چون امیر واپس بـه بامیان رسید ،در دره های هندوکش ولوله جهاد انداخت ،این میرمن افغان در پروان کوهستان قران عظیم را بهر قریه برد ،وبر اوراق آن از سران وجوانان سر فروش نشانی گرفت ،که به جهاد فرنگی بمیدان براینند .

درین هنگام دسته های لشکریان فرنگی به قیادت لارد وکلنل دینی دروادی های پروان وکو هستان برخلاف مجاهدیان افغان باقد امارت شدید تجاوز کارانه دست زدند ،وازی پیشرفت قوای امیر دوست محمدخان جلوگیری میکردند .

جوانان افغان در دسته های مدافعین مجاهد شامل گشته وبـه میدان های جهاد می آمدند وهنگامه قیامت خیزی برپا بود .درین کیرودار هول انگیز میرمن افغان در پشت جبهه اشوب مدهشی را بپا داشته بود واز روستا های عقب جبهه ،جوانان نیرومند را به میدان میفرستاد . این بانو نیروی شگفتی داشت او از وی به او از فرشته ای می ماند که از فضای کوهسار بگوشتن جوانان مجاهد میرسید سخنان وکلمات

وی مهیج و روح انگیز بود، به پشتو و فارسی مانند خطیب جادو زبان حرف می زد.

گویند: پیکار زندگی و مرگ دروادیهای پروان روان بود، امیر فوای او با لشکریان متجاوز فرنگی در او یخته بودند، و میرمن افغان به دیهی فرود آمد که يك دسته جوانان آنجا به جنگ نرفته بودند.

وی با وحدت و خشم در بین جوانان آمد، و گفت: (بگیرید، این چادر مرا شما بگیرید! بفراندازید! ولی شمشیرهای خود را به من سپارید - تا با يك دسته از دختران این دیه، به جنگ روم: مردان چون بکار زنان دست زدند باید زنان چادرهای خود را بایشان سپرده و شمشیر بردارند و بجای ایشان جنگ کنند).

برخیزید ای مردم: ننگ افغانی را بشما آورده ام. این قران عظیم را برای شما آورده ام: این پلوافغانی را بشما آورده ام». جوانان چون سخنان سحر این بانو را شنیدند و قران عظیم را در دستش دیدند انقدر برانگیختند که با شمشیرهای اهیکته بر لشکریان تفنگدار و توپهای دشمن تاختند.

مجاهدات امیر دوست محمد خان بجائی نرسید، و بالاخره از نیروی مسلح و مجهز دشمن شکست خورد، و آخرتین شعله امید ازادی خواهان افغان گل گردید، جوانان مجاهد مدتی سلاح از کف گذاشتند و نایرهای اشوب خاموش شد.

اما میرمن مبارز نیار امید، برادر زاده خود وزیر اکبر خان را به جهاد برانگیخت و خودش از پروان و کوهستان از راه تنگاب به لغمان و قبایل مشرقی و ننگرهار فرا رسید و در آنجا نیز هنگامه جهاد را گرم ساخت، و باقران و شمشیر بخانه و دیه هر ملك و خان فرود آمد و تاعهد محکم جهاد را از او نگرفت، و بر ورق قران نشانی شست او را نگذاشت، از آن خانه بیرون نرفت و نانش نخورد.

قرای لغمان روستاهای کنر، دیهای ننگرهار و شینوار و مهمند را میگشت، و بالاخره به قبایل خورد کابل و جگدلك و بتخاك رسید و تمام مردم را مجاهدین کابل شمالی و لوگرهمنوا ساخت.

زمستان (۱۸۴۲) (ع) با کمال شدت فرا زامده، و چادر سفید برف سرتاسر کابلستان را پوشیده بود، پرودت هوا و سرما بدرجه ای بود که ابهای

روان از حرکت ایستاده و جویباران منجمد شده بود .
در جنوری همین سال غازیان کوهسار کابل از هر طرف بر لشکریان
متجاوز فرنگی هجوم آوردند ، و کارایشان را انقدر دشوار ساختند ، که
به تخلیه کابل تن داده و در عین شدت سرما و زمستان هول انگیز ،
از کابل به سوی جلال آباد روی نهادند .

گذرگاه این لشکریان گریزنده ، درهای صعب المرور خورد کابل و
جگدك و گندهك بود که در اطراف ان افغانان دلیر سکونت دارند .
میرمن افغان درین زمستان شدید ، در بین روستاهای این مردم از
کوهی به کوهی از دره ای به دره ای ، از دیهی به دیهی گشت و گذار
داشت و مردم را به کشتار لشکریان فرنگی بر می انگيخت .
زمستان گذشت :

صدای توپ و تفنگ در کوهساران خاموش گشت .
درین جنگ هژده هزار لشکریان فرنگی کشته شدند . و دوازده و نیم
هزار مجاهدان افغان سردادند .

سی و سه هزار حیوان تلف شد ، و مصارف جنگی دشمن تا ۲۵ ملیون
پوند رسید و بالاخره لشکر متجاوز از خاک کشور برآمد ، و پیروزی نصیب
ملت افغان گردید .

ولی در این افتخار ، درین فتح درین پیکار وطن پرستی ، درین خو-
نریزی مقدس درین جهاد فی سبیل الله این میرمن وطنخواه افغان نیز
سهم بزرگی داشت (۱۱۳)

۴- خواهر چارم امیر دوست محمد خان زن سدو خان بود ، يك دختر و يك
پسر داشت در تاریخ ذکر رفته که سدو خان به توسط زنش به قتل
رسیده است ، برای مزید معلومات مراجعه شود به کتاب موهن لال
ص ۱۹۵ .

۵- خدیجه مادر وزیر اکبر خان (معروف به میرمن خجو)
زن زیبا و ملکه خیلی مقتدریکه اداره امور حرمسرای امیر دوست محمد
خان را به عهده داشت ، میرمن خجو دختر حاجی رحمت الله خان پوپلزائی
پسر حاجی دریخان وزیر عصر شاه شجاع الملك بود ، او نه تنها ریاست
حرمسرای را عهده دار بود بلکه در تجارت نیز دسترس داشت و مستقیماً
در تجارت سهم میگرفت . در انجام دیگر امور دولتی نیز از نفوذ خود

بر امیر کار میگرفت. امیر دوست محمد خان را عادت برین بود که طبق نوبت شبانه در اپارتمان (طاق) زنان و کنیزان خود میرفت و جز خانه مادر وزیر اکبر خان در خانه دیگر زنان دوشب پیهم دیده نشده است که این عمل مقدار محبوبیت او را نزد امیر نشان میدهد.

روایت می کنند که امیر دوست محمد خان در می خوارگی افراط می کرد و با رفقای هم پیمانه خود چون غلام محمد خان فوفلزائی، میرزا عبدالسمیع و اقامحمد خان محافلی ترتیب میدادند، می نوشیدند و رباب می نواختند خوشگذرانی میکردند. در یکی از شبهای زیبای بهار فرزندان بزرگ امیر (محمد افضل خان) با برادر خورد خود (اکبر خان) نیز شراب نوشیدند و مست شدند، امیر را پسند نیافتاد و به سر زنی و توبیخ فرزندان پرداخت، تا حدیکه هر دو را به بام برد و از انجا آنها را پرتاب کرد و حیات هر دو معروض به خطر گردید، هیچکس را جرأت شفاعت نبود، مادر وزیر اکبر خان از حادثه خبردار شد به نزد امیر رفت و گفت (عجب است که می نوشی را برای خود روای پنداری و فرزندان را بخاطر می نوشی زجر و توبیخ می کنی این حرکت عادلانه نیست بزرگان گفته اند: (فرزندی نمی تواند از ملك پدر میراث ببرد که خوی پدر را به ارث نبرده باشد و نمونه ی چون پدر نباشد، لهذا اگر فرزندان تومی خوارگی را از توبه به میراث نبرند از حق تو محروم خواهند شد و رعیت از آنها به نیکویی نام نبرند) امیر دوست محمد خانرا شنیدن این کلمات و انهم از زبان زن زیبا و خواستنی اش سرافکنده ساخت و عهد کرد که بار دیگر لب به مشروب نزنند و دیگر می نخورد (۱۱۴).

میرمن خجو با وجود همه خصایل نیکو و پسندیده که داشت گاه گاهی نسبت به دیگر زنان حرم حسادت می ورزید که بنظر من در شرایط زندگی حرمسرا و زنان متعدد يك امر کاملاً طبیعی است. هر وقت که او احساس میکرد امیر بکدام یکی از زنان خود مهر می ورزد، آتش حسادت او زبانه میکشید و آنرا به فکر دسیسه ی می افتاد و کاری میکرد تا آن زن را به نظر شوهرش خیر سازد.

موهن لال درین باب می نویسد (۱۱۵) روزی بی بی گوهر (یکی از زنان امیر دوست محمد خان) غلام خود را فرستاد تا مقداری چوب بخرد غلام به بازار رفت مقداری چوب را بر پشت

فروشنده یا (جوالی) داده به اپارتمان بی بی گوهر برد. میرمن خجو با وجودیکه میدانست که هیچ نوع ارتباط بین (بی بی گوهر) وفروشنده موجود نبود با اینهم طوری به امیرقصه پردازی کرد که گویا بی بی گوهر به توسط غلام خود وسیله ی آبرو ریزی امیر میشود امیر شدیداً عصبانی شد امر کرد تا بی بی گوهر را در نمدی بیچانند وشلاق زنند واز حرم سرا بیرون رانند. مدتی بعد قضیه روشن گردید وبیگناهی بی بی گوهر ثابت شد ~~امیر از خانم خود~~ معذرت خواست ولی با مادر وزیراکبر خان به خاطر این دسیسه فقط یکروز کپ نزد (۱۱۶)

همچنانکه امیر دوست محمد خان تشکیلات اداری مملکت را بین پسران ونزدیکان خود تقسیم نموده واداره مملکت را به وابستگان خود سپرده بود در تجارت نیز مستقیماً حصه گرفت. در تجارت وتبادلات تجارتی برعلاوه تاجران هندو ومسلمان توسط اعضاء فامیل خود مخصوصاً میرمن خجو مستقیم فعالیت میکرد ودرتبادلۀ مواد تجاری از بخارا به هندوستان وایران توسط گماشته کان خود سهم فعال وارزنده میگرفت. حتی در استخلاص پسر خود از بخارا وآوردن او به افغانستان نیز بی تاثیر نبود. این زن به امور دینی علاقمند بود درعمران وترمیم مساجد واماکن متبر که از دارائی شخصی خود سهم میگرفت چنانچه (مسجد رنگه ده افغانان) از یادگارهای عمرانی اوست که به مصرف دارائی شخصی او اعمار گردیده بود (۱۱۷)

۶- زن دیگر امیر دوست محمد خان که وسیله نفاق بین فامیل گردید. دختر شهزاده عباس از شهزاده گان سدوزائی بود. قرار بود دختر با سردار سلطان محمد خان عروسی نماید، ولی امیر چنان بر زیبایی او دلباخته گردید که همه نزاکتهای فامیلی را از یاد برد وبه زور او را نکاح کرد یا این عمل امیر کینه وبغض برادر را کمائی کرد. سلطان محمد خان به فکر انتقام افتاد ودرمجلس عام گفت «تا واپسین نفسهام ارزو دارم، روزی بتوانم انتقام خود را از امیر بکیرم وخونش را بیاشامم» نتیجه همین خصومت بود که سلطان محمد خان سک ها را به غرض گرفتن کابل تحریک کرد وجنگی بین سکهاوامیر دوست محمد خان در گرفت. قیادت لشکر سک ها را هری سنگ ولشکر کابل را محمد افضل خان و محمد اکبر خان به عهده داشتند که در نتیجه هری سنگ کشته شد و

موفقیت از آن افغانها گردید .

پس ازین فتح و پیروزی میرمن خجو زن محبوب امیر به افتخار فرزندش جشن بزرگی بپا کرد و طوری وانمود کرد که گویا تنها محمد اکبر خان قهرمان میدان بوده است ، و شاه را آنقدر مجذوب پسر خود ساخت که مورد رشك و حسد پسران دیگر امیر واقع شد . اگر اکبر خان زنده می بود و پس از مرگ پدر طبق وصیت امیر پادشاه می شد مورد حمله برادران اندری خود واقع میگردید . چنانچه بعد ها امیر شیرعلی خان برادر سکه اکبر خان با چنین عکس العمل مواجه شد (۱۱۸) .

۷- بی بی کرمی :

زنیکه در تاریخ به وفای خود مشهور است بنام (بی بی کرمی کشمیری) یاد میگردد . او ابتدا زن محمد رحیم خان امین الملك بود ، نژاداً کشمیری وزن خیلی زیبا و ثروتمند بود . زمانیکه رحیم خان از طرف شهزاده کامران در کندهار اسیر گردید جهانگیر پسر کامران که از زیبایی زن او شنیده بود به فکر تصاحب او در تلاش شد . بی بی کرمی که از نیت جهانگیر آگاهی یافت ، بدون ادای کلیه ی بخاطر ابرو و حیثیت خود و شوهر خود از خانه برآمد و در چاهی خود را پرتاب نمود . خوشبختانه چاه خشك بود به او آسیبی نرسید ، چاه از بته های خود روی پوشیده بود که با خوردن آن بی بی کرمی از مرگ آئی نجات یافت . شهزاده هر طرف جستجو کرد نشانی از او نیافت . مرد تاجریکه زنی را در موقع پرتاب شدن به چاه دیده بود متیقن شد که غیر از بی بی کرمی کسی دیگر نیست لهذا هر روز مقداری نان و خوراکه بر سر چاه می برد و به او میداد . امین الملك از مفقود شدن زن خود شدیداً به غصه شد و با دادن يك لك روپیه خود را نجات داد و به سوی کابل رهسپار گردیده در نیمه راه بی بی کرمی نیز به سوی اری اسپه که مرد تاجر مهیا کرده بود پیوست .

پس از وفات امین الملك امیر دوست محمد خان به فکر ازدواج با بی بی کرمی افتاده تا بالاخره او را به زور عقد خویش آورد ولی نتوانست او را تصاحب کند زیرا بی بی کرمی برایش اخطار داده بود که اگر امیر به او نزدیک گردد باز هریکه در انگشتی دارد خود را مسموم خواهد کرد و نخواهد گذاشت ، دامن پاک وفای اولکه دار گردد . بالاخره پس از چند ماه زندگی در داخل حرمسرای امیر همه زیورات و دارائی خود را همراه با يك کنیز بسیار زیبا به امیر هدیه داد و خود از حرمسرای

برآمد و به کابل آمد و به حرمت تمام به زندگی ابرومند ادامه داد (۱۱۹).
۸- امیر دوست محمد خان نه تنها با سران قبایل خویشی نموده و پیوند
ها میداد بلکه تاجران و صاحبان سرمایه را نیز بهمین وسیله بخود
نزدیک میساخت بر علاوه بی بی خجی و یک عده از پسران و برادرزاده ها
یش که تجارت میکردند، دختر خیر و خان (خیرالله خان) تاجر مسلمان
هندی را که تاجر خیلی عمده بود نیز به زنی گرفت تا به این بهانه
پدر او را که در بخارا فرار کرده بود نزد خود آورد. خیر و خان مناسبت
وصلت دختر خود و امیر اعتماد نموده به کابل آمد. ولی بزودی به بهانه ی
اموالش مصادره گردید و خود فراری هند شد (۱۲۰).

۹- در زمان شان محمود، وزیر فتح خان کوشش های فراوانی به
جهت مطیع ساختن مردم کوهستان نمود، عناوین، افتخارات و صله ها
به خوانین و روحانیون و غیره صاحبان نفوذ بخشیدند ولی مؤثر واقع نشد،
هر وقتی جزئی حرکتی شاه و اراکین دولت می نمودند سران قبایل و مردم
کوهستان به کوه ها بالا می شدند، فریاد مخالفت بلند می کردند. این
نارضایتی ها تا وقتی ادامه یافت که سردار دوست محمد خان داوطلب
کرسی ولایت کوهستان گردید و آرامش منطقه را به ذمه خود گرفت با یک
عده از پیروان خود به روز دوم به کوهستان رسید، برخلاف دیگر اراکین
دولت، با رفتار خیلی دوستانه و گفتار نرم و حرکت تند و چالاک توانست
یک عده مخالفین را بخود نزدیک سازد و به غرض کسب اعتبار و تحکیم
مؤدت و دوستی دختر یکی از خوانین (بقا خان کوهستانی) را به زنی گرفت
پس ازین از دواج سیاسی که اعتماد مردم و مخالفین دولت را بخود جلب
کرد دعوتی با عزاز همه سران و صاحبان نفوذ ترتیب داد، در حالیکه
همه نشستہ بودند امر فرمود تا همه را سر ببرند و به هلاکت برسانند
حتی بر پدر زن (خسر) خود نیز رحم نکرد. یگانه خانیکه زنده ماند خواجه
خانجی بود که در دعوت اشتراک نکرده بود (۱۲۱).
زوجه یزدان بخش هزاره :

بر علاوه زنانیکه در دربار در حرم سرای ها زندگی میکردند یا
مستقیم و یا غیر مستقیم وسیله تحکیم دوستی و مودت و یا بر عکس وسیله
خصومت و دشمنی میکردید یک عده زنان دیگر نیز موفق به کار های
شده اند که تاریخ اسمای آنانرا در صفحات خود گنجانیده است. که از

انجمله زن میر یزدان بخش هزاره را می توان نام برد . بهتر است که قبل از معرفی این زن شجاع در مورد زندگی سران هزاره مختصری نوشته شود تا خواننده بتواند با طرز معشیت آنان آشنا گردد .

قوم هزاره نیز چون قبایل پشتون و دیگر ملیت های ساکن افغانستان دارای اقوام و شاخه های قومی جدا-گانه میباشد که از انجمله مهمترین آنها را بنام های (دایزنگی دای کندی، جاغوری و فولادی) یاد میکنند که در آن زمان نیز به عین شکل موخود بود . هر کدام از قبایل يك رئیس داشت که بنام (سلطان) یاد می شد، سلطان اختیارات و قدرت مطلقه بر رعیت خود داشت از جزا دادن، بندی کردن تا اعدام نمودن حق سلطان بود، سلطانان در قلعه های مستحکم زندگی کردند .

لباس زیبا و قیمتی می پوشیدند، نوکران (کنیزان و غلامان) که بانقره و طلا آراسته بودند داشتند. سلطانان بعضا به جنگ های داخلی با سلطان های دیگر می پرداختند و گاهی هم متحد شده بر ضد پادشاه قیام می کردند و از دادن مالیات سرباز می زدند .

زنان طبقات علیا قسمیکه در صفحات قبل تذکر داده شده در داخل قلعه ها زندگی می کردند. در زراعت و تولید سهم نمی گرفتند، خوب می پوشیدند و خوب می خوردند و لی جسور و دلاور بودند . باین معنی که در وقت لشکر کشی ها بعضی از آنها لباس مردانه می پوشیدند، با خود و فرزند خود را آراسته در جنگها با مردان یکجا اشتراک می کردند که از انجمله یکی هم زن میر یزدان بخش دختر رئیس قوم دایزنگی را معرفی میکنم که در زمان امیر دوست محمد خان وسیله نجات شوهر خود گردید.

امیر دوست محمد خان پس از حادثات خونین کوهستان تا حدی آرام شد ولی مسئله نیروی روز افزون قوم هزاره به رهبری میر یزدان بخش او را به هراس میا نداشت . لهذا به فکر چاره شد و تصمیم گرفت . میر- یزدان بخشش را بهر صورتیکه امکان پذیر باشد به نزد خود خواسته و چاره اش را بکند .

به فکر غلام خانه شد و برای جلب اعتماد میر یزدان بخش نامه ای دوستانه باو نوشت که در سراغازان ایاتی چند از کلام الله مجید را نوشت و تضمین حیات او را از جانب خود به عهده مردم شیعه مذهب چند اول گذاشت . یزدان بخش با دیدن تضمینات و وعده های امیر راهی کابل

کردید. یکی از زنان او (دختر میردایزنگی) که شخصیت فوق العاده واز هوش و ذکاوت فطری بهره کافی داشت، همچنانکه در میدانهای جنگ لباس وزیور زنانه را کنار میگذاشت و به رسم مردان لباس می پوشید خود زره به تن میکرد، با نیزه و سپر برآسپ می نشست و به همراهی شوهر یکجا بردشمن می تاخت، می کشت و اسیر میگرفت، اعتمادی بر سوگند نامه و تعهد امیر نکرده شوهرش را مانع رفتن به دربار شد. هر قدر اصرار کرد بجائی نرسید، لهذا طبق معمول لباس مردانه بر تن کرد و با شوهر خود یکجا بسوی دربار راهی شدند. حین وصول به دربار ظاهرا پذیرائی گرمی از ایشان بعمل آمد، ولی در خفا امر شد تا آنها را اسیر نمایند. میر یزدان بخش تقاضا کرد که او را رها کنند تا به وطن خود برود مالیات آنها را جمع وبخدمت بیاورد. تا آمدن او همرا هانش نزد امیر گروگان باشند.

امیر صلاح دانسته او را رها کرد چند روز بعد يك عده مردم هزاره با شور وغوغا بدربار آمدند وفریاد کردند وگفتند (عجب است که فرزند سر فراز خان (دوست محمد خان) حتی از بندى کردن زنان هم دست نمى بردارد. وزن میر یزدان بخش را طور گروگان بندى نگه داشته است). امیر واران کین دولت ازین خبر متعجب شدند، زمانیکه یقین حاصل شد که بندى زن است، او را رها کردند و به خاطر مصوونیتش به چند اول به نزد اهل تشیع فرستادند. دوسه روز بعد این زن دلاور بالباس مردانه به سواری آسپ بسوی وطنش راهی شد. خبر فرار او در حلقه های دولتی پیچید و تنى چند به غرض تعقیب و دستگیری او فرستاده شدند. ولی او بلاد رنگ دره ها و تپه ها را پیموده بود، وقتی فرستاده های امیر باو رسیدند او خود را به سرحد وطن خود رسانیده بود. فرستاده ها دست خالی برگشتند و او با شوهر خود پیوست، میر یزدان بخش دیگر فریب نخورد به دربار نیامد و در قطار دشمنان امیر قرار گرفت (۱۲۳).

نوابه خانم دختر امیر کبیر :

چه گونه در ماتم ملی جدال داخلی افغانستان جان داد ؟ سه مرگ دريك هفته در پای حصار هرات :

موقف و نقش زنان در مسیر تاریخ:

سر دارسلطان احمدخان و فرزندش سردار شهنو از خان از سرداران معروف افغانی اند ، که در جنگ اول افغان و انگلیس در راه آزادی وطن با وزیر اکبر خان مجاهد معروف وطن همراه بودند ، این سلطان احمد خان برادر زاده امیر دوست محمدخان بود ، ونوابه خانم دختر امیر در حیات خود داشت ، این خانم از شخصیت های نامی شرق است ، که زن سخن سنج و با استعداد بوده ، و در امور جهان داری هم دستی داشت .

این فامیل محترم در ایالت هرات حکمرانی داشت ، و دست خارجی در بین آنان و امیر کبیر نفاق انداخته بود ، و یک نوع رقابتی که همواره موجب بدبختی مملکت گردیده بین کابل و هرات یعنی امیر و برادرزاده دامادش موجود بود ، بالاخره در سال ۱۲۷۹ هجری قمری امیر دوست محمد خان با بیست هزار سپاهی از کابل بطرف هرات حرکت کرد ، تا داماد و نواده خود را از کار برکنار ساخته حکومت هرات را بیکی از فرزندان خویش واگذارد . سلطان احمد خان که خبر عزیمت عمورا شنید با عجله تمام سنگر بندی شهر هرات را انجام داد ، و هشت هزار سوار و پیاده جنگجو فراهم ساخت انگاه پسر رشید خود شهنواز خان را به فرما ندهی این عده تعیین کرد ، قشون دوست محمد خان شهر هرات را محاصره کردند ، سلطان احمد خان و پسرش شهنواز مدت دو ماه تمام پایداری کردند و نه تنها از هجوم لشکر دوست محمد خان دفاع می نمودند ، بلکه هر چند شب یک بار با عده ای زبده سوار بیرون شهر می تاختند و تلفات سنگین به قشون دوست محمد خان وارد می آوردند ، البته در مدت این دو ماه کار اذوقه در شهر سخت شده بود و بر مردم فشار وارد می آمد ولی آنکه بیش از همه رنج می برد نوابه خانم بود .

در یکی از روز های خرم بهاری که افتاب ملایم فرور دین بر شگوفه های درختان کاخ مجلل نوابه خانم زرافشانی میکرد ، کنیزان حرم بحضور نوابه آمده ، گفتند که از سنگر گاه پیک نظامی رسیده ، و از شهنواز خان نامه ای آورده است . نوابه خانم به عادت انزمان پیک را از پشت پرده زربفت پذیرفته ، نامه او را گرفت و نزد ملا محمد طاهر منشی خود انداخت ، که بلند بلند بخواند . کنیزان و خواجه سریان و شهزاده خان ها منشیان و درباریان ازین طرف وان طرف پرده گوش محض شدند ، البته موضوع مهمی است که شهنواز خان به نوابه خانم اطلاع میدهد ،

ملا طاهر نامه را چنین خواند ،

مادر نام دارم سلامت باد ... دیروز توپخانه ما بر توپخانه کابل حمله آورد و در ظرف چند ساعت آنرا دهم شکست ، این را برای مسرت و نشاط خاطر مادر بهتر از جانم نگاشتم حضار که منتظر بودند نوابه خانم ازین خبر غرق مسرت گردد ، برعکس صدایی ناله جانسوز این بانوی تاجدار را شنیدند (اه پسر م با پدرم می جنگد و خون برادران مسلمان ریخته میشود ، اه چگونه من خوشنود بشوم)

نوابه خانم بدون اینکه درباره نامه چیزی بگوید ، به ملا طاهر سرد بیر خود فرمان داد که هر چه زود تر سران هرات را به قصر دعوت کند چون منظور مهدی است که باید فوری انجام یابد .

عصر همان روز بیش از دویست نفر از ملایان و مفتی های هرات در قصر نوابه حضور یافتند و نوابه خانم با عظمت و جلالی که در آن روز کار بی نظیر بود به پشت پرده آمد و آنان را خطاب نموده گفت ، این روز ها بدترین ایام زندگانی ما محسوب میشود ، نه از آن بابت که بواسطه کدی خوار بار گرفتار هستیم بلکه از آن حیث که فرزندان و برادران و پسران ما با توپ و تفنگ و شمشیر بجان هم افتاده اند ، از شما که پیشوا- یان اخلاقی و روحانی مردم هستید خواهانم که از همین مجلس بخارج شهر بروید و کتاب اسمانی ما یعنی قرآن مجید را همراه خود ببرید و میان برادران و فرزندان خود واسطه صلح شوید

گفته نوابه به قدری تاثیر آور بود که بیشتر اهل مجلس بگریه افتادند اما چه فایده که هیچکدام پاسخ موافق ندادند ، وبدون اینکه نتیجه ازین مذاکرات عاید شود یکی یکی از مجلس برخاستند ، شب آنروز تب سختی بر نوابه عارض شد و سه روز و سه شب مانند کوره اهنگران در آتش در دورنج می سوخت و سرانجام با مداد روز چهارم چشم ازین جهان بر بست ... همین که خبر درگذشت نوابه به اردوی طرفین رسید ، هردو دسته عزادار شدند و با احترام وفات ان زن نام اوریک هفته جنگ را ترك کردند ، و حصار را در هم شکستند ، جنازه نوابه را با علم های سیاه از شهر هرات بیرون بردند ، و سپاهیان دوست محمد خان باسر های برهنه و سینه چاک با استقبال کالبد نوابه آمدند . و در میان فریاد و فغان دو دسته لشکریان جنگجو جسد نوابه را در بیرون شهر هرات کنار

قبر خواجه عبدالله انصاری بخاک سپردند، و پس از انجام مراسم عزاداری مجدد بجنبک پرداختند اما سلطان احمد خان از مرگ همسر بزرگوار خویش تاب و توان نداشت و دست و دلش پی جنگ نمیرفت و هنوز چند روزی از مرگ نوابه نگذشته بود که سلطان احمد خان هم از رنج فراق نوابه در گذشت و از مرگ اوشکست بزرگی در سپاهیان هرات پدید آمد، دوست محمد خان يك هفته پس از مرگ سلطان احمد خان شهر هرات را مسخر کرد، اما چه فایده که خود او هم چند روز بیشتر در هرات نبود و از شدت تالم روحی یا هرچه به داماد و دختر خویش پیوست و در کنار آنان بخاک رفت (۱۲۴)

این داستان که از جریده ازاد افغانستان عینا نقل گردیده انتهای بی اتفاقی و خود خواهی های زمامداران افغانی را در قرن نژده میرساند .
زوجه وزیر محمد اکبر خان :

به تاسی از نیات سیاسی امیر دوست محمد خان برای فرزندان خود نیز زنائی از خانواده های نامدار خواست چنانچه اولین زن وزیر محمد اکبر خان دختر غلام محمد خان فوفلزائی پسر وزیر شاه ولی خان اشرف الوزرای بامیزائی بود . شرح این ازدواج و مراسم عروسی او را با همه جزئیات ان (حمید کشمیری) در کتاب اکبرنامه به تفصیل طی اشعاری نظم نموده که البته خواندن ان خالی از دلچسپی نیست .

در طی این اشعار به شوکت و عظمت دربار ، مراسم عروسیها خوردنی ها و نوشابه ها ، البسه و تشریفات وقت از نظر سوسو لوژی معلوماتی بدست آمده میتواند لهذا همچنانکه در دوره سلطنت سدوزائیهها شرح و تفصیل عروسی هایون پسر تیمورشاه درانی طور نمونه نقل شده مراسم عروسی اکبر خان نیز نقل میگردد تا خواننده محترم از تصویر هر دو عروسی بتوانند به زندگی و جشن های طبقات بالائی جامعه افغانی در قرن نژده آشنا گردد . کوشش میشود ان عده اشعاری انتخاب و بیرون نویس گردد که مستقیما بر موضوع روشنی بیاندازد ، از نقل حواشی و سخن پرداز- یهای زیاد صر فنظر می گردد .

غلام محمد یکی بود به نام	زبامیزائی های عالی مقام
به مال و منال وحشم بی نظیر	ز اولاد مختار خان وزیر
خجل پیش حسنش شده ماه و مهر	یکی دختری داشت خورشیدچهر

پس از يك سلسله تعريف از زیبایی دختر موضوع خواستگاری را چنین شرح می کند .

درین ماجرا شمه در نهضت
میانجی همین کز زبان بر کشید
نه بخشی تقریری اندر میان
دوخواهنده چون دل به سودا دهند
برین گفتگو گشت ختم کلام
چوپاد صبادرو به کلشن کند
برسم عروسی به صحن چمن
باز گوید :

چو گفتار شیرین پور وزیر
چو خورشید رخشنده براوج ماه
بفرمود تا کار داران پگاه
به صحن چمن فرش دیبا کنند
بد انگونه انواع نعمت پزند
برسم عروسی عروسان همه
ز خون حنا کف نگارین کنند
پس از يك سلسله حاشیه پردازی و تشبیهات زیاد در وصف فرش و
ذوق و برق جای محفل شاعر چنین ادامه میدهد .

در آن روز بر سبزه زار عجیب
چه از سندس و مخمل و پرنیان
سر فرش است برق و مخملی
امیر بزرگ اکبر نیک کیش
قد آن سهی سرونو خاسته
بیار است ز انسان ز سر تا قدم
چنان یافت آن تازه کلبه ترک
که گفتی مگر ماه تا بانست این
در مورد شهریان گوید :

مقیمان شهری سر بام و در
چنان نازنینان کابل همه
نشانند مطرب فشانند زر
نشستند در عشرت و زمزمه

که زهره به چرخ از نوائی سرود
روان شد امیر فریدون چشم
به صحرا و دریا شد از بس نثار
بزرگان نشستند در انجمن
بزرگان با میزائی سر بسر
زیکسو امیران والا که
کنیزان دو شیزه چون سروناز
چو غنچه کمر بسته چون گل به پای
چو مجلس شد اراسته میزبان
فروزنده ابریقی از زر ناب
چو شد دستها پاک آورد خوان
چه نان کانچنان نان ندید است کس
چه نان بزرگ عذیم المثال
پس از آنکه از انواع مختلف نان ها یاد می کند به تفصیل انواع غذا
ها و حلوا های که در بالای دسترخوان آورده شده چنین ذکر می کند. (۱۲۵)

پس آنکه بیاورد حلوی نغز
چه حلوی بیضه ئی و زردگی
ترنجی و حلوی سو هاینه
چه حلوی ترکی چه حلوال کل
رسیدند صاحب جمالان مست
پلا و مرصع بصد گونه زیب
اناری و نارنجی و شکری
سماقی و لیجونی و نرگسی
زر شکی زمشکی دلاو یزتر
بپولا و سرخ اندران بزمگاه
بورا وی وقادر مه فلفل
شد از رشته پولاو افروخته
زد مپخت و شش رنگه و گوخته
کباب از نوابل به چرخ بلند

بیامد بر اوج سهپر کبود
به باغ شهی باسپاه و خدم
پراز سیم دامان و حبیب و کنار
با اندازه پایه خویشتن
بهمان پرستی به بسته کمر
دگر سو غلامان زرین کمر
به قامت قصیر و به کاکل دراز
زناز وادا دلبر جانفزی
بفرمود و آورد سالار خوان
در خشان تر از چشمه افتاب
چو خوان فلک پرز اقسام نان
مکر کرده ماه و خورشید پس
چه تفتان و سجبوسه و شیرمال
که از بوی آن عقل شد تازه مغز
چه حلوی خاتونی و پشمکی
دگر شنبلیدی و ریحانیه (۱۲۶)
که افزایش از دیدنش عقل کل
گرفته پلا و جمالی بدست
بیا راسته چون رخ دلفریب
هوس کرده اشفته از دلبری
زجا برده میل دل هر کسی (۱۴۰)
قبولی از آن عشرت انگیزتر
چپ و راست پولو و سبز و سیاه
بیفکنند اندیشه در هر دلی
گریبان و چالا طمع دوخته
شده اشتها مست و افروخته ۱۴۱
چنان روح پرور شمیی فکند

که مه بر فلک گفت با آفتاب
چو پرواز مرغ مسمق شده
بر افلاک شد بوی ماهی کباب
زر شک برانی خجل قیحه شد
ز انواع قلیه که در پیش داشت
چه از قلیه انبه و خنجکی
چه از قلیه غوره و لیوئی
بسی خیره شد دیده محلبس
نه اچار های گرامی بسی
چه از ناشپاتی و سیب و بهی
چه از انبه و کشمش و تربزه
چه اچار خاص گل امله
شاعر بس از آنکه از انواع خوراکه و فواکه
بیان می کند در بیان چای که
بعد از صرف طعام آورده شد چنین تعریف میکند :

ز انواع خوردن چو شستند دست
بر آورد خوان ناظر تیز هوش
چه گویم از اناب نوشین صفات
بدودار چینی چنان گشت دوست
ولی قافله زان پر از مشک شد
گهی چای شیرین ندادند نوش
که از چای مغلی شده تازه هوش (۱۳۲).

در زمان دودمان سلطنتی محمد زائیه که به تعقیب سدوزائیه بوجود
آمد و هنوز هم نظام فیودالی بر مملکت حکمفرما بود ، يك قوت خارجی
نیز که میخواست از بی اتفاقی فنودالان استفاده اعظمی برد در بر
هم زدن وحدت و یکپار چکی مردم بوسیله دادن رشوه ، مقام و شهرت
کاذب ، انقدر حس بی اعتمادی بین خوانین و طبقات مختلف قوی ساخته
بود که حتی برداران بجان هم افتاده بودند سران ملی که اوضاع را اشفته
و برهم میدیدند به غرض کسب اعتماد و تحکیم دوستی از شیوه که احمد شاه
درانی کار گرفته بود ، متوسل می شدند ، یعنی پیوند هائی بر اساس
خویشی قائم میکردند که حوادث اتی را می توان بر شمرد :

و قتیکه بر سر تخت نشینی فتح جنگ پسر شاه شجاع در کابل نزاغی
بین امین الله خان لوگری و محمد زمان خان بارکزائی در گرفت ، سردار

نقش و موقف زنان از سلطنت امیر دوست محمد ...

محمد اکبر خان جانب پسر کاکای خود را گرفت ، بر امین الله خان لوگری غالب شدند و فتح جنگ را اسیر گرفتند . امین الله خان لوگری نیز باید بسر نوشت فتح فنک گرفتار میشد ولی اواز در اشتی پیش آمد و به غرض ایجاد دوستی و اشتی دختر خود را به اکبر خان به زنی داد و لقب وزیر را با تفویض کرد . یعنی که فتح جنگ پادشاه و سردار محمد اکبر خان بهیث وزیر مقرر گردید . (۱۳۳)

ناظم اکبر نامه تحت عنوان :

عاجز شدن محمد امین خان لهرگرد از خوانین و دادن او دخترش را به نکاح اکبر خان و بر تخت نشستن فتح جنگ و وزارت کردن اکبر خان چنین انشاد کرده است ، نویسنده آن قسمتها را انتخاب و درج نموده که مستقیما به موضوع ارتباط پیدا می کند .

کسی را که ایزد بلندی دهد	بهر کار فیروز مندی دهد
همه دشمنان دست بستش دهد	کلید ممالك بدستش دهد
هر آنکس که کج بنگرد سوی او	چو مفلوج کج ماندش چشم و رو
به مقبل سرکینه افراختن	خصوصیت بود با خدا ساختن
شنیدم که اکبر چو دشمن شکست	بداندیش در قلعه پنهان نشست
سرش از خیال وزارت شده	همه خانانش به غارت شده
از آن رقص بیهوده و بی مراد	بدست آمدش خاک چون دیو باد
نه صبرش که ماند در آن جای تنگ	نه زهره که بیرون براید ز سنگ
ز تر اشائی رنج کز حد چشید	ز سر مستی بنگ کبرش پرید
بهوش آمده پایه خود شناخت	دگر رایت اشتی بر فراخت
یکی دخترش بود حورا سرشت	ز رشکش نهان مانده حور بهشت
پس از آنکه در مورد دختر توصیف زیاد کرده چنین می نویسد .	نشاند آتش فتنه کار زار

شد از زلف آن لعبت مانوی ز سر رشته اشنائی قوی
اسیر شدن فتح جنگ و حصار ی شدن محمد امین خان را تعریف کرده
می نویسد که : وقتا که امین خان لهرگردی خود را ناتوان دید به فکر
چاره شده .

امیران نوخیز و ایشاه و وزیر
امین خان لهر گرد شد چاره گر
فتادند در دست اکبر اسیر
که از بند خود را رها نده ز سر

به پیل دمان اکبر شیر گیر
 زگیسو آن مه کمند فکند
 چو خویش افگند در کمندی اسیر
 در آورد آن شیر غران به بند
 کمندی کزان سرکشیدن توان
 نه از تیغ تیزش بریدن توان
 چو گشت آن شکاری شکارشکار
 شدند اندگر بند یان رستگار
 نشانند شهزاده دیگر به تخت
 وزیرش شده اکبر نیکبخت ۱۳۴

۳- وزیر اکبر خان که جبن پدر را در استراده مناطق از دست رفته افغانی دید، بشکل يك قوت دست چپی در دربار پدر قرار گرفت و با سران و رهبران ملی تماسها برقرار کرد که از انجمله می توان تماسهای کتبی او را با وزیر یار محمد خان الکوزائی حکمدار هرات یاد کرد .

تا بالاخره این روابط دوستانه به خویشی مبدل شد . وزیر یار محمد خان دختر خود (بو جان) را به وزیر محمد اکبر خان و (گوهر) دختر کاکای وزیر اکبر خان را برای سعید محمد پسر خود مزدوج ساخت و با اینوسیله تعهد کردند که برای استخلاص کامل افغانستان و استقلال قندهار از دو طرف حمله کنند چنانچه وزیر اکبر خان از کابل و وزیر یار محمد خان از طریق فراه و کرشک به کند هار لشکر کشیدند . ولی امیر دوست محمد خان بنابر تعهد یکه با انگلیسها کرده بود نه تنها مانع حرکت وزیر اکبر خان شد بلکه وسیله از بین بردن عناصر ملی ضد استعماری نیز گردید، به قول کتب مختلف تاریخ مرگ وزیر اکبر خان نیز بیشتر مرگ سیاسی بود تا مرگ عادی .

یکی از زنان دیگر که در زاویه یکی از تواریخ مختصرا ذکر می شود او رفته خانم سردار فتح محمد خان پسر وزیر محمد اکبر خان است که در زمان امیر شیر علی خان زمام امور کلات را در دست داشت . گویند بنابر سعایت و نفاق اندازی سردار محمد شریف خان ، سردار محمد امین خان بنای مخالفت و بغاوت را گذاشت و لشکری به سوی کلات فرستاد .

چنانچه از این گفته امیر شیر علی خان پیداست (سردار محمد امین خان آنقدر به گفتار فتنه انگیزانه سردار محمد شریف خان فریب خورده که حتی فکر نمیکند که در مقابل عیال خواهر زاده خود يك زن است لشکر کشی می کند و اگر شوهرش که حکمران ممالک شمالی است بشنود درین مورد چه فکر خواهد کرد . (۱۳۵)

میرمن عایشه : (۱۳۶)

یکی دیگر از زنان دربار محمدزائی که در تاریخ افغانستان نقش خیلی فعال و مؤثر داشت . میرمن عایشه دختر سردار میر افضل خان بن سردار پردل خان بوده که جد او از جمله سرداران بزرگ کندهار و مادرش دختر سردار محمد عظیم خان بود .

میرمن عایشه در زیبایی بی مانند بود و از جمله ملکه های بسیار مقبول و معتبر امیر شیر علی خان بشمار میرفت . امیر اشیر علی خان عشق و الاثر از عشق و محبت زناشوهری باو داشت ، از نبشته محترم بینوا چنین نقل می شود که : امیر شیر علی خان به مراتب فرموده که اگر خداوند در بهشت حوری بمن بخشد ، حور نمی خواهم بلکه مادر و لیعهد را میخواهم (عایشه در تاریخ بنام مادر و لیعهد بیشتر شهرت دارد . این ملکه معتبر در خانواده سلطنتی اختیارات مطلقه داشت و پادشاه هیچگاه از گفته های او سر نمی پیچید . آنقدر نفوذ و تسلط بر پادشاه داشت که باوجود موجودیت دو فرزند رشید و دلار (محمد یعقوب خان و محمد ایوب خان) امیر شیر علی خان فرزند خرد سال ولی سکه این ملکه را بحیث و لیعهد خود انتخاب کرد . به غرض انتخاب عبدالله جان پسر (میرمن عایشه) امیر یکماه با بزرگان قوم مشورت کرد ، اکثریت اهل دربار را همین زن طرفدار خود ساخت و باجدیت تمام توانست رای اکثریت را به نفع پسر خود کمائی کند . میگویند که پس از انتخاب و لیعهد اولین کابینه افغانستان در داخل حرمسرای در حضور همین ملکه تشکیل گردید و نتیجه به امضا امیر شیر علی خان رسانیده شد . نقش و فعالیت این زن در خلال وقایعی که در زمان امیر شیر علی خان رخ داد مطالعه میگردد . باوجود نقشهای منفی که سبب بدبختیها در افغانستان گردید باز هم در تاریخ از جمله زنان نامور یاد میگردد .

عایشه سه دختر و یک پسر از امیر شیر علی خان داشت . دختر بزرگ موسوم به هاجره خانم سردار محمد هاشم خان و دختر دوم صابره که اغا جان نامیده میشد و مردانه پوش بود و بعد او را به سردار محمد اسحق خان تزویج نمود دختر سوم میمونه ، خانم سردار محمد ناصر خان (برادر سردار محمد عثمان خان) بودند که در تاریخ تنها از صابره مختصر ذکری رفته است (۱۳۷)

امیر دوست محمد خان در هر اوقات یافت و درهما نجا دفن گردید

و قرار وصیت خودش شیرعلی خان را که برادر سکه وزیر محمد اکبر خان و فرزند ملکه با نفوذ و معتبر (اصیل زاده) بود به پادشاهی انتخاب و مامور گردانید. زیرا امیر دوست محمد خان ذکاوت و روشن فکری شیر علی خان را از نظر دور نداشت با وجودیکه او به سن از محمد - افضل خان و محمد اعظم خان خوردتر بود پادشاه گردید. ولی هنوز چند روزی از فوت پدرش نگذشته بود که به مخالفت برادران روبرو شد. اولین تخم نفاق را محمد اعظم خان کاشت و یک عده برادران را برانگیخت تا از بعیت به امیر سرباز زنند. بسوی غزنی رفت و به برادر اصلی (سکه) خود محمد افضل خان نوشت که برای بعیت از مزار شریف حرکت نکند، خودش بسوی کابل لشکر کشیده ولی از پسر امیر شیر علی خان شکست خورد و به پشاور رفت. امیر که اصلاحات زیادی را به غرض اعتلای وطن در نظر داشت نسبت همین اختلافات نتوانست به منصفه اجرا گذارد. و این اختلافات مانع اجرای همه پروگرامهای اصلاحی او شد. بالاخره در سال ۱۸۶۵ امیر شیرعلی خان نسبت اختلافات برادران و مشکلات تیکه ازین ناحیه متوجه اصلاحات اداری و پلان استحکام امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی او میگردد مجبور شد اولین لویه جرگه را دایر و بجای بحث و مذاکره در امور مملکت و مصالح علیای وطن بر اختلافات و کشیدگی های فامیلی و برادران ۲۰ گانه خود مخصوصا (سردار محمد امین خان و سردار محمد شریف خان) از لویه جرگه راه حل مطالبه کرد، چنانچه طبق فیصله ای لویه جرگه امیر شیرخان به کند هار لشکر کشید و برادر اصلی خود محمد امین خان و فرزند خود محمد علی خان را در میدان جنگ کشت و کشته داد (۱۳۸) که عامل اصلی این اختلافات را می توان از دواجهای سیاسی و مکرر دوست محمد خان و موجودیت ۲۰ فرزند یکپاره کدام خود را وارث و مستحق سلطنت میدانستند دانست.

دومین حادثه که ظاهرا عادی ولی در عمق خود ریشه ی خیلی عمیق سیاسی دارد همانا پیوستن بیش از حد امیر شیر علی خان به مصالح خانوادگی خودش و مخلوط کردن این علایق را در مذاکرات ملی و دولتی، چنانچه میتوان رول عایشه (مادر ولیعهد) را در زمان حیات امیر طور نمونه ذکر کرد.

از مطالعه تاریخ برمیآید که امیر شیر علی خان چون پدر و پدربزرگان خود

به مرض تعدد بی حد و حصر زوجات مبتلا نبود ولی با داشتن زنان محدود تحت تاثیر یکی از زنان خود واقع شد که در تاریخ و سر نوشت این مملکت در پهلوی دیگر مشکلات بی دخل نبود که شرح احوال و مختصر سوانح او قبلاً ذکر شد. به اثر اصرار همین زن بود که امیر شیر علی خان بجای توجه به مصالح مملکت يك قسمت زیاد مساعی خود را در دوره پادشاهی خود به تأمین جانشینی برای شهزاده عبدالله جان پسر همین خانم صرف کرد. علی رغم موجودیت پسران بزرگترش که از مادر غیر محمد زائی بدنیا آمده بودند و در بسا جنگ ها شجاعت فوق العاده از خود نشان داده بودند، درین مورد آنقدر تلاش کرد که نه تنها بر سرداران و اهل دربار او را بحیث ولیعهد قبولاند، بلکه سعی کرد تا اگر بتواند تصدیق و حمایت انگلیس ها را نیز برای جانشینی این پسر نازدانه اش حاصل کند، و برای همین منظور این پسرک ده ساله را در سفر امباله با خود همراه برد، غافل از اینکه با این پا فشاری و اصرار فراوان بر تصدیق ولایت عهد او در واقع انگیزه ها را به مداخله مستقیم در امور داخلی افغانستان دعوت میگرد. باین معنی که دولت انگلیس در صورتی ولایت عهدی شهزاده عبدالله جان خورد سال رami پذیرفت که امیر شیر علی خان تأسیس سفارت دایمی انگلیس و یا نماینده ی انگلیسی نژاد را که امیر دوست محمد خان رد کرده بود بپذیرد چون این مساله از طرف امیر رد شد قبول ولایت عهدی به عبدالله جان نیز تأیید نگردید و امیر بدون کدام نتیجه باز گشت (۱۳۹).

تصمیم امیر شیر علی خان برای ولایت عهدی (عبدالله جان) نه تنها بر سیاست خارجی و مذاکرات دولتی اثر انداخت بلکه باین تصمیم امیر پسران بزرگش چون شهزاده محمد یعقوب خان و شهزاده محمد ایوب خان و دیگر فرزندان ارشد او تاثیر ناگوار انداخته و عقده های روحی خیلی عمیق پیدا کرده بنای بغاوت را گذاشتند. در نتیجه سردار محمد ایوب خان که در هرات شکست خورد جانب ایران شتافت و برادر سکه او محمد یعقوب خان به توصیه مادر اندر (مادر ولیعهد) و شر کایش و امر امیر بزرندان افکنده شد و تحت اشراف خیلی سنگین و طاقت فرسا به حبس شاقه محکوم شد. آنقدر بر او فشار آوردند که تمام کرکتر و شخصیت او را تغییر داد. یعقوب خانیکه قبل از زندان سمبول شجاعت، اراده و مردانگی و همت عالی

بوده متأسفانه بیک شخص ترسو و جبن، بزدل و بی اراده تبدیل گشت. زمانیکه امیر با همه شخصیتها ی سیاسی و اداری فعال و فامیل خود به مزار شریف به غرض مذاکره با دولت روسیه تزاری رهسپار گردید، محمد یعقوب خان از حبس رها و بحیث نایب پدر بر تخت کابل نشست. ولی ان قدرت اداری را که قبلا داشت از خود تبارز داده نتوانست. که این مشکل ملی و تغیر کرکتر محمد یعقوب خان را صرفا می توان نتیجه خودخواهی ها و نفوذ مادر اندرش دانست.

پس از مرگ امیر شیر علی خان غوغائی را که عایشه براه انداخت نیز قابل تذکر است. وقتیکه امیر شیر علی خان در مزار شریف وفات یافت. مذاکرات، گفتگوها و جرو بحث های بخاطر جانشینی امیر شروع گردید. با وجودیکه محمد یعقوب خان از طرف پدر خود در کابل جانشین حکومت بود، ولی مادر و لیعهد متوفی (شهبازده عبدالله جان) که نسبت بدیگر زنان حرم از حرمت فوق العاده برخوردار بود، همچنانکه امیر شیر علی خان مصالح مملکت را در برابردوستی او زیر پا گذاشته بر طبق میل او رفتار میکرد، پس از مرگ امیر نیز یک دسته از سرداران را که طرفدارش بودند و به ولیعهد متوفی و مادرش وفادار بودند متقاعد ساخت تا دختر امیر (خواهر سکه و لیعهد) را که صابره نام داشت و به صابو جان مشهور بود بنام پادشاه بشناسند و عملا امور مملکت را شوهر و پسر کاکایش سردار محمد هاشم خان که پسر سردار محمد شریف خان و طرف اعتماد مادر و لیعهد بود بکف گیرد. و برای این منظور صابو جان را به سواری فیل سلطنتی جهت گرفتن بعیت به قشله عسکری بردند ولی صاحب منصبان عسکری و افراد نظامی از قبول این نظر که مخالف عرف و مصالح مملکت بود سر باز زدند و تقاره سلطنت را بنام محمد یعقوب خان به صدا در آوردند، از سوی دیگر با شیندن این خبر سردار محمد ابراهیم خان پسر دیگر امیر شیر علی خان از حسادت نتوانست سکوت اختیار کند با یک عده از سرداران از راه هزاره جات بسوی کابل در حرکت شد تا شاید بتواند درین بخت از مائسی قرغه فال نصیب او گردد ولی در هزاره جات گرفتار و محبوس گردید محمد یعقوب خان بخاطر جلو گیری از آشوب و خود سری ها امر کرد تا تمام فامیل پدر او را به کابل آورند. آشوب ها و خود سری هائیکه در بالا ذکر شد نتیجه حسادت ها و

اختلافات مادر اندر و برادران اندری او بود، ولی در مقابل برادر سکه او شهزاده محمد ایوب خان که در ایران فراری بود به هرات آمده، حکومت هرات را از سردار محمد عمر خان و حسین علی خان گرفته به حکومت مرکزی کابل مطیع ساخت و عسکری را هم جهت تقویت حکومت به کابل فرستاد. همین دسته عسکر بودند که در جنگ با قوای انگلیس بطرف فدراری محمد یعقوب خان در قیام ملی کابل مردانه سهم گرفتند و جنگیدند. محمد یعقوب خان پس از مرگ امیر و مواجه شدن با مخالفت برادران اندری خود که همه از در مخالفت با او پیش آمدن و در هر گنج و کنار مملکت بی نظمی ها ایجاد کردند، خود را به دامن انگریز انداخته و قرار داد ننگین گندمگ که لکه به دامن تاریخ افغانستان است امضا نمود، که اینهمه را می توان نتیجه ناعاقبت اندیشی امیر و مرجع شناختن يك زن را با اولادش بر دیگر زوجات و اهل حرم خواند.

اگر امیر شدیداً به مناسبات اندرونی فامیل خود منهدم نمی بود و اگر به عوض پا فشاری برای تصدیق و رسمیت شناختن طفل خورده سال (عبدالله جان) از طرف انگلیسها مستقیماً بر مسئله ی استقلال خارجی افغانستان داخل مذاکره می شد و به تأسیس سفارتخانه های دائمی افغانستان در ممالك اسلامی و کشورهای همسایه اقدام میکرد و دولت انگلیس را در برابر عمل انجام یافته قرار میداد شاید به نتیجه مطلوبتر می رسید و از نگاه موقف بین المللی و جهانی افکار عامه جهان را بسوی افغانستان معطوف می ساخت و موضوع استقلال افغانستان بیشتر از طریق سیاسی به تحقق میرسید (۱۴۰).

از سطور بالا به صراحت میتوان چنین نتیجه گیری کرد که یکی از علل عمده جنگ دوم افغان و انگلیس مستقیماً به پیوستن بیش از حد امیر به مصالح شخصی و خانوادگی خودش بود.

مادر امیر عبدالرحمن خان :

از جمله زنانیکه در تاریخ از کار روایی های او ذکر بعمل آمده، ولی از نام او تذکر داده نشده مادر امیر عبدالرحمن خان زن امیر محمد افضل خان است که نواسه رحمت الله خان پوپلزائی بود در امور مملکت داری و سیاست سهم فعال داشته و دو فرمانی نیز در موارد مختلف از او باقی مانده که ضمیمه فوتو کاپی شده تقدیم میگردد.

لردرا پرتس در کتاب خود می نویسد (در اوایل ماه ژانویه ۱۸۸۵-

(۱۲۹۷) مملکت افغانستان میرفت ساکت و آرام گردد، طوایف جنگی آن مملکت که بر علیه ما قیام کرده بودند قدری ساکت و آرام شدند و از طرف دیگر سیاست کابینه بیکانز فیلد راجع به افغانستان مورد تنقید مدعیان آن شده بود، لرد لیتون فرما نفرمای هندوستان مایل بود قبل از اینکه پارلمان دایر شود، موضوع افغانستان را حل و کسی را به امارت کابل انتخاب کنم، من نیز سعی و کوشش خود را نموده تقریباً مایوس شده بودم از اینکه میتوان کسی را معین نمود، عده از امرا افغانی در غزنین جمع شده اصرار داشتند مجدداً امیر یعقوب خان بر قرار گردد، من با آنها بطور یقین قطع پیغام داده بودم که دیگر مراجعت ایشان غیر ممکن است، باید کسی دیگر را در نظر بگیرند ولی چنین کسی وجود نداشت، فقط کسیکه ممکن بود بامارت کابل انتخاب شود امیر عبدالرحمن خان بود انهم در محل دور ترکستان روس بود (۱۴۱).

درین وقت مادر امیر عبدالرحمن خان در قندهار زندگی میکرد. عمال سیاسی دولت انگلیس با او تماس گرفتند. زیرا که یکی از نامه های امیر عبدالرحمن خان که بجواب نامه سردار محمد ایوب خان نوشته بود بدست عمال انگلیس افتاد. که در آن به ایوب خان توصیه شده بود که با انگریزان مخالفت نکند و بهتر است تسلیم آنها گردد دیگر مقاومت بیش ازین صلاح نیست (۱۴۲).

انگریزان که منتظر چنین شخصی بودند که با ایشان قرار دادی عقد نماید و از در مخالفت پیش نیاید، پس از دریافت نامه ی امیر عبدالرحمن خان عنوانی سردار محمد ایوب خان با مرکز لندن تماس گرفتند و پس از کسب اجازه با عبدالرحمن خان به مراوده ها و تماس های کتبی پرداختند، مکاتیب توسط مادر عبدالرحمن خان مبادله میگردد، از سوی دیگر انگلیس ها به غرض تماس مستقیم با عبدالرحمن خان سردار محمد سرور خان که از وفادار ترین عمال امیر محمد افضل خان بود نزدش فرستادند بر علاوه سردار سرور خان حامل پیام مادرش نیز بود. لهذا نباید نقش سیاسی مادر عبدالرحمن خان را در امارت او فراموش کرد.

از روی اسنادیکه بدست آمده و غرض معلومات مزید فوتو کاپی گردیده معلوم است که مادر امیر عبدالرحمن خان در کار های اداری نیز بی تصرف نبوده است.

میرمن بوبو جان :

از جمله ملکه های معتبر یکه در تاریخ قرن نژده زن با همت و فاضله زمان بود و سر آمد حرمسرای میرمن بوبو جان که نام اصلی او حلیمه بود . بوبو جان دختر عتیق الله خان که از اولاده میر واعظ محسوب میگردد بود از طرف پدر سید و از طرف مادر نواسه امیر دوست محمد خان بود .

بوبو جان بر علاوه فضیلت و هوشیاری زن زیبایی بود که همه ملکات معنوی و مادی دست بهم داده او را چنان مورد علاقه و محبوب القلب امیر عبدالرحمن ساخته بود که حتی در بعضی موارد از نفوذ خود بر امیر استفاده میگردد و در مواقع خیلی خطیر که اهل دربار از گفتن بعضی حقایق و راز ها بحضور امیر عاجز می شدند نزد بوبو جان رفته و مشکل را حل می نمودند .

طرز رفتار و کردار او همین کافی است که دیده میشود که تا هنوز هر قلبها بنام زن نیکو کار ، سخاوتمند و خوش خلق یاد میگردد . بر علاوه همه ملکات خوب خود طبع شعری نیز داشت ، متاسفانه اشعار زیادی از او در دسترس نیست ولی آنچه موجود هست و مؤلف کتاب پستیمی میرمنی آنرا ثبت نموده احساسات عمیق و وطنپرستی و آزادی دوستی او را

بر ملا میسازد. زیرا افغانستان آن روزگار یکه بوبو جان در آن زندگی میگرد، افغانستانی بود که علیه تازیانه و شلاق استعمار گرانه انگریز پنجه نرم میگرد و ضربات کوبنده استعماری را با ضربات خورد کننده وطنپرستی جواب میدادند. این زن پرغرور و عالی همت با وجود یکه در قصر سلطنتی می زیست و انواع و اقسام وسایل عیش و نوش و زندگی برایش مهیا بود، ولی با عدم استقلال تام خارجی و داخلی ساحه وطن را چنان تنگ می دید که چون بلبلیکه در قفس طلائی محبوس گردد و ناله کند فریاد برآورد و دست التماس و استمداد بسوی ملت افغانستان دراز کرده می گفت:

از برای خدا بلند کنیید بر سر خود لوی استقلال
نزد بوبو جان میوه های شسور و شیرین ارزش و کیفیت خود را از دست داده بود او بیک میوه، بیک شیرینی می اندیشید که عبارت از استقلال افغانستان بود، او میگفت:

باد شیرین دهان ملت ما یارب از میوه های استقلال
خاک وطن را کحل بصر میگرد و دیده غمدیده از اسارت را بدان نور می بخشید و میگفت:

میکشم بعد ازین به دیده خود سرمه از خاک پای استقلال
همچنان درجائی دیگر می نویسند که امیر عبدالرحمن خان دسته از گل نرگس را به بوبو جان فرستاد و فی البدیهه در مقابل تحفه شاه چنین تشکر نمود:

نرگس صد برگ از دست شهنشاهم رسید
بر سر خود ماندم و بر چشمم تو مالید مش
امیر عبدالرحمن خان شاعر نبود ولی در وصف جمال و کمال بوبو جان این بیت را از او نقل می کنند:

مهد علیا، صدر کبری بی بی عفت شیم
زانکه از عزت شهنشاه خواند ست عیال محترم
الحق از مادر نزاده دختر ی همزاد او (۱۴۳)
صاحب حلم و حیا و مایه جود و کرم
نوان دیگری هو باز امیر عبدالرحمن خان:

۱- زن دیگر عبدالرحمن خان دختر برادر میرجهاندار شاه (دختر میرشاه) بود. این ازدواج را نیز می توان سیاسی خواند. خود امیر در تاج التواریخ می نویسد: «وقتی وارد غوری، گریدیدم، میرجهاندار شاه که همراه من بود خواست دختر برادرش یعنی دختر میرشاه را بجهت من تزویج نماید من این خواهش او را رد نموده گفتم وصلتی که عمویم با خانواده شما کرده است بجهت من مکفی است، ولی چون مشار الیه خیلی اصرار میکرد، قبول کردم میر محمد شاه که فیض محمد خان ولایت میرجهاندار شاه را به او داده بود بعضی هدایا بجهت من فرستاد، هدایای او را رد نموده یا امر کردم بهر طرفی که خواسته باشید بروید ۱۴۴ و میرجهاندار شاه را دوباره به حکومت غوری مقرر نمودم».

طوریکه امیر اشاره نموده، پس از آنکه میرعی بدخشان و اهالی تالیخان (شاید نالغان) در جنگ شکست خوردند و از پیروزی بر لشکر شاهی مایوس گردیدند به وسیله دیگری متوسل شدند و خواهش نمودند که دختر عمو میرشاه را سردار محمد اعظم خان بزنی بگیرد که از طرف محمد اعظم خان با کمال رضایت و اشتیاق پذیرفته شد و اسباب مراسم نامزدی و عروسی مهیا گردید، میرعی بدخشان ازین پیوند نهایت خورسند شدند و تحایفی برای داماد خود فرستادند (۱۴۵).

۲- یکی از زنان امیر عبدالرحمن خان دختر سردار محمد اعظم خان بود. ۳- وقتیکه امیر عبدالرحمن خان بد شیرغان رسید و میر حاکم را دوباره بجایش مقرر فرمود میر حاکم در برابر لطف و مهربانی امیر دختر خود را به او به زنی داد. ابتدا امیر از پذیرفتن او انکار کرد در نتیجه بنابر مصلحت سیاسی او را پذیرفت (۱۴۶).

۴- زنی دیگر امیر عبدالرحمن خان دختر وزیر یار محمد خان الکوزائی حاکم هرات بود که در نتیجه این خویشی و پیوند موقعیت امیر محمد افضل پدر (امیر عبدالرحمن خان) خیلی مستحکم گردید (۱۴۷).

۵- بخاطر تامین وحدت و کسب اعتماد اهل تشیع امیر عبدالرحمن خان بادختر میر ابوطالب قزلباش ازدواج کرد (۱۴۸).

۶- قرار نبسته مؤلف سراج التواریخ ملک رحمت شاه خان وزیر طی عریضه به امیر عبدالرحمن خان نوشت که «دخترش نسبت نامزد بودنش با والامقنعه فخر را در سر و لباس مباحات را در بردارد قدم به

سن بلوغ نهاده و چون پدر و قومش بادیه نشین و خانه به دوش و شب به جائی و روز درما وائی منزل گزینند، امید در جای خواستن آنها در کابل نموده است». و حضرت والا که در ناموس داری و مواحدت شعاری قوم توجه کامل داشت و از راه وصلت اقوام بزرگ را بدوات متحد ساخته، صرف همت می نمود. در روز سه شنبه نهم ماه ربیع الثانی سردار شیریندل خان حاکم خوست را فرمان ارسال میگردد که بعد از عقد نکاح به بدرقه شخصی صالح و پارسائی از انجا او را به کابل آورده شود. (۱۴۹)

چندی بعد ملک رحمت شاه خان وزیری نیز به کابل آمد مقرب دربار گردید و پسرش پایو نام در زمره غلام بچه ها مورد لطف و نوازش امیر قرار گرفت و صد ها نفر از مردم قوم خویش را بنام ملازمت دولت مقرر و منظور کرد و بهر کدام معاش حواله گردید. که بدین ترتیب حمایت قوم وزیری از امیر عبدالرحمن خان حاصل گردید. نظر امیر عبدالرحمن خان را درباره وصلت با صاحبان نفوذ را بهتر است از قلم خودش بخوانیم.

امیر عبدالرحمن خان در کتاب تاج التواریخ زنان پسران خود را معرفی می کند که این معرفی ها ثبوت مستقیم ادعائی است که شاهان و خوانین و امرا و روحا نیون به زن گرفتن های سیاسی توجه زیاد داشتند تا به پیوند عالی انسانی و خودش می نویسد (من سعی نموده بعضی از خانواده های خیلی مقنا به این مملکت را با پسر بزرگ خودم (سردار حبیب الله) بستگی داده و دختر های بعضی اشخاص بزرگ ملت را به جهت اوتزویج نموده ام و پسرهای او هم با دختر های دیگر که عمر شان مناسب یکدیگر است نامزد کرده ام و بعضی ازین وصلتها به قرار ذیل است :

عیال اول او که می توان گفت مقنا ترین همه است، دختر محمد شاه خان رئیس (تقاب) (تکاب) و خواهرزاده امیر محمد خان جنرال اول و سردار قشون کابل میباشد این تزویج پسر مرا با طائفه غلجائی تقاب که مقتدر می باشند بستگی داده است، خطر بزرگ و سلامتی کامل بجهت حکمرانی کابل منحصروست بدیانت لشکر کابل، و من می توانم بگویم که لشکر کابل از صاحب منصبی که با انتهای درجه او را دوست دارند در حالت ضرورت

لابد اطاعت خواهند نمود، نوه بزرگ من که اسمش عنایت الله خان می باشد از بطن این عیال اول میباشد. عیال دوم که این را هم می توان گفت درجه اعتنائش اگر بیشتر نباشد مساوی عیال اولی است دختر قاضی سعداله خان نایبالحکومه هرات می باشد که نوه خان علوم عبدا لرحمن خان رئیس روحانی ملت افغانستان است، ازین عیال هم پسری دارد و عموزاده های این عیال رئیس محاکمات قضاوت کابل و جلال اباد، قندهار و هرات و بلخ که معظمترین شهر های این مملکت است می باشند. عیال سوم که یک پسرویک دختر از او دارد، دختر اشیک اقاسی محمد سرور خان است که سابقا اشیک اقاسی من بود، حالا اشیک اقاسی من سردار عبدالقدوس خان است و محمد سرور خان بجای پسر عموزیم اسحق خان به فرمان فرمائی تمام ترکستان مقرر داشتم، ولی بدبختانه بواسطه سوء مزاجی که داشت مجبور شد ازین ماموریت استعفا نماید. لیکن چون شخص زیرک سیاسی دان ممتاز و هنوز هم جوان و قابل کار است، در صورت لزوم خیلی به درد پسر من خورد این عیال ربیبه اشیک اقاسی محمد سرور خان است و پدر حقیقی او لوی ناب (نایب بزرگ) متوفی می باشد که یکوقتی از نوکرهای محترم امیر شیر علی خان بوده است و اشخاص کار آمدی که حالا باایوب خان هستند برادر های همین عیال من باشند. عیال چهارم که فعلا نامزد پسر من می باشد و هنوز عروسی نشده است، عیال خیلی با نفوذ بلکه نفوذش به نسبت خانواده گی ازین سه نفر عیال که ذکر شده بیشتر است، مشارالیه نوه مرحوم امیر شیر علی خان و دختر پسر بزرگ آن مرحوم یعنی ابراهیم که عجالتا در هندوستان است، این وصلت که می تواند، دو خانواده پادشاهی به سلطنت کابل اتصال بدهد، یعنی خانواده مرحوم امیر شیر علی خان و خانواده خودم، و این وصلت جنگها و اغتشاشات استراری که همیشه به سبب تقاربین پدر من و مرحوم امیر شیر علی خان واقع شد ختم می نماید. عیال پنجم نیز از خانواده خیلی نجیب می باشد و پسر من با رؤسای ازبک و وصلت کار می نماید، زیرا که این عیال دختر میر سهراب بیگ پادشاه و خواهرزاده سردار عبدا لقدوس خان می باشد. عیال ششم دختر رئیس ولایات منگل و خوست می باشد و پسری ازین عیال دارد که اسمش حیات الله خان و

عمر ا پسر دومی حبیب الله خان می باشد. عیال هفتم دختر اکبر خان خان مومند لال پور می باشد این عیال پسر مرا با طائفه خیل مقتدر مؤمند باجور وصلت می بخشد، باجور نزدیک سرحد پشاور و مملکت افغانستان می باشد و اولاد های دیگر هم به دختر های خانواده های نجیب نامزد شده اند پرواضح است که اگر این اشخاص مقنابه و باین وصلتهای محکم بخانواده من بستگی داشته باشند برای خودشان مفید است که با پسر همراهی نمایند و باین سبب نیز پسر از اغتشاشات داخله و خارجه محفوظ خواهد ماند. پسر دومی من نصر الله خان با خانواده های ذیل وصلت دارد، عیال اول دختر سردار محمد یوسف خان که از همه عموهای من فقط او در قید حیات و در کابل می باشد. عیال دوم او دختر مرحوم سردار فقیر محمد خان است که برادر او نور محمد خان سر تیپ فوج خاصه من است. عیال سوم او دختر فرامرز خان است که سپهسالار خیلی امین من در هرات می باشد. (از قرار تحقیق این عیال دختر غلام حیدر خان چرخ بوده است نه سپه سالار فرامرز خان) (مترجم) باین طریق و بوسایل دیگر که متعلق باین فصل می باشد خیلی کوشش نموده ام، که رؤسا و سرکرده هائیکه دارای این مقامات مقنابه و رئیس طوایف می باشند به پسرهای خود و خانواده خود بستگی بدهم (۱۵۰).

بر علاوه زنانیکه امیر عبدالرحمن خان در تاج التواریخ ذکر نموده يك عده زنان دیگر از قبایل مختلف اقوام هزاره، نورستانی، غلزائی، و درانی نیز در قید نکاح امیر حبیب الله خان بوده، تعدادی سورتی ها و کنیزان نیز در داخل حرم سرا زندگی میکردند که دارای بچه ها و دختر ها نیز بودند. طبق پیشبینی امیر عبدالرحمن خان پسرش امیر حبیب الله خان با ارتباطات و وصلتهای نیکه با اقوام مختلف کرده بود يك دوره نسبتا آرام و بدون درد سری را گذشتاند و اغتشاشات و خود سری هائیکه در زمان اسلاف او اتفاق افتاده بود درین دوره رخ نداد.

در زمان سلطنت امیر عبدالرحمن خان چون زمان سلطنت احمد شاه بابا زنان در دستگاه جاسوسی هم کار کرده اند که بصورت مستقیم اشتراك آنان را در امور اداری مملکت واضح می سازد.

قرار نبشته تاریخ. غبار (افغانستان در مسیر تاریخ) زنی در قندهار بنام مادر محمد امین بارکزائی از امیر اجازه جاسوسی عنداله و مستقیم بحضور

خود امیر خواست و منظور شد. به قول مؤرخ افغانستان در مسیر تاریخ مرزا گل محمد خان در سوانح خود راجع باین زن چنین نوشت :

مادر محمد امین بارکزائی روز ها با شوهر خود علنا بدربار والی قندهار آمده در پهلوی او می نشست و اجرات امور را میدید و به کابل راپور میداد والی و مامورین ازین زن می ترسیدند» .

در مورد دستگاه جاسوسی زمان امیر عبدالرحمن خان ریش سفیدان وقت چنین حکایت می کنند. پیرزنان زیاد در دستگاه جاسوسی امیر کار میکردند، این پیر زنان در جریان روز ها بنامهای مختلف بخانه ها رفته احوال و اخبار راجع کرده مستقیماً به امیر میرسا نیدند و یکی از عللی که مردم از امیر خوف داشتند یا بعضاً فکر میکردند که امیر بمقام ولایت رسیده و با علم غیب اسرار همه انسانها برایش معلوم میگردد.

امیر عبدالرحمن جریان واقعات را توسط پیر زنان بدست میآورد و شب هنگام گماشتگان خود را به منزل مطلوب می فرستاد، و شخص را به نام صدا می زد وقتی شخص از منزل برآمده بود اغلباً به خانه بر نمی گشت، و چون حقیقت احوال به کسی مکشوف نبود مردم به فکر داستانهای دیوان و پریان می افتادند. باین طریق انسانهای زیاد از بین برده می شدند. این ربودن ها به نزد عوام به نام (نام گیرک) یاد میشد. تا هنوز هم این نام در قصه های زمان امیر عبدالرحمن خان زبانزد عام و خاص است. البته در مورد جاسوسه های علنی مثل قبلا ارائه گردید.

در باره موقعیت (۹۹) زن :

امیر عبدالرحمن خان در کتابی که بنام تاج التواریخ با و منسو بست مدعی است که تحولاتی را در زمان خود در زندگی زنان آورده که بعضی از آنها مؤید ثبوت انجانب و بعضی هم واقعاً تحول قبول شده می تواند. در مورد آداب زندگی حرم سرای ما می نویسد : (رسم اعیان و اشخاص متداول از زمان قدیم این بوده است که عیالهای خود را در حرم سرا ها یعنی منازل یا عماراتی که مخصوص آنها بوده است نگاه بدارند ، پس بجهت خواتین که از منازلشان بیرون نمی آیند لازم است وسایل مراوده با کسانی که از حرم سرا خارج هستند داشته باشند ، لهذا در هر یکی از حرم سراهای من چندین غلام بچه و خدمتکار های زنانه می باشند و برای تمام این خدمه های حرمسرای يك نفر خانم جوان که لباس مردانه می پوشد و ملقب به سردار می باشد ، معین است و اینها حامل رقعہ جات و پیغامها می باشند رسم قدیم که خواجه سراهای بجهت این امور مقرر می داشتند متروك نموده ام ، علاوه بر این اشخاص عیالهای من مستخدمین شخصی و ادارات مثل اشيك آقاسی و قباچی و خزانه دار و میرا خور و صندوقدار و غیره ها بجهت خود دارند ، عیالهای من هر وقت میل داشته باشند در کالسکه ها و یا سواری اسب ها حرکت و گردش می نمایند همیشه به جهت حجاب نقاب به صورت افکنده ۱۵۱ .

او همچنان می نویسد که غذای همه اهل حرم و نوکران شان فامیل های نوکرهای شان از بودجه دولتی در اشپزخانه مرکزی طبخ و تهیه می گردد و معاش مستمري دارند (۱۵۲).

در مورد تعليم و تربيت زنان امير عبدالرحمن خان در كتاب مذکور چنين مي نويسد: (در زمان ايتنه هم افغا نستان ايدا نمي تواند كاملا وصحيحا ترقى نمايد مگر آنكه زنهای انهم ترتيب شوند).

چون اطفال اولين درس ابتدائي خود را از مادر مي آموزند و مطالب و عقايد هم كه در زمان طفوليت كسب مي شود، اثر ان مدام العمر در عادات و طبائع آنها مي ماند و ريشه هاي خاطر آنها را ز تربيتي كه بعد ها بنمايند محكمتر فرامي گيرند و به همين تدبير عاقلانه بوده است كه پيغمبر ما امر فرموده است.

زنها كه در هيچ صورت بدون اذن و اجازه شوهرهاي خود از خانه بيرون نمي روند بايد بجهت اين مطلب يعني تحصيل مجاذ باشند كه از خانه بيرون بروند اگر عموم مردم عيالهاي آنها و عموم زنها تربيت (شده) باشند، اشخاص سياسي دان كه مردم از بين خود شان منتخب مي نمايند يقينا تعقل آنها بهتر و علم شان زيادتر و مصلحت هايشان مفيد تر است و بهتر مي توانند كار هاي نظمية دولتي را اجرا نمايند (۱۵۳).

از سطور فوق بر مي آيد كه امير عبدالرحمن خان ارزشي به زندگي زنان و تعليم و تربيه انها داشته ولي با وجود نظريات خيلي عالي او عملا اقدامي درين مورد بعمل نيامده است. نه از مكتهبي و نه از مدرسه اي كه زنان در ان سواد اموخته باشند ذكرى است. معلوم است نظريات روي كاغذ طرح شده و گام عملي برداشته نشده است.

جاي ديگر در مورد حق زنان چنين مي نويسد: (به موجب قانون قديم افغانستان زن نه تنها ملك شوهر خود بوده است بلكه ملك تمام خانواده شوهرش از قبيل برادر ها و اقوام ديگر بوده است، لهذا اگر شوهر مشارا يها فوت ميشد يك نفر از اقوام شوهرش حق داشت كه اگر زن هم راضي نباشد او را به زوجيت بگيرد اين قاعده عمومي مملكت بوده است و از اين جهت زن بيچاره كه از بدبختي در جنگ خانواده مي افتاد ديگر موقعي براي او ممكن نبود كه از دست آنها خلاص شود و اگر او را مي گذاشتند

که پس از وفات شوهرش بخانه پدر و مادر و یا جای دیگر برود این امر را خیلی اسباب اقتضاح قبیله خود میدانستند) جای شك نیست که از نظر فرضیه مفکوره خیلی عالی است اما از قرائن معلوم نیست تاجه حد در ین مورد گامهای عملی برداشته است زیرا تا هنوز هم در قرا و قصبات و ولایات کشور ما زن بیوه مخالف میل و ارزوی خود باید با برادر شوهر و بایکی از وابستگان او ازدواج نماید.

والا بزرگترین عنعنه افغانی زیر پاشده است این امر بسته بیکى از اقوام و یا ملیت های افغانستان نیست بلکه بصورت عموم عنعنه همه افغانهای ساکن این مرز و بوم است. امیر عبدالرحمن خان ادعا کرده که مطابق احکام شریعت اسلامی حکمی جاری ساخته است که بر طبق آن زن ازادی خود را در صورت فوت شوهر از خانواده او بدست آورد. اختیار دارد با هر کسی ازدواج می کند و در هر جاسکونت اختیار می کند. اما مثالی که بتواند عمل این فرضیه را ثبوت کند در دست نیست.

در مورد نکاح صغیره چنین می نویسد. (بموجب قانون مروجہ من دختریکه بعد بلوغ نرسیده باشد و پدر و مادر او را به نکاح کسی در آورده باشند پس از اینکه به حد بلوغ رسید فاعل مختار است که این نکاح را قبول یا رد نماید و علاوه برین بعد از قبول عقد اگر شوهرش با و تمیزی یا بد رفتاری نماید، یا متحمل مخارج او نشود، مشارالیه می تواند به محکمه عارض شود که شوهر من بآنفقه و کسوه مرا بدهد یا مرا طلاق بدهد، بهمین طریق، رسم یعنی از خانواده های بزرگ این بود که داماد خود را و میداشتند برینکه قبالة های (مهر) زنهای خود را بر خلاف میل شان انقدر بسیار قرار دهند که اگر تمام خانواده او متفق می شدند و باو کمک میدادند باز هم ممکن نبود که قبالة مذکور را بتوانند ادا نمایند، این قانون را محدود نمود و قرارداد داد که شاه زادگان خانواده سلطنتی از يك هزار الی سه هزار قبلا له (۱۵۴) بکنند و سایر مردم از سه صد الی نه صد و پیه البته اگر قوه داشته باشند و به طیب خاطر بخواهند بیشتر از این مبلغ به زنهای خود بدهند. ۱۵۵ در ختم این مقال می نویسد که بجهت ثبت عقود ازدواجیه معمول

داشته ام تا در صورت نبودن شهود کافی مرافعه در میان نیاید ، اگر رئیس اداره قباله جات (و ثایق امروز) بگذارد عقد نا مشروعی یا عقد اجباری در کتابچه او ثبت نمایند مشارالیه کاملاً تنبیه میشود ۱۵۶ .

گر چه نظریات فوق الذکر در منصفه عدل گذاشته نشده است ، مگر تذکر چنین مطالب و تماس گرفتن به موضوعات زنان مخصوصاً مسئله طلاق و نکاح صغیره و تعلیم و تربیت زنان از جمله نظریات بسیار پیشرفته و مترقی عصر خود بود . زیرا در جامعه قبایلی و فیودالی که مسئله زن و حجاب و سواد و غیره از جمله مقررات منوعه بود که زنان را در تاریکی و جهل مطلق نگه میداشت اظهار چنین مطالب مفکوره عالی بحساب میرود .

احمد شاه بابا که بزرگان احترام و حق زیاد قایل بود و در صفحات قبل به تفصیل ذکر شد ، مگر با اینهم نمیتوانست در موارد فوق تغییری وارد آورد . حتی به غرض تأمین و محافظت وحدت و استحکام دوستی بین اقوام و قبایل به لیبده خود چنین وصیت کرد . ببینی و گوشهای هیچ انسانی راقطع نکنید ، اتفاق و وحدت را بین قبایل و اقوام ساکن افغانستان و قوم درانی برهم نزنند . مسئله طلاق زنان را که بین قبایل و اقوام رایج نیست و به نفرت دیده میشود جاری نسازید به مالک اجازه قتل غلام را ندهید به نزد پادشاه اجازه به زانو درآمدن و زمین بوسیدن را ندهید ، بلکه به آنان بفهمانید که احترام را فقط با سلام دادن و استاده شدن بجا آرند . (۱۵۷) .

با مقایسه نظریات دو شخصیت بزرگ افغانی می توان قیاس کرد که جامعه افغانی در اثر مساعی فوق العاده و در ایت خاصی احمد شاه بابا از زندگی قبایلی به فیودالی چطور تحول کرده و برای این منظور تا چه حد احتیاط مراعات شده است ، تا کسسه توانسته است برای باز ماندگان و اخلاف خود راه را به جهت پیشرفت و ترقی هموار نماید .

فصل سوم

زنان مبارز در قرن نژده

قرن نژده در افغانستان همچنانکه شاهد شجاعت و گاردانی شاهان و امیران بود، دوره فتور و کشمکش های فامیلی و خانه جنگی نیز بود که مملکت را به خطرات مواجه ساخت، استعمار انگلیس را مسلط گردانید. ولی ملت افغان آرام ننشسته به مبارزه پرداختند و وطن خود را ازاد ساختند و سر دفتر مبارزات ازاد یخواهی در شرق گردیدند.

درین مبارزه بی امان تنها مردان نچنگیدند بلکه زنان نیز دوش بدوش مردان چه در میدان جنگ مستقیم و چه در عقب جبهه به رسانیدن افوقه و مهمات حربی سهم خود را در برابر مادر وطن ادا کردند، و تاریخ همچنانکه اسمای مردان مبارز را ثبت کرده اسمای زنان پرشهامت و دلیر را نیز در صفحات خود ضبط و ثبت نموده است زیرا که زنان مادراند، و فرزندان خود را دوست دارند، نمیگذارند و آرزو ندارند فرزندان شان بیجا قربان خود خواهی های توسعه طلبانه استعمار گران و استثمار گران گردند. زنان به انسان و انسانیت ارج میگذارند، از جنگ و خونریزی نفرت دارند و به انانیکه فضای صلح و آرامش جهانی را برهم زده، برای نابودی بشر به ساختن انواع گوناگون اسلحه دست

دتورو توپکو کاریگرہ

زنان افغان بیا نگر قوی احساسات وطنپرستی وملی اندودر برابر اشغالگران تبعیض طلبان ،استثمارگران ودشمنان وطن سر سختانه می جنگند.

بر علاوه انکه فرزندان شوهران ،پدران وبرادران خود را در راه حفظ استقلال ونوامیس ملی قربان می کنند،خود نیز در میدان های خونین نبرد شمشیر بدست داخل شده هم غازی وهم شهید شده اند مرگ نزدیکترین کسان خود را بر بی ننکی ترجیح داده می گویند :

گرندانی غیرت افغانیـــــــــــــــم چون به میدان امدی میدانیم

بر علاوه زنانیکه سوانح و کارنامه های سیاسی، اداری و اجتماعی شان در دربار های سلطنتی و حرامسرا ها که قبلا درج گردیده و خوانندگان

ارجمند قبلا انرا مطالعه کرده اند . در این مختصر زنانی غیر از زنان دربار معرفی میشوند که نه از نام پدر نامی و نه از شهرت خانوادگی اثری دارند . بلکه بخاطر کارنامه های تاریخی خود یاد می شوند که از انجمله :

ملاله :

تاریخ افغانستان اگر نام مردان دلیر و قهرمان را در قلب خود جاداده اسمای زنان مبارز و وطنپرست رانیز در قلب خود زنده نگهداشته است هر وقت از مرد قهرمان نام برده می شود حتمی زنی هم در پهلوی او استاده و مشعل مبارزه را بدست دارد . لهندا هر وقت یادی از میدان کارزار دشت سوزان میوند می شود . هر وقت سیمای تابناک سردار محمد ایوب خان در تاریکی های مرگبار قرن نژده افغانستان صفحات تاریخ را منور می سازد صدای رسای ملالی افغان نیز به گوشها طنین افکن میشود که میگفت :

که په میوندکی شهید نه شوی زمالالیه بی ننگی به دی ساتینه
این اواز روح خفته انسانهای حساس و مبارز را بیدار کرده و تکان داد . بلی همچنانکه در تاریخ ازادیخواهی فرانسه ژاندرک بدور شمع وطن پروانه وار سوخت و خاکستر شد . همانگونه که او در میدان نبرد با دشمن دلیرانه جنگید شکست نخورد و الهام بخش مبارزات ازادیخواهی اروپا گشت . ملالی این دختر مبارزپشتون نیز شکست ناپذیر بود . الهام بخش آزادی و مبارزه بود در مقابل استعمار انگریز جنگید و قوای درهم شکسته و جوانان را دوباره جمع کرد و با نعره های دلیرانه روح شجاعت و دلیری را در آنها دمید با وجودیکه دشمن ناجوا نمردانه اب آشامیدن را بر رخ مجاهدین افغان بسته بود درین میدان کربلا مردانه جنگیدند و بخون دشمن متجاوز و استعمارگر عطش خود را فرو نشانددند .

گویند وقتی انگریزان تا دریای اتک پیش آمدند آتش حرص و اذ آنها زبانه کشید و بسوی افغانستان نظر دوختند و منتظر فرصت نشستند تا اینکه امیر شیرعلی خان به مزار رفت و انجا بمرد پسرش محمد یعقوب خان بجایش نشست و با انگریز ها جنگهای زیاد نموده انگریز بالاخره کمر به تسخیر

قندهار بست و لشکر مجهز با وسایل گوناگون را سوی قندهار گسیل نمود سردار محمد ایوب خان برادر محمد یعقوب خان نیز خود را برای مقابله آماده ساخت و از هرات بسوی قندهار در حرکت شد هر دو قشون در چند کیلو متری شهر قندهار در دشت معروف میوند باهم مقابل شدند .

درین میدان زنان پشتون نیز شوهران و فرزندان و برادران خود را تنها گذاشتند يك عده به جهت رسانیدن كمك (اب رسانیدن و تهیه غذا) دست بكار شدند ، يك عده دیگر که از انجمله می توان ملالی را نامبرد تفنك ها به شانه ها انداختند و چون شیران کرسنه داخل میدان شدند نه تنها شجاعتی نداشتند بلکه جوانان مایوس و عسکر ازهم پاشیده رادوباره جمع کرده و بر دشمن حمله کردند و شاهد موفقیت را باغوش کشیدند .

نقل می کنند که در یکی از روزهای خیلی سوزان و گرم تابستان در ساعات چاشت که هوا خیلی گرم و سوزان بود و دشمن هم ناجوانمردانه آب آشامیدنی را بند کرده بود جوانان افغان از تشنگی و خستگی به شکست مواجه شدند و نزدیک بود که جوانان افغان دست از جنگ بردارند درین میان دختر مبارز افغان (ملاله) بیرق را بلند کرد با صدای رسا گفت :

(ای مردان شجاع پښتون) :

که به میوند کی شهید نه شوی ز مالالیه ! بی ننگی له دی ساتینه

این نعره ، نعره انسانی نه بلکه ندای ملکوتی بود که از اسمانها بسوی زمین آمده و چون صور اسرافیل روح تازه بجوانان پشتون دمید اعضای خسته و کوفته آنها را بحرکت و جنبش آورد تشنگی و خستگی حتی خود را فراموش کردند با يك نعره (الله اکبر) گویان داخل صفوف دشمن شدند. قلب دشمن را شکافتند و جنگ خونین کردند. فاتح میوند شدند و افتخار ابدی را کماهی کردند .

ملاله در حالیکه خود نیز سر بازی میکرد غرض تشویق و تحریک جوانان افغان لندهای ذیل را با اواز بلند میخواند :

خال به دورور په وینو کښېږدم

چی په بشین باغ کی سور گلاب و شرموینه

خاطره این حادثه را يك عده شاعران چنین زنده نگهداشته اند :

به میوند کی کړندی مرگ یی مې کړو ده ژوندی

بلی او شهید شد ظاهرا از بین رفت ولی درس مبارزه و قهرمانی او را تا

افغانیان زنده اند مشعل راه خود ساخته از آن پیروی می کنند .
شاعر دیگر گوید :

پښتنه وه بسی مثال دا ملاله وه ملاله
جای دیگر شاعری از خود سوال می کند .
میوند را که فتح کرد ! خودش در پاسخ میگوید (ملاله)
نه زر ها زلمی ورغلی تر کماله (۱۵۸) .

نه یوه نره ملاله میوند واله
ما در حالیکه شجاعت و سر بازی و قهرمانی جوانان افغان را در جنگ
میوند با افتخار و قدردانی یاد می کنیم میگویم «زنده باد فاتح میوند ملاله»
گل ناره انا :

گل ناره انا زن وطنپرست و مبارزیکه در يك قبیله نیمه کوچی در خانه
یکی از نواسه های صابر بدنیا آمد. پدرش سلیمان نام داشت و مادرش
دختر یکی از قبایل پشتون منطقه چکری خورد کابل بود. چون دیگر
زنان افغان از نعمت سواد بی بهره بود، زیر شرایط جامعه وقت تعلیم و تربیه را
برای مردان ننگ می شمردند چه رسد به باسواد ساختن زنان. ولی
آنچه آموخته بود درس شهادت، دلیری و فدا کاری بود که از مکتب
نیاکان بارث برده بود و من حیث زن مبارز در میان اقوام و وطن خود معرفی
کردید.

اوزن بلند قامت، قوی هیكل و تنومند بود، لباس ساده می پوشید و
همیشه دستمال گل سیب به کمر می بست چون مردان دربار بندی
و انتقال اشتران با پدر و پدر کلان خود کمک میکرد همیشه پای پیاده طی
طریق می نمود، لهذا زمانیکه کمر به مبارزه بست در انتقال مهمات مهارت
خاصی نشان میداد .

گل ناره از انگریزان و استعمارگران سخت نفرت داشت و همیشه
انزجار و نفرت خود را با خواندن لندی های حماسی و ملی اظهار میکرد. او
جوانان را تشویق میکرد تا متحد گردند و چونی عسکری در آن نواحی ساخته
شده بود از بین ببرند گل ناره انا فعالیت خود را فقط درین نقطه متمرکز
ساخت ، که بهر قیمت شود مرکز تعلیمی انگریز از منطقه درویش از
بین برود. زیرا که انگریزان تنها در داخل چونی زندگی نمی کردند بلکه به

بهانه های مختلف در دیگر مناطق چون کلنگار، پل علم و غیره برای خریداری ازوقه خود و حیوانات خود به کشت و کذا رمی پرداختند مردم از عمل شان شدیداً به تکلیف و متاثر بودند. تا اینکه گلناره انا موفق شد پلانی طرح نماید و یک عده کثیر جوانان را در قلعه صابر جمع نموده به عملی ساختن طرح خود بانها مذاکره کرد.

او در مجمع جوانان گفت که شب هنگام بر منطقه درویش شبخون بزنیم و درویش را پناگاه خودسازیم، جوانان را این طرح خوش آمد. در یکی از شبها گلناره انا در پیش و جوانان در عقب بسوی درویش که تقریباً ۴ میل فاصله با کلنگار دارد در حرکت شدند. و حالیکه انگریزان مست باده نوشی بودند و خبری از جریان نداشتند. گلناره انا و جوانان مبارز حمله سختی بر چونی نمودند گرچه یک عده جام شهادت نوشیدند ولی در عوض چونی با همه پرسونل آن از بین رفت و مرکز تعلیمی انگریز بخاک یکسان شد. گلناره انا زخم برداشت ولی بزودی صحت یاب شد و رسمادر قطار مبارزین ملی شامل گردید. در تهیه کردن مواد غذایی بلب نمودن جوانان مبارز در منطقه سهم فعال گرفت و فعالیت منظم داشت. در یکی از زدو خورد ها زخم مهلکی برداشت و شهید شد او عقیده داشت که بردشمن مستقیم حمله ور گردد، زیرا زنان پشتون میگویند.

پر مور چل نیغ ورلحه قیت نشی

بنایسته حلمی له مرکه خنک نه کری مینه

میرمن اکرم :

زن با شهامت و فداکار یکی در تاریخ مبارزات ضد استعماری و آزادی خواهی سمبول اراده و وطنپرستی یاد می گردد. خانم مردمبارز و قهرمان (اکرم شهید) است. در سال ۱۸۲۱ ع زما نیکه قوای متجاوز و استعمارگرانگلیس بر کند هار حملات پیهم می نمود، مردانه قیام کرد، فریب رشوه و وعده و وعید های دشمن را نخورد، منافع ملی و وطنی را بر همه مقدم و مرجع دانست تا آخرین رمق حیات جنگید و انگریز را در قندهار شکست داد و بسوی دهر او رفت و نیز و های ملی و وطنپرست را جمع کرد و آماده مقاومت گردید و مانع پیشروی انگریزان شد.

انگریزان با تدبیر فتنه گرانه خود این مرد قهرمان را غدارانه در خانه

اش دستگیر کردند به کندهار آوردند و در عقب مقبره احمد شاه درانی به توپ پرانندند. او جام شهادت نوشید ولی درس مبارزه را به دیگران اموخت دشمن گمان داشت با شهادت اکرم فتنه ملی خاموش گردید، بی خبر از آنکه هر قطره خون شهید يك مبارز می زاید و اتش مبارزه را کلو نتر و شعله و رتر میگرداند، خون اکرم شهید نیز بی اثر نماند، زن مبارز و قهرمان اوبجای اینکه بر جنازه شوهر روی را بنچادر پنهان کرده فریاد و ناله سردهد، اتش خشم و غضب و سیاهی غم و ماتم را با کنار زدن چادر تسلی کرد و بفکر انتقام خون شوهر کمر بست. این زن فاضل و دانشمند يك عده دیگر زنان و دختران را اعم از پیرو جوان را گرد خود جمع کرده، خطاب با آنها گفت (امروز ماتم و سوگواری بر مرگ فرزند، شوهر، برادر و پدر ماتم نیست، فضای ملك را ماتم عمومی و ملی فرا گرفته، دشمن به کوه ها و دره های ما سنگر گرفته، بخاك مانجاوز ندوده، خون جوانان، پیران و اطفال بیگناه ما را می ریزند سعی می کنند که احساس وطنپرستی و غرور ملی ما را پایمال کنند. به خاطر مبارزه برحق بر ما می تازند، فیر می کنند و ما را به خاك و خون می نشانند.

باز به اواز رسا همه مردان و زنان را مخاطب قرار داده می گفت (برادران و خواهران: امروز در خانه احمد شاه با ما ماتم آمده فرنگی در خانه ما بر خاك پاك ما حمله کرده است، اگر شما غیرت دارید برخیزید، شمشیر ها بدست گیرید و دشمن را از خاك برانید).

این اواز سحر ناك اثر خود را بخشید و جمعیت کثیری زیر بیرق ملی جمع شدند و برای ازادی خود کمر بستند. این پنبسته که بنام (پنبسته بی بی) یاد میگردد بر اسب شوهر قهرمان خود سوار شده، بیرق آزادی را بدست گرفته پیشا پیش همه براه افتاد و در ارغنداب به غازیان چنین خطاب کرد (فرنگیها با اسلحه مجهز هستند که ما و شما از شناختن ان عاجز هستیم مگر ما ایمان داریم و طاقت ایمان و قربانی مؤفقیت حتمی از آن ماست ما فرنگیها را می رانیم و تا وقتی به مبارزه بر حق و عادلانه خود ادامه میدهم که همه فرنگیها خاك ما را ترك گویند).

در اثر رشادت این زن مبارز بود که قوای ملی در مقام ارغنداب با

لشکر مجهز دشمن سخت دلیرانه جنگیدند و دشمن را شکست دادند . مرحوم قاضی عطاءالله در باره این زن قهرمان چنین می نویسد (درین جنگ زن مبارز اکرم شهید باشجاعت تمام يك قوه بزرگ غازیان را در میدان جنگ بر علیه انگریزان به مبارزه تشویق کرد و به جنگ گماشت .) لیفتنت ریفری باین واقعه اشاره کرده می گوید : وقتیکه دشمن نزدیک شد (مقصد افغانها) در پیشا پیشرو صنف در مرکز يك چیز سفید به نظر آمد که با طرف ان سرداران ، ملاها ، صاحبان دهات و نشان زن ها جمع شده بودند ، بعداً معلوم شد که این زن شجاع و با اراده بیوه اکرم خان است که پرده را کنار گذارده و از چادر زنانه بیرون شده در صف اول به سواری اسب شوهر خود ایستاده بود و بیرق شوهر را بدست ، قبایل را به دور خود جمع کرده بود .»

بالاخره این زن شجاع در راه خدمت بوطن ، در راه مبارزه علیه استعمار ، استشهادر استبداد و بخاطر عشق به میهن درین جنگ مقدس جام شهادت نوشید ، روح او شاد باد .
غازی ادی :

یکی از فعالترین زنان در جنگ دوم افغان و انگلیس ادی غازی بود که در باره او روایات و نظریات مختلف موجود است بعضی از مؤرخین را عقیده بر این است که غازی ادی زنی بود از وردك و برخی می گویند که وی از سمت جنوبی بود ، همچنین در باره مرگ وی نیز اختلاف موجود است ، بعضی ها معتقد اند که غازی ادی پس از جنگ دوم افغان و انگلیس در زمان امیر عبدالرحمن خان در قید حیات بود پس از يك دوره زندگی ابرومند به مرگ طبیعی مرد ، و لم بعضی دیگر به این نظر اند که غازی ادی در جریان جنگ در کابل به شهادت رسیده . البته خطر مغایله این غازی ادی با غازی ادی که در مشرقی جنگ اول افغان و انگلیس سهم داشته موجود است .

هویت این زن شجاع را از زبان ملك ریش سفید و معمر سلیمان خیل چنین نقل میگردد . ملك میگوید : این زن از مردمان ده نشین سلیمان خیل کتواز بود اسمش (العاسی) دختر یکی از غربای قریه انجا بود . شوهرش حبیب الله نام داشت و در قریه بنام (حبیب اکا) شهرت داشت بعضی ها



اورا بخاطر کبرسن (لوی اكا) خطاب میکردند از ثمره این ازدواج يك پسر بنام خایسته (نبایسته) بدنیا آمد بعد از آن الماسی را بنام مادر خایسته (خایستو ادی) یاد میکردند. پس از اشتراك در جنگ دوم افغان وانگلیس لقب غازی ادی برایش داده شد.

قرار گرفته ملك قریه غازی ادی دارای قامت بلند و چهره گندمی و سیمای برا فروخته داشت و حیل و عیبانی می نمود. با وجودیکه شصت سال داشت ولی از برکت ایمان و اراده قوی جوان و تازه به نظر میرسید. ادی غازی پیوسته کارد بزرگی به يك طرفش و تفنگ پنامپر که قرار روایت همکارا نش در جنگ پیوا پسرش به غنیمت برده بود با کار-توس های سربی به طرف دیگرش اویزان دیده میشد. او همیشه بیرق كوچك آزادی را که در نيزه ای از چوب بلوط نصب کرده بود با خود میداشت و در جنگها هنگام پیشروی قوای افغانی بیرق را بزمین می‌خلانید تا صفوف عقبی از پیشرفت پیش‌قراولان آگاهی حاصل کنند.

قرار اسناد تاریخی شجاعت و دانش این زاندارك افغانی در جنگ مخصوصا در محاربات قلعه قاضی، کوه قروغ، چهاردهی، چهاراسیاب و سنگ نوشته و هجوم کوه اسمائی بعدی بود که حتی قشون مبارزین افغانی قیادت او را پذیرفته، تحت قومانده و پلان او حرکت میکردند.

غازی ادی در جنگ پیوا شوهر و پسر خود را از دست داد و چون دیگر زنان مبارز پشتون به شیون و فریاد پناه نبرد او به مصداق لندی ذیل: مبارکی را کړی عالمه

بدون اینکه از دیدن صحنه شهادت شوهر و پسر خود متأثر گردد و معنویات خود را ببازد تفنگ و قطار کار توس پسرش را برداشته بوسید و

داخل جبهه گردید و به حدی در جنگ از خود دلاوری و شجاعت نشان داد که حتی رشادت و حرکات رزمی او سبب رشك و غیرت سایر مبارزین شد.

در جنگ چهاراسیاب و سنگ نوشته قوای دشمن که از دو طرف داخل کابل گردیدند مبارزین ملی نیز به دسته ها تقسیم شدند و طبق پلان منظم به پیش رفتند. باید خاطر نشان ساخت که پس از وفات امیر شیرعلی خان و امارت محمد یعقوب خان، قوای دشمن از سه محاذ سرحدات

افغانستان را عبور کردند. از دیره‌غازی خان به راه بولان، کویته، کوژک و چمن به قندهار داخل شدند، از پشاور به راه جمرود، علی مسجد و دکه به جلال آباد سر از یر شدند و هم خواستند از طریق کوهات به راه تل و بیواړ، جاجی میدان و خوست و لوگر، کابل پایتخت افغانستان را اشغال نمایند. بدین ترتیب سپاه دشمن در ۲۱ نوامبر ۱۸۷۸ مطابق ۳۰ عقرب ۱۲۵۷ ش داخل خاک افغانی شدند ولی با مقاومت شدید مبارزین ملی روبرو گردیدند. از هر طرف مبارزین ملی، با قوای خود متحدانه بسوی کابل در حرکت شدند و دسته دسته تحت فرمان مائدهی محمد جانخان وردک می‌پیوستند. درین معرکه صد ها زن افغان نیز حصه گرفتند که از آن جمله ۸۳ تن آنان کشته شدند. این زنان مبارز از زرمّت، وردگ از طوایف مختلف صافی، غلجائی، مشرقی و شمالی بودند که غازی ادی نیز یکی از آنها بود.

این زن شجاع چنان مهارت از خود نشان داد که به جرات مردان افزود و در همین جنگ بود که قوای متجاوز شکست خوردند و جز قوماندان اعلی و چهل سوار انگلیس بقیه همه تلف شدند، تاریکی شب مانع پیشرفت جنگ گردید فردای آن مبارزین تگاوونجرو (تکاب و نجراب) به قیادت محمد عثمان خان صافی وارد کابل گردیدند بر کوه اسمائی سنکر گرفتند. درین جنگ سخت محمد عثمان خان با یک عده مبارزین ملی به شهادت رسیدند. روز سوم محمد جانخان عسکر را بدو دسته تقسیم کرد یکی بطرف کوه شیر دروازه و دیگری بطرف قلعه شیر پور. این دو دسته از کوه به استقامت قلعه شیر پور پائین شدند غازی ادی نیز در همین دسته بود. غازی ادی بر علاوه اینکه می جنگید به اواز رسا باخواندن لندی های حماسی جنگاوران را بیشتر به سربازی تحریک می کرد. رقتی قلعه فتح شد متوجه شدند که غازی ادی بر زمین روبه آسمان افتیده، تفنگش را برده اندولی بیرق آزادی همچنان در دستش بود.

به قول مؤرخین معاصر زیارتیکه در سر سرك کارته پروان موقعیت دارد قبر غازی ادی است و لوحه سنگ مزارش به امر اعلیحضرت امان الله خان غازی ساخته شده است (۱۶۰).

میرمن سپینه زن شاعر و مبارز :

از جمله سخن پردازان مبارز که اسپ تیز تمک احساسات و عواطف
اواز قله های شامخ کوه های پراپامیزاد بلندتر اوج گرفته واز پیچ
وخم دره های صعب العبور هندوکش و دشت های وسیع باگامهای فراخ طی
طریق نهوده با ازادگی و ازاد منشی زندگی کس کرده بود
از استعمار و استعمارگر از انانیکه بر دیگران ظلم روا میداشتند
نفرت داشت. میرمن سپینه است و قتیکه لشکر قاچاری شهر ازاده
هرات را در محاصره گرفت این بلبل آزاده که خود را در حصار هرات
اسیر دید تاب نیاورده فریاد برآورد که جوانان وطن گردهم جمع شوید و
برای شکستن دشمن دست اتحاد دهید. مردانه بجنگید. نه تنها نشو-
یق به جنگ و مبارزه میگرد بلکه جزئیات سربازی این جوانان را به
نظم آورده در قالب الفاظ زیبا و دلکش ترسیم نمود.
او میگفت :

غلیم پر شهر بیا هجوم راوری مخ تی ولاپردی یار محمد پیآوری
صحنه های سربازی را چنین تمثیل می کند :
راسه چی تاته حکایت کومه دسدوزو دسلطنت کومه
دپښتنو توری به تل خلیدلی ددښمن سترگی له بریښناوی پندی
دوی وومیرونه پښتانه توریالی پرنگه تینگ و و دوطن ننگیالی
چی به یی توره له نیامه وکښه غچ او کینه بی له ایامه وکښه
این زن مبارز و شاعر که سپینه نام داشت. دختر نور محمد خان
الکوزائی بود و در زمان حکومت وزیر یار محمد خان در اطراف هرات می
زیست گر چه سال تولد و وفات او معلوم نیست ولی از خلال اشعار
حماسی او که در دست است پیدا است که در وقت محاصره هرات توسط
قاجاریان این اشعار سروده شده می توان حدس زد که در سال (۱۲۵۵هـ)
در قید حیات بود. این شخصیت ملی و شاعره مبارز همه واقعات جنگ و
چگونگی فداکاری جوانان افغان و وحشیگری های دشمن را به چشم دیده
و طی اشعار زیبا و دلکش جزئیات آنرا تشریح نموده است که گر چه سالها
از عمر آن جنگها میگذرد ولی برای نسلهای افغان در هر وقت و زمان چون

مشعلی راه مبارزه را علیه متجاوزین تابناک و روشن میسازد. لهذا مردم افغان زمین بوجودش مباحث می کنند و روحش را شاد میخوانند. اینست نمونه اشعاری چند از او که از کتاب پبستنی میرمنی تألیف استاد بینوا اقتباس گردیده.

لمری خبنتن دتول عالم ستایمه	بیا می رسول اکرم ستایمه
دروډ په واړو اصحابانو دی وی	دپاک نبی پرېشو یارانو دی وی
دی و استاخی دکونینو بادار	په دوه جهانہ دنیانو سردار
دکنهگار وشفاعت کوینه	رحم پر خپل خسته امت کویه
بیا منقبت د ابوبکر وایسم	صدیقی نوم په صداقت یی ستایم
دی لمری یارو دخوند د رسول	په لوی دربار به دوه جهانہ مقبول
په یارو غار دپاک نبی دی مشهور	توره تیاره یی په اوارو ده پور
دوهم فاروق عمر خدای ته نزدی	دعدالت یی پر جهان ننداری
شور ودنیل یی له پرتمه کبته	مره کافران دده له ډیر هیبته
دعدالت دوره یی هسی کاری	چه لاریږدی به ځینی زړه دزمری
دریم عثمان ذی النورین	هم وجامع دپاک قران داکبر

* * *

حلم و حیاکی بادار دامست،	این عفان موشو سردار دامت
خلورم یار بشیر خدای و کرار	علی حیدر وتل په لاس ذوالفقار
دخیبر وری ذوالفقار ته ومات	په بریش دتوری تل وړک ظلمات

* * *

بیانو کومه په خوښی په عزت	دپاک نبی داصحابانو صفت
چی دوی وه ستوری پر اسمان خلیده	تلوه خوشحاله پاک نبی یرلیده
خدای رحمت دی وی بر دوی تراږد	خالق دی عفوکی په دوی زموږ ږد
راسه چه تاته حکایت کومه	د سدوزو د سلطنت کومه
په جنګ کی هر یوغت لکه شین زمری	دسدوزو هر زلمی بریا لی

د هرات خواه د غلیمه خالی.	دلته خبره ده هوسا ئی خوشحال
تول پښتانه په اتفاق وو ولاړ	کارد دشمن ددوی له لاسه ویجاړ
چی د پښتون زلمی په خوب کی دشمن	ولیدله ویری به یی رپرږد په بدن
زمونږ پښتانه لکه زمری جنګیری	دلی دوینو پر حصار، بهیږی
هرات په وینو د پښتون شو گلرنگ	پشتون زخمی دی د غلیم په خدنگ

هرات زموړدی زموړ کور دینه زموړ نغری دی زموړ گگور دینه
 په غیرت چی مو ناموس خوندی دی نوم دپشتون نوم دا ولس خوندی دی
 زلموچه واوریدی ناری غلبلی له یار محمد او کامران دلی
 له کلا وواته زمریانو په خیر پر دښمنانو ئی جوړ کړ ناتار
 سرو نه یی غوخ کړه ددشمن په توره مور یی کړه پر غلیمانو بوره
 دشمن شومات راغی دوران دکامران دیار محمد دبری ستوری خلان
 از خلال ابیات فوق بر می آید که این شاعر مبارز و ملی داستان مفصل
 را در چند صد بیت به پشتو نظم نموده که به حمد و نعت بشکل مثنوی
 شروع میشود و از آن پس از درایت و کاردانی شاهزاده کامران و وزیر
 یار محمد خان تمجید و توصیف میکند. گرچه بدبختانه دیوان اشعارش در
 دسترس نیست تا بتوان قضاوتی درجهان بینی او کرد، مگر از چند بیت
 محدودیکه بدست آمده چنین نتیجه گرفته میشود که این زن فاضل و
 دانشمند در عین حالیکه در علوم دینی مطالعه داشته در عمق زندگی
 ، عنعنات و تاریخ پشتو نها نیز وارد بوده است .
 بی بی صاحبه :

بی بی صاحبه خواهر حافظ رحمت خان پریخ (روهیله) بود که در روهیل
 کهند هند حکمرانی داشت برادرش هنوز زنده بود که شوهرش مرد
 و پنج پسر او برایش باقی ماند که البته تربیت و پرورش پسران او را
 حافظ رحمت خان به عهده داشت . این زن شجاع و وطن پرست همیشه
 فرزندان خود را بر علیه دشمن تحریک و تشویق میکرد و از موجودیت
 استعمار گران انگریزی و مرهتی در خاک و وطن خود شدیداً نفرت داشت
 و همیشه نفرت و انزجار خود را اظهار میکرد .

او که در محیط و ما حول خود همیشه با مردان مبارز شجاع عالم
 و فاضل معاشر بود لهذا بروح او نیز اثر گذاشته بود همچنان برادرش
 (حافظ رحمت خان) پشتون پاک، شجاع و عالم بود در تربیت خواهر زادگان
 تعلل نورزیده بود . بی بی صاحبه نیز در شجاعت دست کم از برادر نداشت،
 گویند در جنگی که بین شجاع الدوله و انگریزها با حافظ رحمت خان و پشتون
 های روهیله در سنه ۱۱۸۸ ق در گرفت و در آن میدان حافظ رحمت خان

با يك عده از جوانان پشتون پس از آنكه مردانه جنگیدند شهید شدند، پسران بی بی صاحبه پس از ختم جنگ نزد ما در برگشتند مادر بجای آنكه از دیدن فرزندانیکه سالم از میدان کار زار برگشته اند مسرور شود خوشحال نشد بلکه با قهر و غضب گفت: «عجب است كه مردان فداکار و مبارز و وطنپرست در میدان به شهادت رسیدند و به مادران خود سرخروئی و سعادت کمائی کردند و شما ها همه زنده و سالم برگشتید معلوم است درس شجاعت و مبارزه را قسمیکه شاید و باید برایتان نداده بودم ورنه این افتخار را کماهی میگردم» او كه همیشه حسرت مادرانی را میخورد كه فرزند خود را در راه وطن قربان می کنند و برین عقیده بود .

ارمان دی نكری هغه میندی

چی خپل زامن د وطن لار کی قربان کړینه

خود را شکست خورده یافت در حالیکه بر مرگ برادر مباحثات میکرد. بر زندگی فرزندان حسرت میخورد. بنابر این با پسران باروی خوش حرف نزد و تا زنده بود نخواست آنها را ببیند زیرا فکر میکرد فرزندان شجاعت لازم را در مقابله انگریز از خود نشان نداده اند. آنچه از مال و ثروتیکه داشت همه را فروخت و در شهر بریلی مسجدی آباد کرد كه تا امروز در همین محله مسجد او بنام خودش مسجد بی بی صاحبه یاد میشود (۱۶۱).

مرحومه بخت نامه :

از جمله زنان مبارزیکه در تاریخ نامی از خود گذاشته و در مبارزه ضد استعماری استبدادی و زورگوئی همگام با شوهر خود مقاومت میکرد. میرمن بخت نامه است كه به قوم كاكړي (سنجر خیل) بود و در قلعه سیف الله (۱۶۲) می زیست .

زمانیکه انگریزان شوهر او را بخاطر مبارزه بر حقش زندانی کردند، این زن شجاع در روز روشن با تفنگچه ئی كه با خود داشت، یكنفر انگلیسی و یكنفر سك را هلاك كرد. بنابرین او را هم زندانی كردند كه تا امروز از شجاعت این زن فداکار و مبارز در خواندنها و آوازهای كه بنام (كاكړی غاړو) یاد میشود از وچنین یاد می کنند :

سور (۱۶۳) دی می کی سکزخمی بخت نامی خان دکر غازی
 قام دپری پسی شی په نیمی بخت نامه مچ له وپی پیکي (۱۶۴)
 ورور به کړو پیسه پیسه مچ له دی نه وپی بخت نامه (۱۶۵)
معصومه ترور : (۱۶۶)

در سال ۱۸۹۷ زمانیکه انگریزان دره سوات را باز نموده بارانی زائیهها
 معاهده امضا کردند برای بار دوم روی به سوی مالکند نمودند. درین
 جنگ لشکر انگریز به سرگردگی جنرال میکلی، جنرال بیلد و کرنیل
 رید اداره میشد، که از انجمله کرنیل رید از طریق خاک رانی زائی
 ها بر اتمان خیل حمله ور شدند که این جنگ تاریخی بنام جنگ دوم
 مالاکنده اشتها دارد. درین جنگ خونین مردان و زنان مردم رانی زائی
 سوات خاموش نه نشستند بلکه مردان و زنان دست اتحاد بهم دادند
 و برای مقابله آماده شدند. زنان از یکطرف غذا و مهمات جنگی به
 جبهات میرساندند و از سوی قطار و روزه ها را بدو طرف گردن
 انداخته به سنگر بالا می شدند و شبانه بر اردوگاه دشمن شبخون
 میزدند که از انجمله کار نامه های (معصومه ترور) این زن مبارز پشتون
 تا ابد صفحات تاریخ را رنگین ساخت و خاطره او روشنگر مبارزات زنان
 است.

از نام پدر و اجدادش چیزی در دست نیست ولی شجاعت و شهامت
 او را بهتر است از زبان حاجی کشمیر خان ساکن لوند خور قریه مسکونه
 او بنویسم (نام معصومه ترور در بین غازیان و جنگاوران پشتون بخط
 زرین نوشته و ثبت گردیده است). ۱۶۷.

مستوره :

از جمله زنانیکه در قرن نژده در مبارزه ضد استعماری مستقیم سهم
 گرفت ولی متأسفانه راجع به سوانح و چگونگی او معلوماتی در دست نیست
 یکی هم دختر میر بچه خان کوه دامنی است که بنام (مستوره) یاد میشد.
 این مستوره زمان گرچه تفنگ به شانه نه انداخت، در میدان نبرد
 داخل نشد، مگر سهمی که او گرفت بالاتر از شجاعت او در میدان معرکه
 است، زیرا او بود که يك عسده قهرمانان را از گرسنگی و هلاکت
 نجات داد باین معنی که از کدام شخصی خانه پدر خود ارد خوراکه

فامیل خود را بیرون کشید و مقداره ده سیر خانه وار تقسیم کرد و زنان قریه و دهکده خود را مصروف ساخت تا نانها را بپزند، بعد نان ها را در پوست های گاوی پیچانید تا سخت نگردند، انگاه بایک گروه زنان مبارز دیگر مشکهای اب و دستر خوانهای نان را گرفته به جبهه رسانیدند که البته این کار آنان نه تنها جنگاوران را از مرگ کر - سنگی نجات داد بلکه همت این زنان غیور روحیه قوی و عالی جوانان را بیش از پیش تحریک نموده آماده پیکار جدی نمود.

یکی از زنان دیگر که در جنگ دوم افغان و انگلیس قیمتی ترین زیورات و دارائی خود را برای خریداری اسلحه به مبارزین ملی داد و ازین راه سهم خود را منحیث زن افغان در برابر استقلال و آزادی خاک و وطن خود صادقانه انجام داد یکی از دختران امیر شیرعلی خان بود که متأسفانه نام او ذکر نگردیده است ولی خدمات او را تاریخ ملت افغان تازنده است در قلب خود گرامی میدارد.

زهره :

در جریان مبارزات شجاعانه ضد استعماری زنان افغان نباید از زهرای عاشقانی و عارفانی چشم پوشید. این زن شجاع گر چه خود در میدان نبرد نرفت ولی محبوب ترین کسی خود را در لحظات خیلی حساس زندگی (در شب عروسی) طعنه زد و برای مرگ و شهادت در جنگ با انگریز فرستاد، او میدانست که محبوب جوانش زنده برنمیگردد ولی در برابر قضاوت و محاکمه و جدان وطن را بر محبوبش ترجیح داد او را فرستاد. عبدالله نامزد جوان خود را در شب عروسی تشویق کرد و گفت: (همه جوانان امروز دستان خود را با خون دشمن حنا می بندند ولی تو بر تخت عروسی نشسته دستت را با گیاهی سرخ میکنی) از شنیدن این کلمات عبدالله به شورش افتاد با محبوبه خود وداع کرد، کرچ و سیلاوه اش را برداشت و بجنگ رفت با دیگر مبارزین پیوست روز دیگر که مبارزین دشمن را در نزدیک زیارت عاشقان و عارفان شکست داده تا شیرپور تعقیب نمودند، جسد بیجان عبدالله را نیز به درب خانه شان به پیر زنی که مادرش بود سپردند. پیر زن که از یکطرف جدائی همیشگی فرزند و از سوی دیگر وحشت تنهائی سرا پایش را

می لرزاند ولی مغرور برجسد مبارزشهید استاده بود صدای زهرا اورا بخود آورد که میگفت (مادر فکر نکن عبدالله اگر شهید شد فرزند دیگری (اشاره بخود) در پهلویست استاده تا جان به تن دارد خدمتگار تو خواهد بود . زیرا خدمت مادرغازی وشهید دینی است بر گردن من.) قرار وعده زهرا تا وقتی که زنده بود دمی از خدمت مادر عبدالله نیاسود وقتی بمرد جسد اورا درپهلوی محبوب شهید ش (عبدالله) دفن کردند ولی نام او وخاطره اودر سینه هر وطن دوست جای دارد ولی زنان افغان اورا می ستایند و برای همیشه "گرامی میدارند .

زنان بلوچ :

در جنگهای میهنی و استقلال طلبی در افغانستان باید به صراحت اظهار داشت که همیشه وحدت و یکپارچگی در بین تمام ملیتها، اقوام و قبایل اعم از کوچک و بزرگ موجود بوده و هست، همچنانکه در میدانهای نبرد زنان و مردان بدون تبعیض و امتیاز داخل میدان معرکه شده و در عقب سنگرها جای می گیرند و یکی به کمک دیگری می شتابند ملیتها و اقوام نیز دست اتحاد بهم داده و چون جسم واحد از وطن خود دفاع میکنند، دشمن خاك، وطن و نوامیس ملی را از وطن خود می رانند و با آزادی و غرور چون کوهپایه های هندو کش سر بلند و بافتخار زندگی می کنند به منظور مصداق ادعای خود اینك نمونه ی چند از ان عده زنان با شهامت ملیت باوقار و با ارزش بلوچ را معرفی می کنم که خوشبختانه سوانح و کار روائی های شان هنوز در دسترس مانده است.

۱- بی بی گنجان : این زن مبارز خانم میر محراب خان شهید است که در تاریخ مبارزه ضد استعماری و تاریخ قوم بلوچ فصل خاصی دارد. این زن مبارز همیشه با شوهر خود در میدان های نبرد و قهرمانی یکجا می بود. وقتا که انگریزان در سال ۱۸۳۹ ع میخواستند ارزوهای شوم استعماری خود را با چرب زبانی ها و پیشکش کردن هدا یا و وعده و وعید

نقش و موقف زنان در مسیر تاریخ:

های حيله گرانه بر محراب خان بقبولاند زمانیکه این نيرنك کارگر نیفتاد و از طرف این مرد مبارز و آزاده همه ارزو های دشمن بر باد رفت با قوای مجهزی که دارای انواع و اقسام وسایل حربی بود به قلات حمله کردند .

درین میدان مبارزه برحق بلوچان و ادعای ناپاک انگریزان تنها مردان به مقابله نپرداختند بلکه زنان نیز در پهلوی مردان شمشیر بدست گرفته برای مقابله برآمدند ، که بی بی کنجان یکی ازان جمله است. این واقعه تاریخی که در ماه مبارک رمضان بوقوع پیوست بی بی کنجان و شوهرش میر محراب در حالیکه روزه دار بودند تاوقتی بجنگ ادامه دادند ، تا که گلوله های دشمن دیوارهای شهر را بڅاك یکسان کرد و شخصیت مبارز میر محراب خان به شهادت رسید . چون میر محراب خان به شهادت رسید . بی بی کنجان زحیری لشکر بلوچ را خود به عهده گرفت و تا وقتی بجنگ ادامه داد که همه مهمات او خلاص شد بالاخره نسبت نداشتن وسایل کافی جنگی به عقب نشینی مجبور گردید (۱۶۷) .

۲- بی بی مریم : مادر نصیر خان بلوچ که مدت ها مقام خانی و حکمرانی

قلات را به عهده داشت نصیر خان بلوچ که یکی از خوانین مقتدر و دلاور بلوچ بود که پس از مقابله با احمد شاه درانی شکست خورد و معاهده ئی به امضا رسانید که هر وقت احمد شاه بابا با بیگانه داخل جنگ میکرد میر نصیر خان عسکر امدادی با و میر ساند ، روی همین اصل در سال ۱۷۷۹ ع که احمد شاه درانی برای مقابله با علی مردان خان امدادگی جنگی میگرفت ، میر نصیر خان بیست و چار هزار نفر از مردان دلاور و جنگی بلوچ را تحت قیادت احمد شاه کبیر سوق داده ، بی بی مریم مادر نصیر خان نیز دوشا دوش جوانان بلوچ بمیدان رفت . درین جنگ علی مراد خان کشته شد و موفقیت ازان احمد شاه گردید و چون بی بی مریم شخصاً به کمک احمد شاه درانی شتافته بود ،

لهذا پادشاه پس از ختم جنگ به عیادتش رفت و بخاطر شهامت و بزرگواری که از خود نشان داده بود او را (مادر) خطاب کرد . (۱۶۸)

۳- میرمن بیبو : بیبو دختر اولین خان کلان کلات و خواهر میر احمد خان بود ، زمانیکه برادرش (میر احمدخان) در جنگ با مخالفین پس از

زنان بلوچ :

مقابله خونین شکست خورد و از جنگ دست کشید ، میرمن بیبو کوشش کرد تا برادر خود را دوباره بر علیه دشمن تحریک کند و او را متقاعد سازد لشکری تهیه دیده بر مخالفان خود حمله نماید . ولی برادرش دوباره حاضر به مصاف نگردید ، لهذا میرمن بیبو قیادت لشکر را خود بدست گرفت . و به منظور جلوگیری از پیشرفت دشمن میدان نبرد را گرم ساخت . بیبودر حالیکه برادر خود را در قلات گذاشت احساسات مردان را به شور آورده لشکر انبوهی گرد آوری کرد ، خودش در صف مقدم لشکر بسوی سیوی روان شد . روایت می کنند که این زن بر علاوه جرأت ، زن فاضل ، دانشمند و عالمی نیز بود . چنان درین جنگ استقامت ، ثبات و شجاعت از خود نشان داد که یکی از معاصران او بنام شیخ فاضل ، در گنجنامه منظوم خود درباره اش چنین گوید :

یکی خواهرش بود بیبو به نام	چو مردان به دیوان نشستند مدام
همه مردان کرده او را سلام	به گردش همه مردان خاص و عام
زنی بود دانا بس هوشیار	به مردانگی در جهان اشتهار

و قتیکه بیبو به سیوی رسید سردار مرزاخان به مقابله اش برآمد و جنگ سخت و خونین در گرفت ، بیبو تا آن زمان دست از مقابله نکشید تا گلوله دشمن با و اصابت کرد و جام شهادت نوشید ، لشکر هم نتوانست بدون رئیس و رهبر مقاومت نمایند لهذا مجبور به عقب نشینی گردیدند . (۱۶۹)

۴- بی بی بانو : زنیکه پس از بیبو مشعل مبارزه و شجاعت او را بدست و انتقام او را از دشمن گرفت بی بی بانو دختر میراحمد خان و برادر زاده بیبو بوده این زن که پرورده عمه خود بود با برادر خود یکجا طرح پلان جنگ با مخالفان راریخت ، پروگرام این مقابله و مصاف به مشوره بی بی بانو طرح گردید گرچه برای او این نخستین بار بود که به چنین کار بزرگی دست میزد ولی انچنان ماهرانه در جنگ داخل شد که مخالفان تاب مقاومت را نیاورده مواجه به شکست گردیدند و سردار

نقش و موقف زنان در مسیر تاریخ:

خان میرزنگی خان رئیسانی و میرقلندر خان رئیسانی به قلات رفتند و قیادت خان قلات را پذیرفتند (۱۷۰)

۵- چاکلی: زن سردار (پهاخان) لاسبیلی بود که پس از مرگ شوهر زمام حکومت را بدست گرفت و به عدالت حکمرانی کرد، گرچه جام علی خان با مخالفت می ورزید ولی موفق نشد او را از کرسی بیاندازد. تا آخر عمر نظام حکومتی بدست این زن مجاهد و وطنپرست بود.

مأخذها

۱. پوهاند عبدالحی حبیبی «افغانستان بعد از اسلام ص ۶۱۵ طبع کابل .
۲. فریدریک انگلز «دکورنی، خصوصی مالکیت او دولت منشأ ژباړونکی م. ۱. نومیالی سال ۱۳۵۸ گسستنر پوهنتون کابل ص ۲۶۲ .
۳. مستمری :
- معاش نقد یکه سا لانه یاما هانه به کسی یا خاندانی بدون اجرای کار معین یا حاضری از خزانه دولت داده می‌شد و استمرار داشت.
۴. نذرجد : نظر به عقید تیکه طبقات عامه به روحا نیون داشتند و دارند و یا هم به غرض نفوذ یکه روحانیون بر پادشاه و راکس دولت داشتند لهذا پدران فرزند (دختر خود را) بنام نذر به خانه روحانیون می‌پردند و می‌سپردند. مرد روحانی مختار بود که آنها بخود نکاح کند و یا به دیگری بدهد .

- ۵

۶. بد : یکی از رواج های مزمومیکه تا هنوز رواج دارد ، مسئله بد دادن دختر است بجای اینکه مردم مجرم به چنگال قانون سپرده شود و از طریق قانون و محکمه اصلاح شود: برای رفع خصومت جانبین (دو فامیل، دو قبیله و یا دو قوم) دختر و یا دخترانی را برای استحکام مناسبات

جدول خدمت جماعه اول دوم خدمه حضور علیحضرت سراج الملک والیدین که در کتب نوکری دارند
 باینکه هر یک از نوکری خدمه جدول بر ایات حضور و سوره الحمد برای علییده نبی است میرزا محمد کمال استی و نوی نوی سید علی

[illegible]

به طرف مقابل متخاصم به بدمی دهند . که اکثراً چنین دختران زندگی پرمحنتی را می‌دوراند .

۷ . بدل : اغلباً دختران را بهر سن و سالی که باشند به مردمن و یا پسر خورد سال و یا جوانی به رنی می‌دهند و در بدل آن دختر و یا حواسر طرف مقابل برای خود و یا پسر خود می گیرند . بعضاً اتفاق می‌افتد که دختر به خاطر از دراج دومی پدر خود . بدل می‌شود وزن دوم (مادراندر) بجان می آید . در این صورت هم دختران در هر دو فامیل متحمل رنج فراوان می شوند .

۸ . صویانه : یک مشت پول نقد و یا جنس حتی چند اس حیوان پدر دختر از دامیل داماد بقاضا می کنند تا در برابر مصرفی که پدر در بالای دختر خود نموده تصرف نماید که زیاد و گران می باشد .

۶ - ۱۰ -

۱۱ . م . غبار «احمد شاه بابا» (مطبعه دولتی) ص . ۹۱ .

۱۱ . حرم سرا : قلعه ها و قصر ها ئی را گویند که زنان در آنجا زندگی می کنند . در جامعه افغانی قرن هژده و نوزده زنان طبقات علیا و ملکه ها در داخل سرای های کلان محاص به دیوار های بلند که از داخل به خارج چند در وازه داشت که در داخل حویلی بزرگ با اطاقهای متعدد و مفروش با قالین های فیمنی و زیبا و اثاث البیت گرانبها که در پهلوی آن اطاق غلامان و نیزان بود مخصوص زنان اصیل (معتبر زادگان) و در حلقه دومی اصاق های مفروشی برای زنان سورتی و کنیز و در اخیر بهره دار خانه . خیاصخانه ، آشپز خانه ، فراش خانه و غیره بود . چون همه امور مربوط به زنان در داخل حرم سرا به خود زنان محول میگردد ، لهذا یکی یا دو زن معتبر و مقبول خاطر شاه ریاست حرم سرا را به عهده میداد . شتند و او امر شان در عزل و نصب مر بوطین حرم سرا مرعی الا جرا بود . یک نقل فوتو کاپی خدمات و تنظیم حرم سرا که بدست آمد ضمیمه ندیم است .

۱۳ . ادی وانا : زنان سالمند و مدبر قوم پشتون را به القاب «ادی» «وانا» یاد می کنند . گر چه اطفال (اغلباً) مادران خود را (ادی) نیز می گویند .

۱۴ . آبی : اطفال زنان هزاره مادران خود را «آبی» صدا میزنند .

و اغلباً ایی زنان سالخورده را نیز گویند که در جرگه ها می نشینند.
در پستو هم ایی بدین معنی است .

۱۵. آبه : مردمان ازبك به زنان سالمند آبه خطاب می کنند .

۱۶. ننه ومامه : مردمان تاجك مادران شانرا ننه ومامه نیز خطاب می کنند و ننه در عصر كوشاندرية النوع زنانه بود .

۱۷. عطائی ، محمد ابراهیم (له ټیپولوژیکی پلوه دصدر خان خټك پر آدم درخانۍ باندی یوه لنده كتنه) كابل مجله گڼه ص ۱۳۶۰ كال (كابل: دولتی مطبعه).

۱۸. خواجه سرا یا خواجه سرای : يك عده غلام بچه های طرف اعتماد پادشاه و صاحبان حرمسرای را می گفتند كه آزادانه به داخل حرمسرا گشت و گذار میکردند و وسیله ارتباط بین داخل و خارج حرمسرا ها بودند معمولاً چنین غلامان را عنین میکردند و به اصطلاح «خنثی» می ساختند . تا مرتكب عمل خلاف شرع و اخلاق نگردند و فسادى در داخل حرمسراها رخ ندهد . این عمل ظالمانه نیز سزاده تضاد های طبقاتی است كه يك عده جوانان و مردان سالم و تندرست بخاطر رضای خاطر خود معیوب می ساختند و بنام «خواجه» در داخل حرمسرا ها می فرستادند . خواجه سرا ها از نظر تشكيل ادارى و نظم و دسپلین مقرراتی داشتند آنكه از همه مجرب تر و قابل اطمینان تر بود بحیث «خواجه سرا باشی» مقرر میگردد .

۱۹. چای دار باشی : در حرامسرا ها و دربارها معمول بود كه يك یا چند نفر به امور چای تهیه كردن موظف می شدند . چنین شخص و یا اشخاص موظف بودند ، در مواقع لازم و معین چای تهیه كنند و بخدمت برسانند . در صورتیكه تعداد آنها زیاد میشد ، به منظور تأمین نظم يك نفر را مسوول كنترول آنها مقرر می كردند كه بنام چایدار باشی یاد می شد .

۲۰. لاله : حردائی : می گفتند كه در ربیت فرزندان ثروتمندان سهم می گرفتند ، اطفال را به تفریح ، هواخوری و مكتب می بردند و می آوردند ، همیشه در خدمت حاضر می بودند (= لاله)

۲۱. دایه : زنان طبقات علیا به اطفال خود از پستان خود شیر نمیدادند و به غرض تغذیه فرزندان خود زنان شیردار را استخدام میکردند

و آنها را وادار می ساختند که شیر فرزندان خود را به اطفال ثروتمندان بدهند. این زنان را دایه می گفتند.

۲۲. صندوق دار: کسا نیکه از تحویلخانه شخصی شاه واهل حرم نگهداری میکردند بنام صندوق داریاد می شدند.

۲۳. کینز: زن یا دختر یکه به پول نقد یا جنس خریداری می شد و عمر خود را در خدمت مالک میگذرانید این رسم منحوس تا جنگ استقلال (۱۹۱۹) دوام داشت و گاهی در فتوحات جنگی زنان را هم اسیر گرفته وکنیز می ساختند، در زبان پشتو «مینخه» گویند.

۲۴. غلام: بمعنی برده، عینا مانند کنیزان از طبقه مردان بود و شاهان جمعیتی بزرگ داشتند. در عصر غزنویان غلامان سرانی جمعیت جوانان عسکری دلاوری بودند با البسه فاخر حافظ حرم و دربار که بعدها نام رساله شاهی (کارد و سواره شاهی) را بخود گرفت.

ولی اکثر این لشکر داران دلاور مقام بردگی نداشتند و از جوانان آزاد صاحب حیثیت و مقام هم در آن شامل می شدند که به مقامات بلند سپه سالاری و حکمداری هم میر رسیدند. خود کلمه غلام در عربی و قرآن عظیم الشان بعضی نو جوانان ورجل نو خاسته آمده و بنا برین غلام بچه و غلام خانه را مجمع برده کان زرخیده نتوان گفت.

البته غلامان زرخرید جنس مقابل کنیز که کلمه دری است هم در دربار ها و خانه های ثروتمندان برای خدمت وجود داشتند. (پوهانداستاد حبیبی)، ۲۵. شالهای کشمیری: یک نوع شالهای بسیار نفیس و گران بها ست که در کشمیر یافته می شود. به خاطر نفاست و کرانی خود در جمله دیگر اشیا طور تحفه و بخشش به شاهان و اشراف زادگان داده میشد (مؤلف) ۲۶. کم خواب: پارچه زری قیمتی.

۲۷. گوشواره: زیوری است مطلقا با جواهرات که در گوش های آویزند.

۲۸.

۲۹. میخک و پیزوان: هر دو از زر ناب ساخته شده، زنان آنرا در بینی نصب می کنند.

۳۰. کره زیور معروف زنان است، که از زر ناب ساخته شده، دارای نگین های متنوع و قیمتی می باشد و زنان آنرا در دست می کنند.

۳۱. باز و بند: حلقه ی است مطلقا با جواهرات که در بازو بسته می شود.

۳۲. پای زیب : زیوری است که از طلا و نقره ساخته می شود. زنان آنرا در پای خود بسته می کنند (مؤلف).

۳۳. چپان : چپان یا چوپان هودجی بود که بر دو چوب کلان نصب می شد و هر سر چوب را چهار نفر بر میداشتند و حرکت میدادند، در بین هودج (عماری) مذکور که با پرده های فاخر مزین بود، اهل حرم می نشستند که دیده نشوند. کسانی که هودج را به شانه می برداشتند چپان بردار گفته می شدند.

۳۴. شتر کجاوه : نوعی هودجی است که بالای شتر می گذاشتند و با پرده های فاخر آنرا می پوشانیدند و مزین میکردند. اهل حرم در آن هودجی می نشستند.

۳۵. قروغ : جانی را تحت نظارت گرفتن، جز عده خاصی و محدود دیگر آنرا از استفاده منع کردن (افغان نویس).

۳۶. دیگچه پزانی : غذاهای خاصی که در میله ها اهل حرم مطابق آرزو و هوس خود سوا زنان همیشگی می پختند، آنرا هوسانه می گفتند و عمل طبخ را دیگچه پزانی.

۳۷. سر بافان : در حرم سرا ها معمول بود که يك عده زنان مخصوص شستن، چرب کردن و بافتن موی زنان معتبر بودند. زیرا زنان در آن زمان موی های خود را می بافتند.

۳۸. شیر روغن : غذای معتبری است که در بین اقوام کوچی در نقاط مختلف مملکت ما رواج دارد. که بر علاوه روغنیکه در داخل شیر موجود است يك مقدار روغن را خوب داغ می کنند با لایش می ریزند و در کاسه ها تقسیم می کنند و می خورند. (مؤلف)

۳۹. غلو ترش : این غذا از جمله غذا های خاص ولایت هرات و نواحی آن می باشد. غلو ترش يك غذای زمستانی بوده دارای طمع لذیذ معمولاً ترش و زرد رنگ می باشد که در ترکیب آن از آرد، ماست، زردچوبه، دارچینی، زنجبیل، زیره، مرچ سرخ و مقداری بادنجان رومی کار گرفته می شود. در طرز پخت آن البته سطح زندگی اقتصادی نقش عمده دارد. آنایک که در سطح بالاتر بهتر و آنایک که در سطوح پایین اقتصادی قرار دارند، عین غذا با مواد فقیر تر می پزند.

۴۰. خوشه چینی : پس از این که درو گندم و جو غیره خلاص شود

يك عده اشخاص بی بضاعت بشمول زنان ، مردان اطفال در زمین های درو شده میگردند و خوشه های گندم را که اژدم داس در امان مانده باشد می چینند و بخانه های خود می برند و آورد می کنند . (مؤلف)

۴۱ . کودک : گذر گاه آب دریا یعنی جائیکه بسیار عمیق نباشد و در آنجا از آب دریا توان گذشت . زنان کوچی عموماً وزنان برخیسی از قریه ها آب خوردنی را درسبوهای کلهی وگاهی در مشکهای آب رسانی بردوش خود ازینجا گرفته می بردند . چون اینجا مجمع دختران و دو شیزگان می باشد جوانان هم خود را برای دیدار محبوبان خویش بدین جا میرسانند و جایگاه معاشقه و مشاعره های عاشقانه می باشد که در ادب عامیانه پشتو مقامی خاص دارد .

۴۲ . سورتی : معادل است باکنیز .

۴۳ . خندق : يك منطقه عمیق و عریض زمین را گویند که از آب پر باشد . ولی در اصطلاح تاریخی خندق را وقتی می کنند و درست میگردند که خطر تجاوز دشمن بر شهر و یا کدام قلعه مستحکم می بود . شاهان و امیران به غرض دفاع از شهر و یا قلعه به عرض و عمیق زیاد خندق درست میکردند ، که در مواقع لازم پل آثراً برداشته ، آب پر میکردند تا دشمن نتواند از آب عبور نماید . یادداشت (مؤلف) .

۴۴ . عبدالر وف بینوا «پنبتو قرائت دیولسم تولکی لپاره» (دولتی مطبعه ۱۳۵۱) ص ۱۵۵ .

۴۵ . وکیلی ، عزیز الدین ، فوفلزائی «تیمور شاه درانی» ص ۲۵ .

۴۵ . کانگو وفسکی «ددرانیانسو امپراطوری» ترجمه داکتر گل محمد نوری ص ۱۱ .

۴۶ . عین کتاب . ص ۱۱ .

۴۷ . تیمور شاه درانی .

۴۸ . وکیلی عزیز الدین فوفلزائی «درة الزمان» (مطبعه دولتی ۱۳۳۷) ص : ۶ و ۵ .

۴۹ . عین کتاب ص ۵ و ۶ ،

۵۰ . عزیز الدین وکیلی فوفلزائی «درة الزمان» ص ۶ .

۵۱ . رویه پخته : رویه پخته معادل بود با صد پول و رویه کابلی کمتر از آن . (صه تنگه)

- ۵۲ . وکیلی عزیزالدین، «درة الزمان» (ص ۷) .
 ۵۳ . وکیلی عزیزالدین فوفلزانی «تیمور شاه درانی» جلد اول ص ۲۳.
 ۵۴ . تیمور شاه درانی ص ۳۳۰.
 ۵۵ . عین کتاب ص ۳۹ .
 ۵۶ . عین کتاب ص ۳۵ .
 ۵۷ . عین کتاب ص ۳۴ .
 ۵۸ . عین کتاب ص ۳۴ .
 ۵۹ . ۶۰ . عین کتاب ص ۳۴ .

- ۶۱- تیمور شاه درانی جلد اول ص ۲۶۶ .
 ۶۲- رر رر ص ۱۲۱ .
 ۶۳- عین کتاب عین ص .
 ۶۴- رر رر
 ۶۵- رر رر
 ۶۶- عین کتاب صفحه ۱۲۱ :
 ۶۷- رر رر ۱۲۱
 ۶۸- رر رر ۱۲۱
 ۶۹- تیمور شاه درانی ص ۳۳ .
 ۷۰- تیمور شاه درانی ص ۳۳ .
 ۷۱- کانکو فسکی ، ددرانیانو امپراطوری» پاورقی ص ۳۳ .
 ۷۲- کانکو فسکی (د درانیانو رر رر
 ۷۳- حبیب (داکتر اسدالله «جنبش جنگامه سرایی» مجله خراسان ،
 کابل مطبعه دولتی سال ۱۳۶۱ ه
 ص ۴۹ .
 ۷۴- غبار «افغانستان در میسر تاریخ» ص ۵۵۵ .
 ۷۵ (عین کتاب ص ۳۹۴ .
 ۷۶- حبیبی عبدالحی (تاریخ مختصر افغانستان) جلد دوم (مطبعه دولتی)
 ص ۵۱ .
 ۷۷- کانکو و فسکی (ددرانیانو امپراطوری) ترجمه پوهندوی دکتور
 نورزی (دولتی مطبعه - کابل) پاورقی ص ۱۸۶ .

۷۸- پاورقی درة الزمان ص ۴۲۴.

۷۹- مقصد از شاه بابا (تیمور شاه درانی) است .

۸۰- تیمور شاه درانی ص ۷۵.

۸۱- نوت : تاجائیکه نگارنده ارتباطات قومی و خویشی نزدیک با مردم قریه دارد . اهالی قریه عقیده دارند که نام اصلی قریه شان آب چکان است نه بلو چکان نه لچکان ، از قریه که موجود است نیز بیشتر به طرف نظریه و عقیده آنها موافق است . زیرا در دامنه کوهیکه این قریه موقعیت دارد ، چشمه موجود است که آب آن می چکد سر چشمه میگیرد و مردم از قطره ، قطره ، آبی که در یت سنگ آنرا آب چکان نامیده اند ، به مرور ایام آب چکان به بلوچکان و بالاخره حذف (ب) لوچکان معروف گشته است . (مؤلف رساله)

۸۲- م غبار « احمد شاه بابا » ص ۱۲۹ .

۸۳ .

۸۴- نی : سازی است بادی که از چوب یانی سازند و آن طبیعی ترین و قدیم ترین آلات موسیقی است که در ایران و افغانستان از دیر زمان رواج داشته است (فرهنگ دوکتور معین) .

۸۵- چنگ : الت موسیقی از ادوات الاوتار که انواع ابتدائی آن شکل مثلث داشت و شامل یک تخته به طول تقریباً یک کزویک میله چوبی بود که بطور عدودی بر یک انتهای این تخته نصب میشد (فرهنگ معین) .

۸۶- رود : نام اله از موسیقی است رود کی رود می نواخت و تخلص خود را رودگی گذاشت .

۸۷- بربط : یکی از متداول ترین و مهمترین ساز های دوره های گذشته تاریخ ایران و غرب است (فرهنگ معین) .

۸۸- طنبور - یکی از آلات زهی و آن سازی است که کاسه و سطح آن کوچکتر از کاسه طنبور شروائنیان بود و سطح آنها هموار بود .

۸۹- سه تار - مخفف سه تاریعنی طنبور و نام لحنی است از موسیقی (اکبر نامه ص ۶۳) .

۹۰- درة الزمان . ص ۱۲۰ .

۹۱- مرحوم قاضی عطاوالله خان «فصل زما نشاء» .

- ۹۳- م غبار ص ۴۰۱ .
- ۹۴- تیهور شاه درانی ص ۳۳۳.
- ۹۵- عطائی ابراهیم «دجرکوطن» مطبعه سال ۱۳۶۱ .
- ۹۶- رښتیا ، سید قاسم ، په نولسمه پېړۍ کې افغانستان (دولتي مطبعه کال ۱۳۴۱) پاورقی ص ۱۴-۱۷.
- ۱۷- س . رښتیا ص ۱۴ - ۱۵ .
- ۹۸- عین کتاب ص ۱۴ - ۱۵ .
- ۹۹- س رښتیا ص ۱۴ - ۱۵ .
- ۱۰۰- عین کتاب ص ۱۴ - ۱۵ .
- ۱۰۱- عین کتاب ص ۱۴ - ۱۵ .
- ۱۰۲- عین کتاب ص ۱۴ - ۱۵ .
- ۱۰۳- کافر سیاه پوش : مردمان نورستان امروزی را قبل از مشرف شدن .شان بدین اسلام بنام کافر سیاه پوش می گفتند . چون همیشه لباس سیاه می پوشیدند لهذا سیاه پوش نامیده میشدند .
- ۱۰۴- بنگش : قومی است که در یک دره نسبتاً طولانی که از طرف شمال به کوه های خیبر شرق و جنوب به قبیله بزرگ خټک و جنوب ان قوم وزیر و بطرف غرب ان قوم توری سکونت دارند مانند مردمان خیبر لباس می پوشند و شباهتی از نگاه قد و صورت به مردم پشاور دارند .
- ۱۰۵- حاجی رحمت الله خان پسر حاجی دریاخان و وزیر عصر شاه شجاع بود که نام (کوچه وزیر) در کابل بنام همین وزیر مسمی گردیده است .
- ۱۰۶- عبدالروف بینوا (پښتنی میرمنی) .
- ۱۰۷- عبدالروف بینوا پښتنی میرمنی ص ۶۲ .
- ۱۰۸- از یاد داشتهای پوهاند عبدالحی حبیبی .
- ۱۰۹- موهن لال ، ص ۲۵ .
- ۱۱۰- موهن لال ص ۲۵۰ .
- ۱۱۱- عین کتاب ص ۲۶ .
- ۱۱۲- قاضی عطا واللہ خان دښتنو تاریخ ، دویم جلد ، طبع پشاور

۱۸۶ مخ .

۱۱۳- از یاد داشتهای استاد محترم پوهاند حبیبی .

۱۱۴- موهن لال ۲۱۵ .

۱۱۵- موهن لال ص ۲۱۵ .

۱۱۶- موهن لال ص ۲۱۵ .

۱۱۷- وکیلی فوفلزائی تیمورشاه درانی (ص ۶۱۵) .

۱۱۸- موهن لال ۲۱۶ .

۱۱۹- موهن لال ص ۲۵ .

۱۲۰- موهن لال ص ۲۲۴ .

۱۲۱- موهن لال ص ۹۷ .

۱۲۲- غلام خانه: قطعات سواره شاهی را می گفتند که در تحت او امر قوماندان از بهترین جوانان انتخاب می گردیدند که بعد ها به نام رساله شاهی و امروز بنام گارد ملی یاد میکنند. مقصد ازین غلامان، غلام بچه ها نبود که خریده می شدند و به کار های شاقه گمارده می شدند بلکه این غلام بچه ها مرکب از اعضای مقرب پادشاه، پسران اجزا سلطنتی و پسر های اعیان و اشراف خوانین پسران صاحب منصبان دربار بود همچنان پسران انعه اشراف و صاحبان نفوذ از مناطق مختلف واقوام مختلف به شکل یرغمل و گروگان نیز درین غلام خانه محافظت می شدند با اینها چون شهزاده گان سلوک میشد تحت تربیت گرفته میشدند بر علاوه اغذیه البسه واسپ، نوکر که معاش آن از بودجه دولت پرداخته میشد. مانند سایر شهزاده گان معاش مستمری (جیب خرچ) نیز داشتند، وقتی بزرگ میشدند طبق استعداد و لیاقت خود به مناصب مهم دولتی مقرر می شدند با دختران اعیان و اشراف از دواج میکردند و عیال آنها نیز چون زنان اشراف زادگان مستحق معاش مستمره بودند .

۱۲۳- موهن لال ص ۱۹۲ ج اول.

۱۲۴- جریده ازاد افغانستان، شماره ۵۸، ص ۳، سال ۱۳۳۳ (پشاور)

موسس عبدالحی حبیبی افغانی .

۱۲۵- حلوا: غذائی است شیرین که از روغن وارد و شکر و هیل و کلاب ساخته میشود و انواع مختلف دارد (مؤلف) .

۱۲۶- شنبلیله : نوع گیاهی است که در غذا انداخته میشود (فرهنگ معین) (۱۲۸) .

۱۲۷- زر شکی : برنگ زر شك (فرهنگ معین) .

۱۲۸- کباب از نوابل : گوشت قطعه قطعه شده و بریان و در آتش بریان کرده می شود و اقسام مختلف دارد (فرهنگ معین) .

۱۲۹- قلیه - نوعی خوراک از گوشت که در تابه یا دیگ بریان کنند که به انواع مختلف پخته شود (فرهنگ معین) .

۱۳۰- آچار - انواع پرورده ها و ترشیا در آب لیمو و سرکه و مانند ان (انواع ترشی) (فرهنگ معین) .

۱۳۱- ناشپاتی - نام میوه ای است مشابه امرود در زردی (انند) (فرهنگ معین) .

۱۳۲- حمید کشمیری (اکبرنامه) تحشیه علی احمد نعیمی محمد ابراهیم خلیل (ص ۵۵ - ۷۲) طبع کابل (مطبعه دولتی - از نشرات انجمن تاریخ) .

۱۳۳- جنبش جنگنامه سرائی ، مجله خراسان ص ۶۳ ،

۱۳۴- اکبر نامه ص ۲۱۸ - ۲۲۱ .

۱۳۵- خافی مرزا یعقوب علی (پادشاهان متاخر) جلد اول (کابل مطبعه دولتی) ص ۱۰۲ - ۱۰۳ .

۱۳۶- بینوا - پنبتنی میرمنی (ص ۱۱۳) .

۱۳۷- دکترجی - ایل یاور سکی (سفارت روسیه تزاری بدر بار امیر شیرعلی خان در سالهای ۱۸۷۸ و ۱۸۷۹ ترجمه عبدالغفور برینا ص ۵۰ پاورقی) .

۱۳۸- افغان نستان در میسر تاریخ ص ۵۹۵ .

۱۳۹- م صدیق فرهنگ (علل و مقدمات جنگ دوم افغان و انگلیس) افغان انگلیس دوم جنگ ، داجتماعی علوم و تاریخ انستیتوت له خوا ص ۷۰۶ .

۱۴۰- م صدیق فرهنگ ص ۹۰۸ .

۱۴۱- محمود ، محمود (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ جلد چارم طبع چارم (شرکت نسبی اقبال و شرکا) ص ۱۲۹۷ - ۱۲۹۹

۱۴۲- عین کتاب ص ۱۲۹۸ .

- ۱۴۳- بینوا «پښتنی میرمنی» ص ۲۵ .
- ۱۴۴- امیر عبدالرحمن خان «تاج التواریخ» ص ۱۳۴ .
- ۱۴۵- تاج التواریخ ص ۱۳۲ .
- ۱۴۶- دښتو تاریخ ص ۸۳ .
- ۱۴۷- تاج التواریخ ص ۶ .
- ۱۴۸- حسن کاکړ «حکومت وجامعه افغانی در زمان امیر عبدالرحمن خان»
- ۱۴۹- سراج التواریخ جلد سوم ص ۷۰۲ .
- ۱۵۰- امیر عبد الرحمن «تاج التواریخ» جلد (۲) ص ۱۰-۱۱-۱۲ .
- ۱۵۱- تاج التواریخ ، ص ۷۸ .
- ۱۵۲- عین کتاب ، ص ۶۷ .
- ۱۵۳- تاج التواریخ ، ص ۱۴۱ .
- ۱۵۴- تاج التواریخ ، ص ۴۹ .
- ۱۵۵- عین کتاب ، ص ۴۹ .
- ۱۵۶- مقصد از قبالة مهراست .
- ۱۵۷- قاضی عطاءالله خان «پښتوتاریخ لومړی ټوک (دملی دفاع مطبعه کابل) کال ۱۳۵۶ ، ص ۱۴۵ .
- ۱۵۸- پښتنی : مؤلف سمندر ، ص ۵۸ طبع پشاور .
- ۱۵۹- مرزا صابر خان از قلعه صابر گلنکار بود که (واقعات جنگ های افغان وانگلیس رادر افغانستان به صورت عموم وبطور مشخص گروه مبارزین منطقه اوگر را نوشته که تا هنوز طبع نگردیده است) . صابر اصلاً در زمان احمد شاه بابا زنده گی میکرد چون در تهیه کردن مواد خوراکه از کابل به کرم وپشاور کمکی زیادی به احمد شاه بابا کرده بود ، احمد شاه بابا در عوض قلعه را که در يك ونیم جریب زمین اعمار گردیده بود به او بخشید که تا امروز به همان نام منسوب است ، شجره صابر تا گلنکار «انا» قرار ذیل ذکر گردیده .
- صابر پسر حنیف ولد حریف ، مسجدی ولد سلیمان که پدر گلنار انا بود ورابطه دوستی با سلطان محمد خان نویسنده اصلی این یادداشت هاست
- ۱۶۰- داکتر سامعه عبادی «یادداشت های شخصی» .

۱۶۱- مجله کابل: ۱۲ گنه کب ۱۳۵۲ داستعمار پر ضد در وهيله پښتنو جگړې، عبدالرحيم رحيم ليکنه ص ۱ .

۱۶۲- مراد از سور (سرخ) يك نرد انگريز است .

۱۶۳- دربين مواضع مشهوريكه در ضلع وسطی ژوب موقعيت داره و بناهای قريه ميرعلی حیل، مسافرپور، اخترزائی یاد می کنند که از انجمله يکي هم قلعه سين الله که در بالای سړک ایوزی وکوينه موقعيت دارد، چون اين قلعه راميف الله نام اباد کرده بود، نهلا تا امروز بهمين نام یاد می گردد. خپلواکی تړون ص ۳۰ .

۱۶۴- مچ، نام زندانی است دردره بولان سر زمین بلوچ .

۱۶۵- میاجان اپریدی (خپلواکی تړون) کابل ۱۳۵۱ ص ۱۵۵

۱۶۶- ترور درپشتو بمعنی خاله است، که احتراماً بهرزن محترم هم گفته می شود. مانند مور و انا .

۱۶۷- پښتانه لمړی ټوک (دسنبلې نهمه، ۱۳۴۹ کال (مهتم میا خان اپریدی) ص ۸۹ .

۱۶۸- میاخان اپریدی خپلواکی تړون کال ۱۳۵۱ (دولتی مطبعه کابل) ص ۱۳۱ .

۱۶۹- عین کتاب ص ۱۳۳ .

۱۷۰- همان کتاب ص ۱۳۱ .

۱۷۱- همان کتاب ص ۱۳۲ .

اسماء الرجال

آ :

آدم خان - ٤ .

آقامحمد - ٦٠ .

الف :

ابراهيم - ٨٤ .

ابدالي - ١٣ - ٥٩ .

اتمانخيل - ١٠٩ .

احمد شاه - ٥ ، ١ ، ٢ ، ٣ ، ٩ ، ١٠ ، ١٢ ، ١٣ ، ١٤ ، ١٥ ، ١٦ ، ١٧ ،

٢١ ، ٢٢ ، ٢٨ ، ٣٠ ، ٣١ ، ٣٢ ، ٣٣ ، ٣٤ ، ٣٥ ، ٣٨ ، ٣٩ ، ٤٢ ، ٤٤ ، ٥٢ ،

٨٥ ، ٩٠ ، ٩٢ ، ٩٧ .

اكرم شهيد ، (زن) ، ٩٩ .

اعظم شاه - ١٤ ،

امان اله (غازي) ١٠٣ .

امير حبيب اله - ٥ ، ٥٦ ، ٤٧ ، ٥٢ .

امير دوست محمد - ١٨ ، ١٩ ، ٤٦ ، ٤٧ ، ٤٨ ، ٤٩ ، ٥١ ، ٥٢ ، ٥٤ ،

٥٥ ، ٥٦ ، ٥٧ ، ٥٨ ، ٥٩ ، ٦٠ ، ٦١ ، ٦٢ ، ٦٣ ، ٦٤ ، ٦٦ ، ٦٧ ، ٧٦ ، ٨٠ .

امين الملك - ٥٢ .

امير محمد افضل - ٦٠ ، ٦١ ، ٧٨ ، ٧٩ .

- امیر شیر علی خان - ۶۲ ، ۷۶، ۷۷ ، ۸۴ ، ۹۹ ، ۱۰۶ .
- امیر حیدر - ۲۴ .
- امین الہ زمیریالی ۳۱ .
- اعظم خان - ۴۴ .
- امیر محمد خان ۸۳ .
- اسحق خان : ۸۴ .
- اکبر خان (خان مومند) ، ۸۵ ،
- اسلام خان : ۴۸ ،
- امیر عبدالرحمن : ۴۷ ، ۷۸، ۷۹، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۸۷ ،
- ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۸ .
- اعلیٰ حضرت امان الہ - ۱۰۰ .
- ب :
- بو بو جان (میرمن) ۸۰ ، ۸۱ .
- بی بی کرمی - ۴۷ ، ۵۲ ، ۶۲ .
- بی بی حلیمہ - ۴۷ .
- بی بی حوا - ۲۰ .
- بینوا : ۱۰۲ ،
- بقا خان کوهستانی ۶۳ .
- بی بی سندو : ۴۴ .
- بہرام خان : ۴۵ .
- بی بی صاحبہ : ۱۰۳ ، ۱۰۴ .
- بخت نامہ : ۱۰۴ ، ۱۰۵ .
- بلقیس بیگم : ۳۳ .
- ت :
- تیمور قلی خان : ۴۷ .
- تیمور شاہ : ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۹ ، ۳۵ ، ۳۸ ، ۴۰ ،
- ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۶ ، ۵۳ .
- پ :
- پایو : ۸۳ .
- پردل خان : ۴۸ .

پير محمد خان : ٤٧ ، ٤٨ .

ج :

جان نثار خان کابلي : ٣٠ .

جمعه خان : ٤٨ ،

جنرال ميکلي : ١٠٥ .

جنرال بيلد : ١٠٥ .

ح :

حاجي کشمير خان : ١٠٥ .

حاجي رحمت اله خان : ٥٩ .

حافظ رحمت خان : ١٠٣ .

حبيب آکا : ٩٨ .

حسين علي : ٧٨ .

حيات اله خان : ٨٤ .

حميد کشميري : ٤٧ .

خ :

خان مراد خان : ٥٢ .

خان علوم عبدالرحمن خان : ٨٤ .

خديجه سلطان : ٢٢ .

خوشحال : ٥٢ ، ٥٣ .

خواجه خانجي : ٥٢ ، ٦٣ .

خواجه عبدالله خان : ٣٢ .

خيرو خان (خير الله خان) : ٦٣ .

د :

دوخاني - ٤ ، ١٤ .

ه :

راضيه بيگم : ١٤ ، ١٧ .

رحمت اله خان : ١٨ ، ٧٨ .

رحمت شاه خان : ٨٣ ،

رنجيت سنگ : ٤٠ .

رحمدل : ٤٨ .

ز :

رره كرمزا : ك

زرغونه انا : ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۵۲ .

زمانشاه : ۱۷ ، ۲۰ ، ۲۴ ، ۳۳ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۵۳ ، ۵۴ .

زينب : ۳۲ ، ۵۴ .

زهرا : ۱۰۶ ، ۱۰۷ .

ظ :

ظهیرالدین محمد بابر : ۱۶ .

ع :

عاشه : ۷۷ .

عاشیه سلطان ۴۷ .

عبدالرحمن خان (خان علوم) ۸۴ .

عبدالرحیم : ۵۴ .

عبدالامین قابچی باشی ۵۵ .

عبدالرشید : ۵۵ .

عبداله (نامزاد زهرا) ۱۰۶

عبدالحبیب خان : ۱۴ ، ۴۵ .

عباس قلی : ۲۲ .

عبدالرحیم هوتک : ۲۴ .

عبدالخالق خان : ۳۸ ، ۴۳ ، ۴۴ .

عبدالحمید خان : ۵۴ .

عوض قوم فیروز کوهی : ۳۲ .

عظامحمد خان ، ۴۴ ، ۴۸ .

عنایت اله خان : ۸۴ .

علی شاه افشار : ۱۳ .

علم خان درانی : ۱۸ ، ۴۴ .

عمرا : ۸۵ .

غ :

غازی ادی : ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۰ .

غلام حیدر خان (چرخي) : ۸۵ .

غلام محمد (غبار) : ۱ .

غلام محمد فوفلزائی : ۶۰ .

ف :

فاطمہ بیگم : ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۰ ، ۲۹ ، ۳۹ .

فیروز الدین (حاجی) : ۱۴ .

فراموز خان : ۸۵ .

فیض احمد خان : ۸۲ .

فقیر محمد خان : ۸۵ .

ق :

قاصی سعد اللہ خان : ۸۴ .

قاضی عطا اللہ خان : ۹۸ .

قیصر : ۵۳ .

ک :

کلان خان (بارکزائی) : ۵۲ .

کرنیل رید : ۱۰۵

کامران : ۲۱ ، ۲۴ ، ۴۰ ، ۱۰۳ ، ۶۲ ،

کندل : ۴۸ .

ک :

کل محمد خان : ۵۵ .

کوہر نسا : ۱۴ ، ۱۶ ، ۲۰ .

کیتی فیروز : ۲۱ .

کوہر تاج : ۲۱ ، ۶۱ .

کل نارائ : ۹۵ ، ۹۶ .

ل :

لافوریہ : د .

لوپلی : و .

لاردسیون : ۷۹ .

لویہ ادی : ۴۵ ، ۴۷ ، ۵۳ . ۵۳ ، ۵۴ .

م :

محمد اکبر خان (وزیر) : ۶ ، ۵۸ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۶ ، ۳۸ ، ۴۳ ، ۴۴ .

میرزا عبدالوا سع : ۶۰ .

محمد رحیم خان امین الملک : ۶۲

میرمن یزدان بخش : ۶۴ .

میر یزدان بخش : ۶۴ ، ۶۵ .

میر درویش : ۵۶ .

محمد یعقوب : ۷۶ ، ۷۸ ، ۷۷ ، ۹۴ ، ۷۹ ، ۹۹ .

میر واعظ : ۸ .

میر جهاندار شاه : ۸۲ .

میر محمد شاه : ۸۲ .

میر ابو طالب : ۸۲ .

ملک رحمت شاه خان وزیری : ۸۲ ، ۸۳ .

محمد شاه خان : ۸۳ .

محمد سرور خان : ۸۴ .

میر سهراب بیگ : ۸۴ .

مدد خان : ۱۵ ،

میر محمد : ۱۶ .

محمود شاه : ۲۱ ، ۲۴ ، ۳۹ ، ۴۱ ، ۴۵ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۶۳ .

محبوب سلطان : ۵ .

محمد شاه کور گانی : ۱۴ ، ۱۷ .

محمد علی منشی باشی : ۱۸ ،

مرتضی : ۱۸ .

مهر و ماه : ۲۱ .

مهر دل : ۴۸ .

مهر حاتم : ۲۱ .

مغلانی بیگم : ۳۲ .

ملاله : ۹۳ ، ۹۴ .

- میرمن اکرم : ۹۶ ، ۹۷ ، ۹۸ .
 میرمن پښتنه : ۱۰۱ .
 میرمنو : ۳۰ ، ۳۲ .
 میرمن عینو : ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ .
 میرموهن : ۳۲ .
 میر سیف الدین : ۳۴ .
 مالکم : ۴۰ .
 مستوره : ۱۰۵ .
 معصومه ترور : ۱۰۶ .
 محمدامین بارکزائی : ۸۵ ، ۸۶ .
 میرزا کل محمد خان : ۸۶ .
 محمد جان وردک : ۱۰۰ .
 ن :
 محمد عثمان خان صافی : ۱۰۰
 میر بیجه خان : ۱۰۵ .
 مدد خان : ۴۷ .
 میرمن خجو (خدیجه) : ۴۷ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۳ .
 محمد عظیم خان : ۴۸ .
 ملا رشید کندهاری : ۵۲ .
 منصور خان : ۵۲ .
 مرتضی : ۵۳ .
 ن :
 نازو : ۵۲ .
 نورالحرم : ۴۷ .
 نواب اسد خان : ۴۸ ، ۵۵ .
 نواب صمد خان : ۴۸ .
 نواب طره باز خان : ۴۸ .
 نواب محمد خان : ۴۸ .
 نوابه خانم : ۶۵ ، ۶۷ .
 نورمحمد خان (بابری) : ۲۴ .

- نواب سردار خان : ۳۴ .
- نصر اللہ خان : ۸۵ .
- نور محمد خان ۸۵ ، ۱۰۱ .
- نادر افشار : ۱ ، ۳ .
- نصیر خان بلوچ : ۱۴ .
- س :
- سردار علم خان (درانی) : ۱۹ ، ۴۴ .
- سرفراز خان : ۲۰ ، ۵۴ ، ۶۴ .
- سردار پایندہ خان : ۲۰ ، ۳۹ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۵۳ ، ۵۴ .
- سردار محمد ہاشم : ۷۷ .
- سردار محمد شریف : ۷۷ .
- سردار محمد ابراہیم : ۷۷ ، ۸۴ .
- سردار محمد عمر : ۷۸ .
- سردار محمد سرور خان : ۷۹ .
- سردار محمد اعظم خان : ۸۲ .
- سردار یار محمد : ۸۲ .
- سردار شریندل خان : ۸۳ .
- سردار حبیب الہ خان : ۸۳ ، ۸۵ .
- سردار عبدالقدوس : ۸۴ .
- سردار محمد یوسف خان : ۸۵ .
- سردار کندل خان : ۴۰ .
- سردار دلاور خان : ۴۳ .
- سردار محمد کریم : ۴۴ .
- سردار زمان خان : ۳۴ .
- سردار محمد ایوب خان : ۹۳ ، ۹۴ .
- سلیمان : ۹۵ .
- سراج الخواتین : ۴۷ .
- سلطان محمد خان : ۴۸ ، ۶۱ .
- سعید محمد خان : ۴۸ .

- سدو خان : ۵۹ .
- سليمان (شهزاده) : ۱۴ ، ۳۳ ، ۴۲ ، ۴۳ .
- سردار نواب خان : ۱۴ ، ۸۴ .
- سلطان عزيزالدين : ۱۴ .
- سيف الدين : ۵۶ .
- سردار سلطان احمد : ۶۶ .
- سردار شهنواز : ۶۶ .
- ش :
- شاهرخ : ۱۲ .
- شاه نور : ۱۴ .
- شاه پور : ۱۴ .
- شهزاده محمد ايوب : ۷۶ ، ۷۸ ، ۷۹ .
- شهزاده عباس : ۶۱ .
- شهزاده قيصر : ۲۴ .
- شهزاده يونس : ۳۳ .
- شاه ولي خان باميزاني : ۳۳ ، ۳۸ ، ۳۸ ، ۴۲ .
- شهزاده عبدالرزاق : ۲۴ .
- شهزاده سليمان : ۳۸ .
- شجاع الملك (شاه شجاع) : ۳۹ ، ۴۵ ، ۵۵ ، ۵۹ ، ۱۰۳ .
- شهزاده عمر جان : ۴۰ .
- شيردل خان : ۴۰ .
- ص :
- صابره (صابو جان) : ۷۷ ، ۹۵ .
- صابو جان : ۴۷ .
- صاحبه بيگم : ۳۳ ، ۱۰۳ .
- صالحه : ۳۴ .
- صاحبه محل : ۱۴ .

و :

وکیلی فوفلزائی : ۲۱ ، ۲۲ ، ۳۳ .

وزیر فتح خان : ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۵ ، ۴۸ ، ۵۲ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۶۶ .

وفادار خان : ۵۵ .

ه :

هری سنگ : ۶۱ .

همایون : ۱۴ ، ۲۹ ، ۳۸ ، ۲۹ ، ۳۸ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۵۳ .

ی :

یارمحمد خان : ۴۸ ، ۱۰۱ ، ۱۰۳ .

یزدان بخش : ۲۲ .

اسماء الاماكن

الف :

اتك : ٢٤ ، ٩٣ .

استالف : ٣٤ .

ايران : ٤٥ ، ٦١ ، ٧٨ .

ارغنداب : ٩٧ .

ب :

باميان : ٥٥ ، ٥٧ .

باجور : ٨٥ .

بخارا : ٥٦ ، ٦١ .

بولدك : ٩٢ .

بولان : ١٠٠ .

پ :

پشاور : ١٧ ، ٢٢ ، ٢٤ ، ٥٤ ، ٨٥ ، ١٠٠ .

پلم علم : ٩٦ .

ت :

تل وپيوار : ١٠٠ .

تکاب : ٥٦ ، ٥٨ ، ١٠٠ .

تالقان : ٨٢ .

تنته : ۳۲ .

ج :

جاجی میدان : ۱۰۰ .

جگد لك : ۵۹ .

جمرود : ۱۰۰ .

خ :

خوست : ۸۴ ، ۱۰۰ .

خیبر : ۱۱ .

خورد کابل : ۹۵ .

خسار : ۱۱ .

د :

دکه : ۱۰۰ .

دره سوات : ۱۰۵

دھراوود : ۹۶ .

دیره غازی خان : ۱۰۰

روسیه : ۳۹ ، ۴۰ ، ۷۷ ، ۹۲ .

ر :

روسیه : ۳۹ ، ۴۰ ، ۷۷ ، ۹۲ .

س :

سیستان : ۴۵ .

سر هند : ۱۵ ، ۳۹ ، ۱۰۳ .

سند : ۱۵ ، ۱۷ ، ۳۲ .

شبرغان

سنگ نوشته : ۹۹ .

ع :

عاشقان و عارفان : ۱۰۶ .

علی مسجد : ۱۰۰ .

شبرغان : ۸۲ .

غ :

غزنه : ۹۳ ، ۵۶ .

ف :

فرانسه : ۹۲ ، ۳۹ .

ق :

..... قلعه قاضی : ۹۹ .

ك :

كو هستان : ۴۷ ، ۴۹ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۶۳ ، ۶۴ .

كشمير : ۵۴

كندهار : ۲۸ ، ۳۱ ، ۳۴ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۵ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۶۲ ،

۷۹ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۹۴ ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۱۰۰ .

كابل : ۲۹ ، ۳۴ ، ۳۸ ، ۴۰ ، ۴۵ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۱ ، ۶۳ ، ۶۴ ،

۶۶ ، ۶۷ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۹۲ ، ۱۰۰ .

كتواز : ۹۸ .

كوه قروغ : ۹۹ .

كويتہ : ۱۰۰ .

كوژك : ۱۰۰ .

كوهاټ : ۱۰۰

كوهدامن : ۳۳ ، ۵۸ .

كلنكار : ۹۶ .

گ :

گندمك : ۵۹ ، ۷۸ .

ل :

لاهور : ۳۲ ، ۳۶ .

لندن : ۷۹ .

لوگر : ۵۸ ، ۱۰۰ .

لوند خور : ۱۰۵ .

م :

مشهد : ۲۲ .

مزار شريف : ۹۲ ، ۹۴ ، ۹۵

ميوند : ۹۲ ، ۹۴ ، ۹۵ .

ن :

نجراب : ۵۶ ، ۱۰۰ .

ننگرهار : ۵۹ ، ۸۹ .

نورستان : ك .

نیشاپور : ۲۲ .

ه :

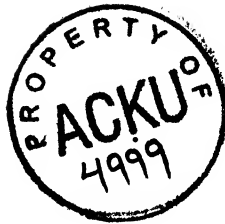
هلمند ۴۷ ، ۵۴ .

هرات : ۳۶ ، ۳۹ ، ۴۲ ، ۴۵ ، ۵۴ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۷۸ ، ۸۲ ، ۸۴ ، ۸۵ ،

۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۰۳ .

هزارجات : ۷۷ .

هند : ۳۱ ، ۴۵ ، ۵۵ ، ۶۱ ، ۷۹ .



درستنامه

شماره	صفحه	سطر	نادرست	درست
۱ -	الف	۱۰	جنبس	جنس
۲ -	ب	۲۱	استثار	استثمار
۳ -	د	۲۰	ابزار تولید رازا	افزار تولید را
۴ -	ه	۷	رادا	را دارد
۵ -	و	۱۳	اجتماعی	اجتماعی
۶ -	ط	۲۰	رسای	رؤسای
۷ -	ل	۱۲	منیحت	منحیت
۸ -	و	۹	صفهات	صفحات
۹ -	۷	۳	جنیشن	جشن
۱۰ -	۸	۹	احتزار	احتراز
۱۱ -	۱۲	۱۶	حیوفی	حیوانی
۱۲ -	۱۰	۱۳	بزبان	به زنان
۱۳ -	۴۰	۱۴	علاقانه	عاقلا نه
۱۴ -	۲۹	۹	اشته	داشت
۱۵ -	۴۱	۴	تاکیتک	تا کتیک
۱۶ -	۴۲	۴	فرستاند	فرستادند
۱۷ -	۴۴	۲۰	خواصند گان	خوانند گان
۱۸ -	۴۷	۲	سلطنی	سلطنتی
۱۹ -	۵۴	۸	واغذا	وغذا
۲۰ -	۵۳	۲۵	شهرب	شهرت
۲۱ -	۵۴	۸	خطر	خط
۲۲ -	۵۶	۲۳	هنکاییکه	هنگامیکه
۲۳ -	۵۷	۹	ملقفت	ملتفت
۲۴ -	۵۷	۵	سختان	سخنان
۲۵ -	۵۸	۱۴	آمیخته	آمیخته
۲۶ -	۶۲	۲۱	امین الملک	امین الملك
۲۷ -	۷۲	۳	فتح فنگ	فتح جنگ
۲۸ -	۷۳	۶	جین	چنین